



## زندگانی فاطمه زهرا (س)

نویسنده : سید جعفر شهیدی

### فهرست

#### زندگانی فاطمه زهرا (س)

گزارشی در باب موضوع کتاب

صحرای عربستان

خدیجه : نسب او

نام و لقب‌های دختر پیغمبر

خواستگاران فاطمه (ع)

زندگانی زهرا (ع) در خانه شوهر

ولادت امام حسن (ع)

ولادت امام حسین (ع)

آیا بین زن و شوهر کدورتی روی داده

عبادت دختر پیغمبر  
فداك در اختيار پیغمبر  
فتح مکه  
حجة الوداع  
مرگ پیغمبر  
هجوم بخانه پیغمبر  
تصرف فداك از جانب حکومت  
مرکز دادخواهان  
پاسخ ابوبکر به دختر پیغمبر

دختر پیغمبر در بستر بیماری

زنان انصار در خانه پیغمبر  
در آستانه ملکوت  
بخاک سپردن زهرا  
قبر دختر پیغمبر

برای عبرت تاریخ

عربهای قحطانی و عدنانی

شعر عربی در استخدام ستایش و نکوهش

دختر پیغمبر در شعر فارسی

ستایشگران بنی هاشم و حدود آزادی آنان در دوره خلفا

فرزندان فاطمه (ع)

زینب (ع)  
وا پسین منزل کاروان  
ام کلثوم:

زندگانی فاطمه زهرا(س)

گزارشی در باب موضوع کتاب

بسم الله الرحمن الرحيم

«نحن نقص عليك نباهم بالحق»<sup>(۱)</sup>

این کتاب گزارشی از زندگانی دختر پیغمبر است. بزرگترین بانوی اسلام فاطمه یا موضوع

زهرا. ولی خواننده خواهد دید، آنچه در این مجموعه فراهم آمده تنها سرگذشت فاطمه

شخصی نیست، رویدادهائی است آموزنده و عبرت آمیز- هر چند گزارش زندگی زندگی

بزرگ و برجسته تاریخ خود درسی آموزنده است. آنچه در این صفحات شخصیت‌های

تحلیلی از چند حادثه شگفت است که قرن‌ها پیش از زمان ما رخ داده است، اما اگر می‌خوانید

این حادثه‌ها را از حادثه‌ها جدا کنیم، خواهیم دید آن حادثه‌ها در طول تاریخ حتی قهرمانان

نیز، در گوشه‌ای از جهان رخ داده است و میدهد. اگر زمان و مکان رویدادهایی که در زمان ما

سخن می‌گوئیم، با ما فاصله بسیار دارد، آثاری که از آنها بجای مانده نه تنها دیرینگی درباره آن

تازگی خود را همچنان نگاه داشته است. و شما پس از خواندن این کتاب خواهید نگرفته، بلکه

دید آنچه می‌گویم گزارف یا اغراق نیست.

آن حادثه‌ها چیست؟

متضاد که پس از مرگ پیغمبر اسلام در مدینه-مرکز استقرار و نشر دین  
دو جنبش  
اسلام-پدید گردید:

که می‌کوشید روش پیغمبر اسلام (ص) را در اداره حوزة اسلامی دنبال کند، و به  
۱-جنبشی  
تعبیر دیگر می‌خواست نگاهبان سنت رسول خدا باشد.

دیگری که به گمان و یا باجتهاد خویش، به تناسب پیشرفت زمان، تجدید نظر در  
۲-حرکت

و احیانا بعضی نظام حقوقی دین را ضروری می‌دانست، و معتقد بود سنت  
نظام سیاسی

را چنانکه باید درک نمی‌کنند، و این دگرگونی متناسب با خواسته‌های عصر، و  
گرایان واقعیت

مسلمانان و موجب تقویت قدرت مرکزی و حفظ وحدت اسلام است. و اگر بخواهیم  
به سود

همین معنی را در قالب عبارتی روشن‌تر بریزیم باید گفت:

بود که می‌خواست مسیر حکومت در راههای ترسیم شده عصر پیغمبر باشد و  
حرکتی

که استقرار نظام سیاسی تازه را-هر چند با سنت رائج مطابقت ننماید-ضروری  
حرکتی

هم که نزدیک چهارده قرن از آن حادثه می‌گذرد، هر دو جنبش طرفدارانی  
می‌دانست. امروز

از مسلمان و جز مسلمان، شرقی یا غربی دارد.

(ع) و شوهرش و خاندان پیغمبر و تنی چند از یاران آنان، پیشروان حرکت نخستین  
فاطمه

بودند و گروهی (بیشتر مهاجران و کمتر انصار) رهبران حرکت دیگر.

در ضمن این گزارش خواهیم دید، رویدادهای پی در پی دختر پیغمبر اسلام را ناچار چنانکه

خود پیشرو سنت گرایان گردد. او با سخنرانی، اندرز، اعتراض، ناخشنودی نمودن و ساخت که

و یا تجدد طلبان را از عاقبت نامطلوب روشی که پیش گرفتند آگاه

سرزنش، سنت شکنان

خلاف آنچه بعض نویسندگان نوشته اند، و ظاهر بعض روایات هم شاید آنرا تایید ساخت. بر

آن روزها گفتند و کردند جنبه شخصی ندارد. نه آنروز و نه این زمان تنها سخن بر کند، آنچه در

و نیست که: شخصیتی که سال سی و پنجم هجری زمامدار مسلمانان شد باید سر آن نبوده

بخلافت رسیده باشد. یا فلان مزرعه را چرا گرفتند؟ و چه مبلغ درآمد داشته؟ یا سال یازدهم

آنرا از صاحب آن باز داشته اند، غرامت آن چیست؟ یا او از چه راه می تواند نان اگر درآمد

خود را آماده کند؟ دقت در اسناد دست اول، و سخنان علی و فاطمه و خورش فرزندان

(ع) و مطالعه روشی که در زندگانی پیش گرفتند، روشن می سازد که این خاندان فرزندان

بدانچه نمی اندیشیده اند مهتری یا مالداري بوده است.

و کشمکش از این جا پدید شد، که اگر امروز نظامی عادلانه و اصلی تثبیت شده و به گفتگو

خاص تغییر یافت، چه کسی تضمین می کند که فردا و پس فردا اصل های سود دسته ای

نشود؟ و بدنبال آن مشکلی از پس مشکلی پدید نگرود؟ تا آنجا که نظام اصلی دیگری دگرگون

یکباره درهم بریزد و مقررات آن اصالت خویش را از دست بدهد.

از ربع قرن بر فریاد اعتراض نمی‌رفت که نسل آن روز این حقیقت را دریافت و  
هنوز بیش  
سنت‌شکنی را بچشم خود دید، اما دیگر کار از کار گذشته بود. و بیش از نیم  
عاقبت نامیمون  
که بیک باره هم نظام سیاسی و هم قوانین مدنی و حقوقی که با چنان تلاش و  
قرن نگذشت  
مجاهدت و قربانی دادن فراوان پی ریزی شده بود بهم خورد. روش حکومت الهی به  
کوشش و  
جاهلی باز گردید. و زمامداری خاص خاندانی گردید که پیش از اسلام نیز بر  
سیرت دوره  
مالی و احیانا سروری سیاسی داشتند. کتاب حاضر وظیفه ندارد این دو حرکت  
عرب مهتری  
کند، و درباره رفتار سران دو نهضت‌بداوری برخیزد، یا درباره آن دسته از مسلمانان  
را تحلیل  
دوره پراشوب می‌زیستند قضاوت نماید. اکنون قرن‌هاست از آن حادثه می‌گذرد.  
که در چنان  
و ده‌ها مقاله و هزارها سخنرانی بر سر حق بودن یکی از دو جریان و باطل بودن  
صدها کتاب  
نوشته و القا شده است، اما چون یکی از دو دسته نمی‌خواهد تسلیم منطق دیگری  
دیگری  
و جدال همچنان تازگی خود را نگاه داشته است. اگر چنین بحث‌ها به نتیجه  
شود، بحث  
یا اگر نتیجه آن از روی انصاف پذیرفته می‌شد، باید در همان روزهای نخست پایان  
میرسید، و  
یابد.

چرا آن درگیری و درگیری‌های همانند آن نباید به نهایت برسد؟ خود بحثی است.

من نه آن تسامح و یا روشن بینی عرفانی را دارم که بگویم: چنین تضادها سطحی و متاسفانه

صوری است و سنت جاری الهی بخاطر بقای جهان آنرا خواسته است:

چونکه مقتضی بد دوام آن روش  
می دهدشان از دلایل پرورش  
تا نگردد ملزم از اشکال خصم  
تا بود محجوب از اقبال خصم  
تا که این هفتاد و دو ملت مدام  
در جهان ماند الی یوم القیام<sup>(۲)</sup>

کنگره‌ها از منجنيق بیرون خواهد رفت و حرکتها بیک نقطه خواهد رسید، و  
و سرانجام  
و سنت شکن هر دو در کنار هم و در جوار آمرزش حق تعالی خواهند زیست، نه  
سنت گرا  
را در خود می بینم و نه وظیفه‌ای که بر گردن گرفته‌ام این رخصت را بمن  
چنین صلاحیتی  
داد. کسانی که پژوهش تاریخ را عهده دار می شوند، جز مطالعه اسناد و تتبع در  
خواهد  
گوناگون و مقابله و جرح و تعدیل روایتها چاره‌ای ندارند. گزارشگر ناچار باید  
گزارش‌های  
داده بنویسد، و تا آنجا که می تواند باستناد و قرائن در باره رویدادها داوری کند، و  
آنچه را رخ  
انحراف را- اگر موجود باشد- بنمایاند. در اینصورت است که حقیقت آشکار خواهد  
نقطه‌های  
آن سندها را چگونه بپذیریم؟ و چسان طبقه بندی کنیم و با چه میزانی بسنجیم؟،  
شد. اما  
خود کاریست دشوار.

این حادثه رخ داده است، تا آنگاه که محدثان و مؤرخان آنرا در کتابهای خود ثبت و از روزیکه  
و از گزند فراموشی، تصرف در عبارت، و دیگر عوارض مصون مانده، دویست سال  
ضبط کرده‌اند  
کمتر گذشته است. در آن دو قرن سیاست‌های نیرومندی- که هر یک دسته‌ها و  
یا اندکی  
چندی را زیر پوشش و یا بدنبال خود داشته- برابر هم ایستاده و یا یکی جای خود را  
گروه‌های  
داده است. آنانکه با تاریخ صدر اسلام تا پایان سده سوم آشنائی دارند، می‌دانند جعل  
بدیگری  
و تدلیس در آن، محو حدیث و یا تفسیر و یا تاویل حدیث به سود خود و باطل  
روایت، تخلیط  
ساختن دعوی حریف کاری رائج بوده است.

وابسته به سیاست اموی، خوارج، عباسی و گروه‌های مقابل آنان، نو مسلمانانی که  
گروه‌های  
خدا و پیغمبری محمد (ص) را وسیله حفظ جان ساخته و در نهان تیشه بریشه این  
گواهی به  
مکتب‌های فکری که در حلقه‌های درس، تنها می‌خواستند سخن  
دین می‌زدند، استادان  
را باطل سازند، چه دستکاریها در این مدت دراز در این سندها کرده‌اند؟ خدا  
طرف مقابل  
سندهای سیاسی چنین است. اما داستان‌های تاریخی و روایت‌هایی که بیان  
می‌داند، حال  
و یا سال مرگ یکی از شخصیت‌هاست، در این گونه گزارشها هم چون اعتماد  
دارنده زادرز  
حافظه بوده است، کمتر دیده می‌شود حادثه‌ها یکسان روایت شده باشد. در چنین  
راویان بر  
چه باید کرد؟ نویسندۀ این صفحات کوشیده است تا حد ممکن گزارش خود را بر



شرایط  
دست اول و یا نزدیک به دست اول تنظیم کند، چه در این سندها احتمال  
اساس سندهای  
کمتر است<sup>(۳)</sup>. و نیز تا آنجا که توانسته است گزارشها را با قرینه‌های خارجی  
دست‌خوردگی  
کرده و بالاخره از میان گفته‌های گوناگون آنرا پذیرفته است که همه و یا اکثریت در  
تطبیق  
قبول آن هم داستان‌اند و یا بگونه‌ای آنرا تایید می‌کنند.

نمی‌گویم آنچه نوشته‌ام حقیقتی است که در خارج رخ داده است، چه آن حقیقت را  
با اینهمه  
جز خدای تعالی دیگری نمی‌داند.

پی‌نوشتها:

۱. ما داستان آنانرا بدرتسی بر تو می‌خوانیم (الکھف: ۱۳)

۲. مثنوی. نیکلسن. دفتر پنجم ص ۲۰.

این سخن نه اینست که نوشته‌های دیگران درباره‌ی زندگانی دختر پیغمبر (ص)، از  
۳. اما معنی  
دور مانده است، چنانکه در فهرست مصادر کتاب خواهید دید، به بیشتر آنچه در  
نظر نویسندگان  
این باره نوشته شده، توجه داشته‌ام.

صحرای عربستان

«من عال جاریتین حتی تدرکا دخلت انا و هو الجنة کهاتین»<sup>(۱)</sup>

عزیز که هم اکنون سرگرم خواندن این گزارش هستی، آیا تاریخ یا جغرافیای  
خواننده  
خواننده‌ای؟ مقصودم از عربستان تنها شهر مکه و مدینه و آبادانی‌های کرانه‌ی دریای

عربستان را  
خوشبخت (یمن) را نیز نمی‌گوییم. مقصودم آن قسمت از سرزمین  
سرخ نیست. عربستان  
است که از یک سو میان وادی حضر موت و صحرای نفود و از سوی دیگر محدود  
گسترده‌ای  
دهناء و وادی دواسر است. سرزمین‌هایی که بیشترین مقدار دو میلیون و ششصد  
به بیابانهای  
این شبه جزیره را تشکیل می‌دهد و پس از گذشت قرن‌ها تقریباً همچنان دست  
هزار کیلومتر  
نخورده مانده است.

است شگفت و شگفتی آفرین. بیابانهای خشک بریده از جهان آبادانی، خالی از  
آنجا سرزمینی  
از یکسو و رشته کوههای سوخته از تابش مداوم آفتاب و یادگارهای آتش  
سکنه، دهشتناک  
روزگاران دیرین، از سوی دیگر، ترکیبی عجیب و در عین حال جالب را پدید آورده  
فشانهای  
تابستان هیچ انسان و یا جاندار عادی نمیتواند برای مدتی دراز در این دوزخ  
است. در فصل  
بسر برد، و اگر جهانگردی ماجراجو در فصل زمستان یا آغاز بهار قدم در آن سرزمین  
گداخته  
از بریدن فرسنگها راه به نقطه‌ای برسد که دوش یا پرندوش بارانی در آن باریده  
بگذارد و پس  
در گودالی فراهم گشته، ممکن است در کنار آن گودال خانواده‌ای را با یک دو شتر  
و مانده آن  
نمونه انسان این بیابان‌اند. سخت‌ترین جانداران برابر دشواری و مخصوصاً بی‌آبی.  
به بیند. آنان  
صحرا خشکیده و لاغر، سیاه چرده، خشن و پرتوان است که او را بدوی و در تداول

انسان این

بدو لقب داده‌اند و حیوان آن، بارکش سرسخت‌تر از انسان که شتر نام دارد.

دو جاندارند که می‌توانند در صحنه‌ی پر تلاش و پیکار صحرا پیروز گردند. رستنی آن

تنها این

درختچه‌مانندی است که شب هنگام باد در سرشاخه‌های آن می‌پیچد و بانگی

هم خارهای

پدید می‌آورد. بیابان نشینان زیر درخت را نشیمنگاه گول و آن بانگ را آواز بچه‌

ترس آور

بدینجهت آن خار را (ام غیلان) نامیده‌اند که به تخفیف مگیلان شده است.

غولان پنداشته‌اند

(در واحه‌ها) و کناره‌ی آب‌ها خرماست که در بین رستنی‌ها مظهر مقاومت برابر

درخت آن

انسانهای سخت کوش در چنان شرایط دشوار، نشانه‌ی کوشش پی‌گیر آنان

بی‌آبی است. پایداری

طبیعی می‌باشد: کوشیدن برای زنده ماندن، و ناچار از بدست آوردن آن چیز

برابر مانع‌های

که مایه‌ی زندگی انسان و حیوان است «آب».

روز یا هر چند روز باید کوله بار مختصر خود را که جز چند گلوله پیه مخلوط با پشم

بدو هر

چند دانه خرما، خشک در آن نیست، بر پشت ریش آن جانور بردبار بگذارد، زن و

شتر، و یا

فرزند خردسالش را بر بالای کوله بار به نشاند، توده‌های شن داغ را در هم بکوبد، از

احیانا

صخره‌های آفتاب خورده بگذرد، و به گودالی برسد که آبی در آن ذخیره شده است.

دشت‌ها و

بود، پر از کرم و دیگر خزندگان که زودتر از وی خود را بدانجا رسانده‌اند.

چه آبی؟ تیره، بد

از دیدن این تنها مایهٔ زندگانی شاد می‌شود، کوله‌بار را از پشت شتر برمی‌دارد، اما  
مسافر خسته  
که شادمانی او دوامی نمی‌یابد، چه در این وقت است که سر و کلهٔ مزاحمی نمودار  
افسوس  
سیه‌بختی چون او، انسانی تیره‌روز که پاشنه‌های ترک‌خورده و پیشانی  
می‌گردد، موجود  
و سوخته‌اش نشان می‌دهد او هم در تکاپوی بدست آوردن همان چیزی است که  
چروکیده  
مسافر پیشین ما خود را بدان رسانده، آب.

تنها آموزگار بی‌رحم، در طول قرن‌ها به فرزندان خود یک درس بیشتر نداده است:  
صحرا، این  
زنده‌بمانی! درگیری آغاز می‌شود، دیری نمی‌گذرد که زمین از خون انسانی بدبخت  
بکش تا  
که بحکم‌گریزه می‌خواسته است زنده‌بماند، اما حریف نیرومندتر از  
رنگین می‌گردد، انسانی  
پیروز گشته است. هنوز کام‌تشنه او و بارکش خسته‌وی و یک یا دو موجود بی‌نوا تر  
او بروی  
بدو بسته‌اند، از این مایع‌تر نشده که دشمن نیرومندتری بی‌رحمانه دندان خود را  
که خود را  
بر سر گرفتن آنچه زندگی او و شتر و زن و فرزندانش بدان بسته است، با وی بستیز  
می‌نماید، و  
که این حریف بسیار نیرومندتر از حریفی است که هم‌اکنون از کشتن او  
برمی‌خیزد. افسوس  
است. حریفی که هرگز نمی‌توان بر او پیروز شد. بچشم خود می‌بیند داغ آب‌پائین  
فارغ‌گشته  
می‌رود و بجای آب، بخار متراکم بهوا بلند می‌شود تا آنکه دیگر جز اندکی لجن و  
و پائین‌تر  
نیمه‌جان در ته‌گودال باقی نمی‌ماند. بله! آفتاب کار خود را کرده است. باید از اینجا

چند گرم  
به جای دیگر برویم...

بیفتید! سرودی است که بدو در سراسر زندگی پر مشقت خود بر زبان دارد. هر  
بایستید! براه  
بامداد بجائی و هر شب در راهی.

و باربندی و بار افکنی، ناگهان آواز خفیفی بگوش او می‌رسد. این چه آوازی  
در این گیرودار  
که هم اکنون دیده بدان زندگانی پر ملامت باز کرده است. زن او از رنج زادن  
است؟ نالهٔ کودکی  
و انسانی مادینه بدین جمع بی‌نوا افزوده است. چه بدبختی بزرگی! همیشه از این  
فارغ شده  
پیش آمد نگران بود!

مادینه! دختر! این مایهٔ بدبختی و سرشکستگی! این فرزند بچه کارم می‌خورد؟  
نوزادی

فرزندی نرینه نزائید؟ اگر پسر بود نعمتی بود! در کودکی شتر را نگاهبانی میکرد و  
چرا زخم  
در کنارم با دشمنان می‌جنگید! اما دختر موجودی دست و پا گیر است بدتر از آن،  
در بزرگی  
و ننگ! چرا؟ چون فراموش نکرده است که چندی پیش با فلان دسته درگیری  
مایهٔ شرمساری  
آنان را باسیری گرفت و برای همیشه داغ ننگ را بر پیشانی پدر و مادر و قبیلهٔ او  
داشت. دختر  
چسباند. از کجا که روزی چنین بلائی بر سر خودم نیاید؟

نشده باید چاره‌ای اندیشید، و علاج واقعه را پیش از وقوع کرد. این دختر نباید زنده  
نه! تا دیر

بماند. مبادا موجب شرمساری گردد، باید او را در دل خاک نهفت. (۲)

از مستمندی و درماندگی و یا بیم ننگ و سرزنش خویشان نبود که او را به کاری  
تنها ترس  
و می داشت، گاهی هم باورهای خرافی و اعتقادات بی دلیل موجب دختر کشی  
چنین زشت  
اگر دختری کبود چشم، یا سیاه پوست نصیب وی می گردید، آنرا بفال بد  
می شد، چنانکه  
از ادیبان و تاریخ نویسان عرب در قرن حاضر می خواهند این کار زشت را به  
می گرفت. گروهی  
عاطفه و علاقه بگذارند. اینان می گویند چون پدر محبتی شدید بدین دسته از  
حساب  
را به خاک می سپرد تا بکرامت آنان لطمه ای نرسد<sup>(۳)</sup> این توجیهی بی  
فرزندان داشت، دختران  
می بینیم قرآن این مردم را سرزنش می کند که چرا این موجود بی گناه را  
اساس است. ما  
بخاطر ترس از تنگدستی می کشید<sup>(۴)</sup>.

و در جای دیگر می گوید:

آن کودک در خاک نهفته پرسش شود، به چه جرمی کشته شده است؟<sup>(۵)</sup> باری  
آنروز که درباره  
کار زشت هر چه بوده است از زشتی کار نمی کاهد. آن مردم در سرزمینی آنچنان،  
موجب این  
رسمی این چنین داشتند و با یکدیگر رفتاری زشت تر و ناهنجارتر از آن و این.  
بیابان نشین پیش از ظهور اسلام بوده است، اما شهرنشین های شبه جزیره هم در  
این حال  
دست کمی از بیابانین نداشته اند، نهایت اینکه درگیری آنان از نوع دیگری بوده  
گرفتاری  
بزرگ از مردم بینوا بکوشند تا تنی چند از دسترنج آنان روزگار را به خوشی  
است. دسته هایی

بگذرانند. رقم دارائی آنان هر روز افزایش یابد، و کمر اینان زیر فشار بارهای  
و تن آسانی  
خمیده تر گردد. پیداست که سرزمینی با چنین موقعیت جغرافیائی و ساکنانی از این  
سنگین  
دیدۀ نژاد شناسان و دانشمندان علم الاجتماع چه ارزشی خواهد داشت! اگر  
جنس مردم، در  
هفتم میلادی معجزه تاریخ پدید نمی گشت، و در آن بیابان تاریک، ناگهان  
در آغاز سده  
از نور شکافته نمی گردید، بی گمان امروز کمتر کسی بدان می اندیشید که صحرائی  
چشمه ای  
وجود دارد، تا چه رسد بدانکه بدانند این صحرا در منتهی الیه جنوب غربی آسیا  
بنام عربستان  
تاریخی و جغرافیائی آن چنین و چنانست. مگر جهانگردانی حادثه جو که بتوانند از  
و موقعیت  
شبه جزیره سینا سرازیر شوند و خشک زارهای نجد و دره های تهامه را به  
رشته کوه های  
و خود را به بیابان پهناور نفوذ و یا الربع-الخالی برسانند و بر اثر حادثه ای برای  
پیمایند  
زیر توده های شن بخواب ابدی فرو روند، و یا از ده ها تن یکی جان سالم بدر برد و  
همیشه  
را از آنچه دیده خبر دهد. اما سرنوشت چیز دیگری می خواست. از این سرزمین باید  
دیگران  
از شهرکی در کنار دریای سرخ و سپس واحه ای در پانصد کیلومتری  
طنینی برخیزد، نخست  
در شرق این دریا، آنگاه این طنین سراسر شبه جزیره عربستان را پر کند، و به ایران،  
این شهر و  
قاره آسیا و افریقا و سرانجام همه جهان برسد: بیابان گرد تیره روز! آنچه از  
مصر و بالاخره  
درست نیست! صحرا آموزگاری بد آموز است، تو باید از خدا درس بگیری!

صحرا آموخته‌ای

آن نیست که بدان خو گرفته‌ای! تو را برای کشتن نیافریده‌اند. تو خلیفه‌ خدائی و خدا  
شعار تو

و رحمت است... تو برای دیگری زنده‌ای و همه با یکدیگر برای  
نور، محبت، زندگی، لطیف  
خدائید!

را هم که سینه به سینه، و یا به تقلید از رفتار پدران آموخته‌ای فراموش کن!  
آن درس دیگر

معلمان خوبی نبودند! باید بدانی که درس را تقلیدی نباید آموخت! دختر نیز مانند  
آنان نیز

دو به کار تو می‌آیند! هر دو نعمت خدایند! همه نعمتهای خدا را باید سپاس گفت  
پسر است! هر  
و نباید یکی را بر دیگری برتری داد!

چرا با دخترانتان چنین رفتاری می‌کنید؟ چرا بدیده کالای بی ارزش بدانها  
مردم! شما

را چه کسی زاده و پرورده است؟ مگر شما در دامان همین دختران که مادر  
می‌نگرید؟ شما

پرورش نیافته‌اید؟ بدانید که چون دختری در خانه‌ای بدنیا می‌آید خداوند ملائکه را  
شده‌اند

می‌فرستد تا بگویند: «ای اهل خانه سلام بر شما! سپس آن دختر را با پره‌های خود  
نزد آنان

و دستهای خویش را بر سر او می‌کشند، و می‌گویند کسی که نگاهبانی او را بر  
می‌پوشانند

تا روز رستاخیز یاری خواهد شد»<sup>(۶)</sup> «کسی که دختری داشته باشد، و او را زنده  
عهده گیرد

بگور نکند، خوار نسازد، پسر را بر او ترجیح ندهد، خدا او را به بهشت خواهد برد»<sup>(۷)</sup>.



آسمانی که گاه با آیت‌های قرآن و گاه بزبان حدیث بر گوشه‌های گران چنان  
اما این تعلیمات  
فهم خوانده می‌شد، باید با آموزش عملی نیز همراه باشد تا اثر آن بیشتر گردد، و  
مردم دیر  
نمونه‌اعلای این تربیت عملی، دختر پیغمبر است.

است که شمار دختران رسول خدا از نخستین زن او خدیجه، بیش از پسران است  
این شگفت  
آنکه پسران او نمی‌پایند و در کودکی می‌میرند. چنانکه گفتیم از نظر زندگانی  
و شگفت‌تر  
پسر است که چراغ خانه پدر را روشن می‌کند، و آنکه پسری جای او را نگیرد  
بدوی و قبیله‌ای  
خواهد شد. چنین کس را ابتر می‌گفتند و این سرزنش کوتاه بینان مکه به  
نام او فراموش  
(ص) بود: «او ابتر است.» پس از مرگ نامی از وی نمی‌ماند؟ چون پسری ندارد که  
محمد  
جانشین او شود! این عقیده کوردلانی از قریش بود.

مشیت الهی، و برغم این کج اندیشان تاریک دل، از پیغمبر اسلام دختری ماند و این  
اما بر وفق  
گفتار و رفتار خود، چه در زندگانی خصوصی و چه در برخوردهای اجتماعی-سر  
دختر با  
پدر و رمز اشارت‌های قرآن را بدان خود خواهان نمایاند که «ان شائک هو الابتر.»  
سخن

نام تو جاویدان خواهد ماند. آنکه تو را سرزنش می‌کند گمنام می‌زید، و گمنام  
ای محمد  
می‌میرد: آنچنانکه فرزندان او نیز رمز دیگری از آن بشارت گشتند که:

مصطفی را وعده داد الطاف حق  
گر بمیری تو نمیرد این سبق...

رونقت را روز روز افزون کنم  
نام تو بر زر و بر نقره زخم  
منبر و محراب سازم بهر تو  
در محبت قهر من شد قهر تو<sup>(۹)</sup>

چنان بود که پیغمبر اسلام همهٔ محبت پدری را در حق زهرا بکار برد، تا با این  
تقدیر خدائی  
موجودهای خود خواه بدانند که باید دختران را نیز چون پسران ارزش نهاد.  
تربیت عملی، آن  
یکی از سه قسم سنت که پیروی آن بر مسلمانان واجب است رفتار پیغمبر  
مگر ما نمی‌گوئیم  
صاحب دختر شود و دختر خود را آنچنان به پروراند، و حرمت نهد، تا پیروان او از  
است؟ او باید  
درس گیرند و این مایهٔ بقاء نژاد را خوار نشمرند. اما این بدان معنی نیست، که  
رفتار وی  
همهٔ حرمتی که پیغمبر به دختر خود می‌نهاد تنها بخاطر آموزش دیگران بود، نه  
می‌گوئیم  
است. آنجا که سخن از شخصیت اخلاقی فاطمه به میان آید، در این باره به تفصیل  
چنین  
پرداخت و شما خواهید دید که او سزاوار چنین حرمتی بوده است. آنچه می‌خواهم  
خواهیم  
است که پیغمبر در کنار تعلیمات قرآن موظف بود پیروان خود را عملاً نیز تربیت  
بگویم این  
کند.

پی‌نوشتها:

دو دختر را به پروراند تا بحد رشد رسند، من و او با هم به بهشت در می‌شویم. (کنز  
۱. کسی که

العمال. کتاب نکاح. باب حقوق دختران).

احدهم بالانثى، ظل وجهه مسودا و هو كظيم. يتواری من القوم من سوء ما بشر به  
۲. و اذا بشر

على هون ام يدسه فى التراب الا ساء ما يحكمون (النحل: ۵۹). ۳. بلوغ الارب ج ۳ ص  
ایمسکه  
۴۲-۵۳.

اولادكم خشية املاق نحن نرزقهم و اياكم ان قتلهم كان خطا كبيرا. (اسراء: ۳۱)  
۴. و لا تقتلوا

۵. و اذا الموؤدة سئلت. باى ذنب قتلت (تکویر: ۸-۹).

۶. کنز العمال. کتاب نکاح از اواسط طبرانی.

۷. کنز العمال. کتاب نکاح. از مسند ابو داود.

۸. الکوثر: ۳.

۹. مثنوی دفتر سوم. نیکلسن ص ۶۸.

خدیجه : نسب او

«و این مثل خدیجه. صدقتنی حین کذبنی الناس»<sup>(۱)</sup>

(حدیث شریف)

می دانیم فاطمه (ع) دختر محمد (ص)، رسول خدا، پیغمبر اسلام، و مادر او خدیجه  
چنانکه

است. از زندگانی خدیجه پیش از آنکه باز دواج پیغمبر (ص) در آید، جز  
دختر خویلد

کوتاه در دست نداریم. در مصادر دست اول گاه بگاہ نام او و پدر و عموزاده او  
اشارت هائی

ارتباط آنان با پاره‌های حادثه‌ها دیده میشود. خویلد بن اسد بن عبد العزی بن -قصی  
بمناسبت

تیره‌ای معروف و از محترمان قریش است. خویلد در دوره جاهلیت مهتر طائفه  
بن کلاب، از  
جنگ فجار<sup>(۲)</sup> دوم، در روزی که بنام شمطه معروف است، و در آن روز قریش آماده  
خود بود. در  
شد، ریاست طائفه اسد را داشت.<sup>(۳)</sup> نوشته‌اند هنگامی که تبع می‌خواست حجر  
جنگ با کنانه  
یمن ببرد، خویلد با او به نزاع برخاست<sup>(۴)</sup> این ایستادگی نشان دهنده موقعیت  
الاسود را به  
در آن عصر است. پسر عموی خدیجه ورقه بن نوفل از کاهنان عرب بوده است و  
ممتاز او  
نوشته‌اند از کتابهای ادیان پیشین اطلاع داشت. چون رسول اکرم بهنگام نزول  
چنانکه  
دسته‌های وحی مضطرب گردید، خدیجه او را نزد ورقه، برد. ورقه پس از آنکه از او  
نخستین  
کرد به خدیجه مرده داد که او پیغمبر این امت خواهد بود<sup>(۵)</sup> خدیجه پیش از  
پرسش‌هایی  
از زنان برجسته قریش بشمار می‌رفته است تا آنجا که او را طاهره و سیده زنان  
ظهور اسلام  
از آنکه به عقد رسول اکرم در آید نخست زن ابو هاله هند بن نباش  
قریش می‌خواندند. پیش  
پس از آن زن عتیق بن عائذ از بنی مخزوم گردید<sup>(۷)</sup> وی از ابو هاله صاحب دو پسر  
بن زراره<sup>(۶)</sup> و  
و از عتیق صاحب دختری گردید. اینان برادر و خواهر مادری فاطمه (ع) اند.  
دو ازدواج، با آنکه زنی زیبا و مالدار بود و خواهان فراوان داشت، شوی نپذیرفت و با  
پس از این  
بازرگانی پرداخت. تا آنگاه که ابو طالب از برادرزاده خود خواست او هم مانند  
مالی که داشت به  
عامل خدیجه گردد، و از سوی او به تجارت شام رود و چنین شد. پس از

دیگر خویشاوندانش  
تجارتی بود که به زناشوئی با محمد (ص) مایل گردید، و چنانکه میدانیم او را به  
این سفر  
پذیرفت. چنانکه بین مورخان شهرت یافته و سنت نیز آنرا تایید میکند، خدیجه  
شوهری  
ازدواج با محمد (ص) چهل سال داشت. ولی با توجه به تعداد فرزندان که از این  
بهنگام  
او گشت، می‌توان گفت، تاریخ نویسان رقم چهل را از آنجهت که عدد کاملی است  
ازدواج نصیب  
کرده‌اند. در مقابل این شهرت، ابن سعد باسناد خود از ابن عباس روایت می‌کند که  
انتخاب  
سن خدیجه هنگام ازدواج با محمد (ص) بیست و هشت سال بوده است.<sup>(۸)</sup>  
که از کنیزکی آزاد شده بنام ماریه قبطیه متولد شد، دیگر فرزندان پیغمبر: زینب.  
جز ابراهیم  
(ع) قاسم و عبد الله<sup>(۹)</sup> همگی از خدیجه‌اند. قاسم در سن دو سالگی  
رقیه. ام کلثوم. فاطمه  
بعثت و عبد الله در مکه پیش از هجرت مرد. اما دختران به مدینه هجرت کردند و  
پیش از  
از فاطمه (ع) زندگانی را بدرود گفتند. خدیجه نخستین زنی است که به پیغمبر  
همگی پیش  
که پیغمبر دعوت خود را آشکار کرد و ثروتمندان مکه رودرروی او  
ایمان آورد. هنگامی  
بآزار پیروان او و خود وی نیز برخاستند، ابو طالب برادر زاده خود را از گزند این  
ایستادند، و  
سرسخت حفظ می‌کرد، اما خدیجه نیز برای او پشتیبانی بود که درون خانه بدو  
دشمنان  
می‌بخشید. برای همین خوی انسانی و خصلت مسلمانی است که رسول خدا

آرامش و دلگرمی  
پیوسته یاد او را گرامی می‌داشت. (۱۰)

بانوی بزرگ اسلام، از چنان پدر و چنین مادری زائیده شد. کی و در چه تاریخ؟،  
فاطمه اطهر  
سال آن بدرستی روشن نیست. یعنی تاریخ نویسان در آن همداستان نیستند. روشن  
روز و بلکه  
روز و یا سال مرگ شخصیت‌های بزرگ (زن یا مرد) هر چند از نظر تاریخی با ارزش  
کردن زاد  
بحث است، و ما نیز در این باره به جستجو خواهیم پرداخت، اما از نظر تحلیل  
و قابل  
چندان مهم بنظر نمی‌رسد. آنچه از زندگانی مردمان برجسته و استثنائی برای  
شخصیت‌ها  
بعد اهمیت دارد، اینست که بدانند آنان که بودند؟ چگونه تربیت شدند؟ چگونه  
نسل‌های  
کرده‌اند؟ چرا کردند؟ چه اثری در محیط خود، و پس از خود نهادند. اما کی  
زیسته‌اند؟ چه  
کی مردند؟ اینان می‌پرسند چرا در این زمینه باید جستجو کرد؟ معلومست روزی  
زادند؟ و  
آمده‌اند، و در روزی در گذشته‌اند. شاید هم حق بطرف اینان باشد. چنین شخصیت‌ها  
بدنیا  
و همیشه با تاریخ زنده‌اند. اما تاریخ نویس تعیین سال زادن و مردان چنین  
هرگز نمی‌میرند  
جزء پیشه خود میدانند. هم بخاطر پیروی از سنتی که مورخان و یا نویسندگان سیره  
کسان را  
را موظف به پیروی آن می‌بینند. و هم بدان جهت که این تاریخ‌ها با همه  
و شرح حال، خود  
حوادثی که در زندگانی قهرمان تاریخ پدید شده بنوعی مربوط می‌شود.

چنین ضرورتی در کار باشد، باید بگویم با همه کوششی که بکار رفته است  
در این کتاب، اگر  
درباره سال تولد دختر پیغمبر (ص) اطلاع درست و دقیقی نمی توان داد. تنها زاد  
متاسفانه  
نیست که تاریخ نویسان در آن همداستان نیستند، تاریخ پیشوایان دین و ائمه  
روز دختر پیغمبر  
و نیز تاریخ تولد و مرگ رسول اکرم، هیچیک مورد اتفاق مورخان نیست. اینهمه  
معصومین  
اختلاف برای چه پدید آمده است؟ در فصل نخستین، پاسخی کوتاه داده شد.  
ضبط وقایع و نوشتن آن معمول نبود. راویان آنچه می شنیدند بخاطر  
در آن دوره ها  
مردم آنچه سالخوردگان قوم می گفتند می پذیرفتند. گاهی رویدادهای مهم و یا  
می سپردند، و  
که تازگی داشت مبدا تاریخی می شد و آنرا زاد روز یا سال مرگ شخصیت های  
حادثه های  
حساب می گرفتند. چنانکه ما، در زندگانی خود از بزرگتران شنیده ایم: سالی که فلان  
بزرگ به  
خرابی فلان شهر. سال گرانی. سال وبائی و همچنین... معلوم است که مردم  
سیل آمد. سال  
این حادثه و نیز تا سالیانی چند پس از آن، این تاریخ را بخاطر داشته و حساب خود  
معاصر با  
آن می نهاده اند اما پس از گذشت مدتی دراز، خود آن حادثه نیز در شمار مجهولات  
را بر پایه  
قرار میگیرد.

نوشته اند پیغمبر (ص) در عام الفیل متولد شد، سالی که ابرهه با پیلان خود برای  
مورخان  
خانه کعبه به مکه آمد. عام الفیل تا سالیانی برای مردم مکه معلوم بوده است، اما  
ویران کردن

که می‌خواهیم بدانیم این حادثه در چه سالی رخ داده خود مساله‌ای است. تازه اگر برای ما  
را که مبدا تاریخ می‌شود درست بدانیم و فراموش شدن تاریخ دقیق آنها را برای  
پیش آمدها  
عینی نادیده بگیریم، این پرسش پیش می‌آید: مگر حافظهٔ راویان هر چند هم  
شاهدان  
باشد برای همیشه از اشتباه مصون می‌ماند؟ بر فرض که دستهٔ نخست راویان اشتباه  
نیرومند  
طول یکصد سال تقریباً سه نسل جای خود را بدیگری می‌دهد، چه کسی ضمانت  
نکنند، در  
همهٔ راویان این سلسله‌ها از قوت حافظه به درجه کمال برخوردار باشند؟ اینکه دو  
می‌کند که  
مورد اعتماد، کسی را به قوت حفظ بستایند، شاید از نظر علم روایت و یا درایت و یا  
پا چند گواه  
کارفقیه و یا اصولی دلیلی بحساب آید، ولی در رویدادها که اثر عملی ندارد، چنین  
از جنبهٔ  
کافی نیست. این دو سبب که نوشتیم برای پیدا شدن اختلاف در ضبط حادثه‌های  
ضابطه‌ها  
است، چه رسد که سبب‌های دیگر نیز بدان افزوده شود. و اتفاقاً چنانکه خواهیم  
تاریخی کافی  
دید در مورد شخصیت مورد بحث ما چنین است.

که عموم نویسندگان سیره و مورخان اهل سنت و جماعت، تولد فاطمه (ع) را  
در حالی  
از بعثت نوشته‌اند، تذکره نویسان و علمای بزرگ شیعه معتقدند وی سال پنجم  
نج‌سال پیش  
بعثت متولد شده است.

(۱۱) و طبری در تاریخ<sup>(۱۲)</sup> و بلاذری در انساب الاشراف<sup>(۱۳)</sup> و ابن اثیر در کامل<sup>(۱۴)</sup>  
ابن سعد در طبقات



در مقاتل الطالبین<sup>(۱۵)</sup> و محمد بن اسحاق<sup>(۱۶)</sup> و ابن عبد البر در استیعاب<sup>(۱۷)</sup>  
و ابو الفرج اصفهانی  
دیگر تاریخ نخست را پذیرفته‌اند و عموماً نوشته‌اند: آن سالی بود که قریش خانه  
و جمعی  
کعبه را می‌ساختند. بلاذری چنین روایت کند:

بن عبد المطلب نزد علی رفت، علی (ع) و فاطمه در گفتگو بودند که کدام یک از  
روزی عباس  
بسال بزرگتر است. عباس گفت تو علی! سالیانی چند پیش از ساختن کعبه متولد  
دیگری  
(زهرا) سالی بدنیا آمد که قریش خانه کعبه را می‌ساختند<sup>(۱۸)</sup> و نیز طبری و  
شدی. اما دخترم  
کرده‌اند که سن زهرا (ع) بهنگام وفات در حدود بیست و نه سال بوده<sup>(۱۹)</sup> لیکن  
دیگران تصریح  
که در بیشتر روایت‌های خود متفرد است سن زهرا (ع) را بهنگام مرگ بیست و سه  
یعقوبی  
نوشته است<sup>(۲۰)</sup> و بنا بر نوشته وی تولد فاطمه (ع) سال بعثت پیغمبر بوده است.  
سال

شهرت دانشمندان و محدثان شیعه چون کلینی در کافی<sup>(۲۱)</sup> و ابن شهر آشوب  
در مقابل این  
و علی بن عیسی اربلی در کشف الغمه<sup>(۲۳)</sup> و مجلسی در بحار از دلائل الامامه و  
در مناقب<sup>(۲۲)</sup>  
<sup>(۲۴)</sup>، نوشته‌اند که زهرا (ع) پنجسال پس از آنکه محمد (ص) به پیغمبری مبعوث  
کتب دیگر  
شده است. تنها نوشته شیخ طوسی در مصباح المتهدجد<sup>(۲۵)</sup> با این شهرت مخالف  
گردید متولد  
او سن فاطمه (ع) را هنگام ازدواج با امیر المؤمنین سیزده سال نوشته است. و اگر  
است. چه  
پنج ماه پس از هجرت بدانیم تولد وی سال اول بعثت خواهد بود. و این رای با آنچه

ازدواج او را  
نوشته مطابقت دارد. با چنین اختلاف در نقل روایات، پذیرفتن سندی و رها کردن  
یعقوبی  
دشوار می نماید. این جاست که چنانکه در مقدمه اشارت شد، باید قرینه‌های  
سند دیگر، بسیار  
را نیز از نظر دور نداشت، شاید بتوان با استفاده از آن قرینه‌ها کفهٔ اختیار یکی از دو  
خارجی  
دسته را سنگین‌تر کرد و در نتیجه آنرا مرجح دانست.

قابل توجه و قوی در عموم روایت‌های علما و محدثان شیعه وجود دارد و نشان  
قرینه‌ای  
که ولادت دختر پیغمبر پس از بعثت بوده است. این قرینه ارتباط زادن زهرا (ع)  
دهندهٔ اینست  
رسول اکرم است. ضمن روایت‌های معراج، رسول خدا فرموده است در شب معراج  
، با معراج  
سیب بهشتی بمن دادند و نطفهٔ دخترم زهرا از آن میوه تکوین یافت. <sup>(۲۶)</sup>  
معراج را بطور دقیق معین کرده بودند که مثلا سال چندم بعثت بوده  
اگر مورخان، تاریخ  
نداشتیم، اما باز این پرسش پیش می‌آید که معراج رسول اکرم در چه سالی بوده  
است، مشکلی  
این پرسش نیز بدرستی روشن نیست. ابن سعد بروایتی آنرا هجده ماه پیش از  
است؟ پاسخ  
بروایتی یکسال پیش از هجرت <sup>(۲۷)</sup> و ابن اثیر سه سال و بروایتی یک سال  
هجرت به مدینه، و  
پیش از هجرت دانسته است. <sup>(۲۸)</sup>

علمای شیعه معراج را از دو سال بعد از بعثت تا شش ماه پیش از هجرت نوشته‌اند  
در حالیکه  
اختلاف روایات مواجه شده‌اند، گفته‌اند این اختلاف بخاطر این است که پیغمبر

و چون با  
رفته است<sup>(۲۹)</sup> اما قرینه‌ای که گفته مورخان و محدثان سنت و جماعت را تایید  
چند بار با آسمان  
این است که آنان نوشته‌اند فاطمه (ع) سالی متولد شد که قریش خانه کعبه را  
می‌کند  
می‌ساختند.

تجدید بنای خانه کعبه در همه تاریخ‌ها آمده است. و همه‌آشنایان بتاریخ زندگانی  
داستان  
آنها می‌دانند، خلاصه آنکه سالی خانه کعبه بر اثر سیل ویران گردید، و بنیاد آنرا  
پیغمبر (ص)  
کار بنا بجائی رسید که باید حجر الاسود را نصب کنند، بزرگان قریش بر  
از نو نهادند. همینکه  
سنگ در جای آن، با یکدیگر به رقابت برخاستند. مهتر هر دسته می‌خواست این  
سر گذاشتن  
او گردد و نزدیک شد کار به درگیری برسد. سرانجام پذیرفتند که هر کس از در  
افتخار نصیب  
داور آنان باشد، و نخستین کسی که در آمد محمد (ص) بود. همه گفتند او امین  
داخل شود  
وی را بدآوری می‌پذیریم. چون ما جرا را بدو گفتند محمد (ص) فرمود: ردائی یا  
است و ما  
بگسترانند، سپس حجر الاسود را میان آن پارچه گذاشت و چهار مهتر قبیله را گفت  
پارچه‌ای  
گوشه‌ای از ردا را بگیرد و از زمین بردارد. و چون آنان چنین کردند خود سنگ را از  
تا هر یک  
برداشت و بر جای آن گذاشت. و با چنین ابتکار از خونریزی بزرگ و دامنه‌داری  
میان ردا  
کرد. داستان داوری کردن محمد (ص) و نصب حجر الاسود، اگر با چنین مقدمات  
جلوگیری

پیش از بعثت بوده است، زیرا سال پنجم بعثت، قریش با پیغمبر (ص) باشد مسلماً

الت خصمانه داشتند و چنین داوری را بدو نمی دادند.

قرینه‌های خارجی دیگر نیز بطور خلاصه چنین است:

بدستور ابو جهل فضولات شتر را بر دوش پیغمبر (ص) ریختند. چون فاطمه (ع) ۱: روزی

مسجد رفت و آن فضولات را از جامه پدر پاک کرد<sup>(۳۰)</sup> این گونه بی‌احترامی‌ها آگاه شد به

پیغمبر ظاهراً پیش از سال دهم بعثت و پیش از هجرت رسول خدا به طائف و نیز سبت به

محاصره در شعب ابو طالب بوده است. و اگر تولد فاطمه (ع) را سال پنجم پیش از

وی در این وقت از سه تا پنج سال افزون نبوده و بعید است دختری خردسال بعثت بدانیم، سن

به مسجد رود و چنین وظیفه‌ای را تعهد کند.

چون فاطمه (ع) شنید چهره پدرش آسیب دیده است با گروهی از زنان نزد او ۲: در روز احد

پدر را دید دست در گردن او انداخت و گریست، سپس آن خون را شست<sup>(۳۱)</sup> اگر رفت و چون

را پیش از سال پنجم بعثت بدانیم هیچگونه استبعادی در انجام این تعهد دیده معراج

اگر روایت هجده ماه و یا شش ماه پیش از هجرت درست باشد، باید پذیرفت که نمی‌شود، ولی

جنگ احد پنج سال و یا کمتر از پنج سال داشته است، در صورتیکه خواهیم دید فاطمه بهنگام

در ذو الحجه سال دوم و پیش از جنگ احد است. یعنی نه سال و یا بیشتر داشته

عروسی زهرا  
است.

شیعی چنانکه خواهیم نوشت، آمده است که فاطمه (ع) پنجسال پس از  
۳: در روایت‌های  
شد و آن سالی بود که قریش خانه کعبه را می‌ساخت. داوری پیغمبر در کار  
بعثت متولد  
مسلمانا پیش از بعثت بوده است زیرا سال پنجم بعثت و سال هائی پیش او پس از  
مهتران قریش  
به رسول خدا روی خوش نشان نمی‌دادند، چه رسد بدانکه او را امین بدانند و به  
آن قریش  
داوری او، آنهم در چنان کار بزرگی گردن نهد.

که سن خدیجه را هنگام ازدواج با پیغمبر چهل سال نوشته‌اند، اگر بگوئیم فاطمه  
۴: می‌دانیم  
پنجم بعثت متولد شده باشد گفت خدیجه در این تاریخ شصت‌ساله بوده است و  
(ع) در سال  
هر چند محال نمی‌نماید اما بعید بنظر می‌رسد. از طرفی مجلسی از امالی  
این موضوع  
صدوق روایتی بدین مضمون آورده است:

به رسول خدا شوهر کرد، زنان مکه از وی دوری کردند. نه بدیدن او می‌رفتند و  
«چون خدیجه  
سلام می‌کردند و نه می‌گذاشتند زنی از او دیدن کند. چون ولادت فاطمه (ع)  
نه بر وی  
از زنان قریش و بنی هاشم یاری خواست. لیکن آنان نپذیرفتند و گفتند تو  
نزدیک شد، خدیجه  
را نشنیدی و به یتیم ابو طالب شوهر کردی»<sup>(۳۲)</sup> اگر این روایت را بهمین صورتیکه  
نصیحت ما  
تولد دختر پیغمبر را سال پنجم بعثت بدانیم فاصله ازدواج خدیجه با پیغمبر

هست بپذیریم، و

زهرا (ع) بیست سال خواهد بود. در این بیست سال گروهی از آن زنان ملامت

(ص) و ولادت

و زنان جوان پیر شده و دخترکان به جوانی رسیده‌اند و داستان رنگ دیگری بخود  
گو مرده

(ص) در این تاریخ دیگر یتیم ابو طالب نیست. پیغمبری است که گروهی از

گرفته است. محمد

پیرو او هستند. مردان قریش آرزو می‌کنند وی دست مساعدت به سوی آنان دراز

جان و دل

استمداد را مغتنم می‌شمارند، تا بگمان خود آنرا مقدمه‌ای برای سازش به

کند و چنین

حساب آورند.

قریش که شوهران آنان دشمن پیغمبراند، ممکن است خواهش خدیجه را نپذیرند،

آنگاه زنان

بنی هاشم چرا؟ و اصولاً خدیجه چه نیازی به یاری زنان کافر و بت پرست قریش

اما زنان

زنان مسلمان نمی‌توانستند در این کار کوچک او را یاری دهند. اینجاست که باید

داشت؟ مگر

نقل روایت راویانی که تنها بر حافظه خود اعتماد کرده‌اند نمی‌توان تکیه کرد.

گفت به

الغمه روایت دیگری آورده است: فاطمه پنج سال پس از بعثت پیغمبر (ص) متولد

در کشف

بود که قریش خانه کعبه را می‌ساختند...<sup>(۳۳)</sup> بنظر می‌رسد راوی نخستین یا

شد، و آن سالی

این حدیث را اشتباهی دست داده و کلمه پیش از بعثت را بعد از بعثت بخاطر

یکی از راویان

زیرا چنانکه گفتیم تجدید ساختمان خانه کعبه پنج سال پیش از بعثت بود. و بر

سپرده است

بگوئیم بنای خانه کعبه پس از آن تاریخ نیز چند بار تجدید شده (چنانکه بعضی از فرض که احتمال داده‌اند) مسلم است که دوباره داستان درگیری قبیله‌ها پیش نمی‌آمده، و متاخران هم تجدید می‌شده چنانکه نوشتیم دیگر در این تاریخ محمد (ص) را بدآوری اگر این داستان اگر هیچیک از این اتفاقات با تجدید بنا همراه نبوده دیگر تجدید بنا اهمیتی نمی‌خوانده‌اند. و که مبدا تاریخ گردد. بهر حال آنچه مسلم است اینکه همزمانی ولادت زهرا (ع) با نمی‌یافته نوسازی خانه کعبه در چند روایت از روایتهای شیعه و سنی دیده می‌شود. نوشته شده بحث در این روایات جز از نظر روشن شدن تاریخ، فایده‌ای ندارد. دختر چنانکه پنجسال پس از بعثت، یا پیش از بعثت متولد شده باشد، نه سال شوهر کرده باشد یا پیغمبر ساله بجوار پروردگار رفته باشد یا بیست و هشت ساله، او دختر پیغمبر هجده ساله، هجده کامل زن تربیت شده و برخوردار از اخلاق عالی اسلامی است. آنچه هر زن و مرد اسلام و نمونه باید از زندگانی دختر پیغمبر بیاموزد، پارسائی او، پرهیزگاری او، بردباری، فضیلت، مسلمان و ترس از پروردگار و دیگر خصلت‌های عالی انسانی است که در خود داشت و در ایمان به خدا جای خویش خواهیم نوشت.

را از آن رو با تفصیل بیشتری نوشتیم تا سنت تاریخ نویسان و محدثان رعایت شده این بحث باشد.

پی‌نوشتها:

مثل خدیجه یافت می‌شود؟ روزی که همه مردم مرا دروغگو خواندند، او مرا راستگو

۱. کجا

خواند. (سفینه البحار ج ۱ ص ۳/۱).

را از آن رو فجار گویند که در ماههای حرام رخ داده. و گفته‌اند از آنجهت بدین نام

۲. این جنگ

شد که بعضی محرمات را در آن جنگ حلال شمردند. رجوع شود به سیره ابن هشام

خوانده

۱. و رجوع به مجمع الامثال میدانی، فصل ایام العرب و نیز رجوع به اقرب الموارد

ص ۲۰۱ ج

شود.

ج ۱ ص ۵۹۳. و رجوع به انساب الاشراف بلاذری ص ۱۰۲ چاپ دارالمعارف شود.

۳. ابن اثیر

لیکن ابن سعد در داستان روز زناشوئی پیغمبر (ص) با خدیجه چنین نویسد:

نوشته‌اند خدیجه پدر خود را با نوشتن نوحابه از حالت طبیعی در آورد، درست

«اینکه»

نیست و اسنادی است به غلط.

علم بما رسیده است و سندی درست به حساب می‌آید، اینست که خویلد پیش از

آنچه از اهل

مرده است. (طبقات ص ۸۵ ج ۱ بخش یک) اما میدانی یوم شمطه را روز جنگ

جنگ فجار

و بنی عبد شمس معنی کرده است (مجمع الامثال) با توجه بدین که در جنگ

بین بنی هاشم

قریش و سوی دیگر کنانه بود تفسیر میدانی از دقت خالی است. داستان

فجار یکسو

خویلد در روز عقد خدیجه و راضی شدن وی بدین زناشوئی که در بعضی مأخذ دیده



ست بودن  
نیز بر اساسی نیست و چنانکه در بیشتر روایات اهل سنت و جماعت و در مآخذ  
می شود  
خواستگاری با حضور عمرو بن اسد عموی خدیجه و ورقه بن نوفل است  
شیعی می بینیم، این  
و ظاهراً خویلد در این تاریخ زنده نبوده است.

الزهرا ص ۱۰. عقاد سند خود را ننوشته است. تبع لقب عام پادشاهان یمن است.  
۴. عقاد: فاطمة  
داستان درست باشد این شخص، تبع الاصر، حسان بوده است. لیکن مورخان،  
اگر این  
دوران چند تبع را با یکدیگر در آمیخته اند (رجوع به تاریخ یعقوبی. حبیب السیر.  
حادثه های  
و القصص و تاریخ گزیده شود). اما تا آنجا که نگارنده جستجو کرد، این تبع بر  
مجمل التواریخ  
که دیده بود خانه کعبه را حرمت نهاد، و آنرا پرده پوشاند. گویند او نخستین کسی  
اثر خوابی  
خانه کعبه را پرده پوشانید. گویا این داستان که در سیره ابن هشام به نقل از محمد  
است که  
آمده است، و یاقوت نیز بخشی از آن را ذیل کلمه کعبه آورده است. (ر. ک سفینه  
بن اسحاق  
البحار ج ۲ ص ۶۴۳) پایه ای نداشته باشد و الله العالم.

۵. بلاذری انساب الاشراف ص ۱۰۶ و مصادر دیگر.

۶. همین کتاب ص ۳۹۰.

ج ۸ ص ۸. بعضی مصادر ازدواج او را با عتیق پیش از ابو هاله نوشته اند.  
۷. ابن سعد. طبقات  
(مقاتل الطالبین ص ۴۸. کشف الغمه ج ۱ ص ۵۱۱).

این شهرت ابن شهر آشوب در مناقب و سید مرتضی در شافی گویند: «خدیجه در مقابل زناشویی با پیغمبر دختر بوده است. و آنکه به ابو هاله شوهر کرده خواهر اوست. ابن بهنگام یکی از چند ماخذ خود را کتاب احمد بلاذری معرفی کرده است (مناقب ج ۱ ص شهر آشوب احمد بلاذری قاعدة باید احمد بن یحیی مؤلف انساب الاشراف باشد، اگر چنین ۱۵۹) ابن است وی از گفته امام حسن (ع) نویسد:

خود هند بن ابی هاله پرسیدم (و در تفسیر آن گوید: چون خدیجه دختر خویلد «از دائی ابو هاله اسدی بود (انساب الاشراف ۳۹۰) و باز در ص ۴۰۶ کتاب چنین آمده است: نخست زن خدیجه پیش از آنکه زن پیغمبر شود زن ابو هاله هند بن نباش بوده.

۸. (طبقات ج ۸ ص ۱۰) و نیز رجوع شود به (کشف الغمه ج ۱ ص ۵۱۳).

نویسندگان سیره، و از جمله ابن هشام فرزندان نرینه رسول خدا را از خدیجه: قاسم، ۹. بعض

نوشته‌اند (سیره ج ۱ ص ۲۰۶) و در عقد الفرید قاسم و طیب (ج ۵ ص ۵) آمده طاهر و طیب

مصعب زبیری در نسب قریش ص ۲۱ گوید پسران او قاسم و عبد الله بودند. ابن است لیکن

(طبقات ص ۹ ج ۸) و بلاذری در (انساب الاشراف ص ۴۰۵) نویسد: طیب و طاهر سعد در

الله است. چون در اسلام دنیا آمد بدین لقب خوانده شد. گویا این تخلیط از آنجاست لقب عبد

که لقب را، اسم گرفته‌اند.

۱۰. بخاری ج ۵ ص ۴۷-۴۸ و رجوع شود به اعلام النساء ج ۱ ص ۳۳۰.

۱۱.طبقات ج ۸ ص ۱۱.

۱۲.ج ۱۳ ص ۲۴۳۴ و نیز نگاه به ج ۴ ص ۱۸۶۹ شود.

۱۳.ص ۴۰۲.

۱۴.ج ۲ ص ۳۴۱.

۱۵.ص ۴۸.

۱۶.بنقل مجلسی در بحار ص ۲۱۴.

۱۷.ص ۷۵۰.

۱۸.انساب الاشراف ص ۴۰۳.

۱۹.ج ۴ ص ۱۸۶۹.

۲۰.ص ۹۵ ج ۲.

۲۱.اصول کافی ص ۴۵۸ ج ۱.

۲۲.ج ۳ ص ۳۵۷.

۲۳.ج ۱ ص ۴۴۹.

۲۴.ج ۴۳ ص ۷ به بعد.

۲۵.ص ۵۶۱.

۲۶.بحار ج ۴۳ ص ۵ از علل الشرایع.

۲۷.طبقات ج ۱ ص ۱۴۳.

۲۸.الکامل ص ۵۱ ج ۲.

۲۹.منتهی الآمال ص ۳۷ ج ۲.

۳۰. انساب الاشراف ص ۱۲۵ و مأخذ دیگر.

۳۱. انساب الاشراف ص ۳۲۴. مغازی ص ۲۴۹.

۳۲. ج ۴۳ ص ۲-۳.

۳۳. ج ۱ ص ۴۴۹. بحار ج ۴۳ ص ۷.

نام و لقب‌های دختر پیغمبر

«فطمت فاطمة من الشر<sup>(۱)</sup>»

(فتال نیشابوری از امام صادق (ع))

نویسندگان سیره و محدثان اسلامی برای دختر پیغمبر لقب‌هایی چند نوشته‌اند:

و لقب‌های دیگر. از این جمله لقب زهرا از

زهرا، صدیقه، طاهره، راضیه، مرضیه، مبارکه، بتول

برخوردار است، و گاه با نام او همراه می‌آید (فاطمه زهرا) و یا بصورت ترکیب

شهرت بیشتری

الزهرا). زهرا که در تداول بیشتر بجای نام او بکار می‌رود در لغت، درخشنده،

عربی (فاطمه

مرادف‌هایی از این گونه، معنی می‌دهد. و این لقب از هر جهت برازنده این بانوست. او

روشن و

زن مسلمان، فروغ تابان معرفت و نمونه روشن پرهیزگاری و خداپرستی است.

چهره درخشان

به ساعتی مخصوص و روزی معین اختصاص ندارد. از آن روز که وظیفه خود

این درخندگی

تعهد کرد تا امروز و برای همیشه چون گوهری بر تارک تربیت اسلامی می‌درخشد.

را

ذیل بعض این لقب‌ها و سبب آن روایت‌هایی نوشته‌اند. باز نوشتن آن گفته‌ها موجب

محدثان

خواهد شد. آنچه از مجموع این روایت‌ها دانسته می‌شود، بزرگی قدر و درازی گفتار دختر پیغمبر در دیده پدر و شوهر و مقام ارجمند او در اسلام و میان خصیت‌برجسته است. این حقیقتی است که پیروان همه مذاهب اسلامی بدان اعتراف دارند. برای مسلمانان که در عموم کتاب‌های شیعه و گاه در کتابهای معتبر اهل سنت و جماعت کتابی همین است فضیلت دختر پیغمبر دیده می‌شود و یا فصلی را برای روایت‌هایی که درباره اوست جداگانه در گشوده‌اند.

است. فاطمه وصفی است از مصدر فطم. و فطم در لغت عرب بمعنی بریدن، قطع نام او فاطمه جدا شدن آمده است. این صیغه که بر وزن فاعل معنی مفعولی می‌دهد، به معنی کردن و جدا شده است. فاطمه از چه چیز جدا شده است؟ در کتاب‌های شیعه و سنی روایتی بریده و پیغمبر فرمود او را فاطمه نامیدند، چون خود و شیعیان او از آتش دوزخ بریده‌اند<sup>(۲)</sup> می‌بینیم که عیون اخبار الرضا و او باسناد خویش از علی بن موسی الرضا و محمد بن علی (ع) و مجلسی از او از هارون و او از مهدی و او به سند خویش از ابن عباس روایت کنند که: وی آنان از مامون پرسید می‌دانی چرا فاطمه را فاطمه نامیدند؟ گفت نه! ابن عباس گفت چون او و از معاویه به دوزخ نمی‌روند<sup>(۳)</sup> فتال نیشابوری ضمن حدیثی از امام صادق آورده است که شیعیان او بریده شد او را فاطمه نامیده‌اند<sup>(۴)</sup> بدین مضمون روایت‌های دیگر هم آمده

چون از بدی‌ها  
آنچنانکه برای صیغهٔ وصفی نیز معنای دیگر جز آنچه نوشتیم ضبط کرده‌اند.<sup>(۵)</sup>  
است

ظهور اسلام دو سه تن از زنان بدین نام موسوم بوده‌اند که در اسلام به فاطمه  
پیش از  
فاطمه دختر اسد بن هاشم و فاطمه دختر عتبه بن ربیعہ<sup>(۶)</sup> و نیز فاطمه  
مشهوراند، مانند  
دختر عمرو بن عائذ<sup>(۷)</sup>.

زهرا در کنار پدرش رسول خدا و در خانهٔ نبوت بود، آنجا که فرود آمد نگاه  
باری پرورش  
مرکز نزول وحی و آیه‌های قرآن است. آنجا که نخستین گروه از مسلمانان به  
فرشتگان، و  
ایمان آوردند، و بر ایمان خویش استوار ماندند. آنانکه پروردگار دل‌هایشان را آزمود،  
یکتائی خدا  
کریم مدح فرمود. تربیت دینی را هم از آموزگاری چون محمد (ص) فرا گرفت،  
و در قرآن  
که معلم انسانهای جهان است. و تا جهان باقی است مشعل دین و دانش بنام او  
پیغمبری  
فروزان.

این نو مسلمانان را می‌دید که هر روز با شور و هیجان برای فرا گرفتن  
کودک خردسال  
قرآن و آموختن روش پرستش پروردگار نزد پدرش می‌آیند. در این خانه بود که  
آیت‌های  
به خدا ایستادن، و هر شبانروز در اوقاتی خاص پروردگار یکتا را به بزرگی یاد  
تکبیر گفتن، روی  
شد. آن سالها در سراسر عربستان و همهٔ جهان این تنها خانه‌ای بود که چنین  
نمودن آغاز

آن بر می خواست. «الله اکبر» و زهرا تنها دختر خردسال مکه بود که چنین جنب و بانگی از رادر کنار خود می دید. این بانگ آسمانی این مراسم بی مانند، در روح این طفل جوشی خردسال چه اثری نهاد، سالها بعد آشکار گردید.

تنها بود و دوران خردسالی را به تنهایی می گذراند. دو خواهر او رقیه و ام کلثوم او در خانه چند از او بزرگتر بودند. او در این خانه همبازی نداشت. شاید این تنهایی هم یکی از سالیانی بوده است که باید از دوران کودکی همه توجه وی به ریاضت های جسمانی و انگیزه های روحانی معطوف گردد. الله اکبر، اشهد ان محمدا رسول الله. اندک اندک آیه های آموزش های و درس های وسیع تر داده می شود. درس هایی از اخلاق قرآنی و سفارش های برای دیگر می رسد انسانی. مردم همه برابر خدا و حکم الهی یکسانید! کسی بر دیگری برتری ندارد! تحصیل خوی در پیشگاه حق تعالی مساوی هستند. شما موظفید با بردگان، با اسیران، با برده و ارباب کنید و با آنان خوش رفتار باشید. به دختران چون پسران حرمت نهید و با مستمندان، مهربانی نکنید! و در کنار رسیدن این تعلیمات و آموختن آن بمسلمانان، و شوری که آنان آنان درشتی این درسها نشان می دادند، دشمنی همشهریان و خویشاوندان را با پدرش در فرا گرفتن چنین سخنانی را خوش نداشتند. نمی خواستند مردم با این گفته ها که تا آنروز می دید. آنان آشنا شوند. گسترش این تعلیمات موجب درهم ریختن زندگانی آنان می شد. اما

سابقه نداشت  
بیم خود را پنهان سازند و به گمان خویش گفته‌های او را از تاثیر بیندازند، بدو  
برای اینکه  
است، دیوانه است، یتیم ابو طالب کجا و پیغمبری کجا؟ چرا این وحی  
تهمت می‌زدند: جادوگر  
و دولتمندی از مکه و یثرب فرود نیامده. <sup>(۸)</sup> تا دیر نشده باید این کار را چاره کرد.  
به مرد بزرگ  
را بکشیم با ابو طالب و بنی هاشم درگیری خواهیم داشت. بهتر است پیروان او را از  
اما اگر او  
پراکنده سازیم. و اگر بزبان خوش پند نگرفتند و او را رها نکردند، بزور متوسل شویم.  
گردش

بی منطق چیست؟ دشنام، آزار، و اگر ممکن شود کشتار. در شهر کوچک خبرها  
سلاح مردم  
پخش می‌شود و خانه پدرش مرکز انعکاس جریانهای آنروز مکه بود. امروز بلال را  
بسرعت  
کردند! امروز به عمار آسیب رسید! امروز مادر عمار را کشتند! عموی پدرش ابو لهب  
شکنجه  
گفت و ابو جهل چنان، و گزارشهای ناخوشایندی از این قبیل. تا روزیکه شنید پدرش  
چنین  
را فرموده است مکه را ترک گویند و به حبشه بروند، چون نمی‌توانسته است بیش  
پیروان خود  
آزار نو مسلمانان باشد. چرا این مردمان باید از خانه و زندگی خود دست بردارند و  
از این شاهد  
را بر خود هموار سازند؟ به جایی بروند که نمی‌دانند کجاست، و از کسی پناه  
خطر سفر  
نمی‌دانند کیست؟ و روش او چیست. پدرش بآنان گفته است نجاشی با پناهندگان  
بخواهند که  
می‌کند، اما مگر اینان چه گناهی کرده‌اند که باید نزد او بروند؟ چرا باید رنج



خود خوشرفتاری  
تحمل کنند؟ راستی این سنگ پاره‌ها و قطعه چوب‌ها که بنام خدا درون خانه کعبه  
غربت را  
اندازه حرمت دارد؟ آیا بزرگان قریش نمی‌دانند که این دست پرداخت کارگران نه  
نهاده‌اند، این  
نه زیانی؟ نه! آنان از چیز دیگری می‌ترسند. از زیانهائی که با پخش این دعوت  
سودی دارد  
محمد (ص) دامنگیر آنان می‌شود:

جمع مالا و عدده. يحسب ان ماله اخلده. كلا لينبذن في الحطمة<sup>(۹)</sup>. « (سوره همزه)  
الذی

در گرفته است. دسته‌ای می‌خواهند از طاعت مخلوق باطاعت خالق بگریزند، طوق  
آری پیکار  
را بشکنند و آزاد شوند. و برای همین است که همه این بلاها را بجان می‌خرند و از  
بندگی  
خدا باطاعت شیطان باز نمی‌گردند، و دسته‌ای که می‌خواهند، اینان همچنان ابزار  
پرستش  
مکنت آنان باشند. هر یک از این حادثه‌ها به نوعی در قلب بظاهر کوچک و بمعنی  
افزایش  
می‌نهاد و هر پیش آمد بدو درسی می‌داد. درس پایداری، آنان که به حکومت الله  
بزرگ او اثری  
بر سر گفته خود بایستند، فرشتگان بر آنان فرود می‌آیند.<sup>(۱۰)</sup> امنیت و آسایش  
گردن نهند، و  
و بهشت جاودان آن جهان در انتظار کسی است که برابر پیش آمدها استقامت  
روحی اینجهان  
شیطان نهراسد. این‌ها درس‌هائی بود که به مسلمانان داده می‌شد، و او که  
ورزد و از کید  
گیرنده دستورات مربوط بود جداگانه می‌آموخت. او باید این آزمایش‌ها را یکی پس  
مستقیم با

ببیند تا چون فولادی که پی در پی آبش می دهند مقاومتش افزوده گردد. اما  
از دیگری  
آزمایش ها پایان یافتنی نیست، هر روز آزمایشی و هر شب ریاضتی.  
آزمایش یکی پس از دیگری می گذرد، و هر آزمایش تلخ تر از آزمایش پیشین است.  
دوره های  
پیوسته دشوارتر و دردناک تر می شود. تهدید، خشونت، آزار، گرسنگی و سختی  
آزمایش ها  
زندگانی.

دشمنان شکنجه شتری را بر سر پدرش افکنده و رخت او را آلوده ساخته اند.  
روزی می شنود  
خود را به پدر می رساند و جامه او را از آن آلودگی پاک می سازد. روز دیگر خبر  
دوان دوان  
که پای پدرش را با پرتاب سنگ آزرده اند. هیچیک از این رفتارهای خشونت آمیز  
می دهند  
چنانکه دشمنان می خواهند نمی دهند. نه محمد (ص) از دعوت دست می کشد و نه  
نتیجه ای  
از گرد او پراکنده می شوند. دیری نمی گذرد که قریش شکست خورده و خشمگین،  
نو مسلمانان  
سخت تری می گیرند. باید رابطه بنی هاشم با مردم قطع شود. آنان باید در محاصره  
تصمیم  
و اجتماعی قرار گیرند، گرسنگی و جدائی از مردم برای ایشان درس خوبی است.  
اقتصادی  
بدین حال بمانند خسته می شوند. بستوه می آیند، و برای آسایش خود هم که شده  
چندی که  
محمد (ص) دست بر می دارند. آنگاه محمد یکی از دو راه را پیش روی خود  
است از حمایت  
کاری که پیش گرفته است باز ایستادن، یا بدست قریش کشته شدن. شعب ابو  
خواهد داشت: از

فاصله کمی از شهر مکه برای تبعید شدگان در نظر گرفته می شود. خوراک، پوشاک، طالب در  
برای آنان ممنوع است. چه مدت در این دره مخوف بسر برده اند؟ دقیقاً معلوم  
دید و بازدید  
هشام مدت را دو یا سه سال نوشته است<sup>(۱۱)</sup> در این مدت بر زهرا چه گذشته  
نیست. ابن  
می داند. بیشتر سنگینی بار چنین زندگی بدوش اوست. اما دشوارتر و دردناک تر از  
ست خدا  
همه این رنج ها مرگ عزیزانست.  
مرگ مادرش و مرگ ابو طالب:

الهی چنان بود که مرگ این زن فداکار- خدیجه نخستین بانوی مسلمان- با مرگ ابو  
قضای  
اتفاق افتد آنهم در فاصله ای کوتاه<sup>(۱۲)</sup> فاطمه (ع) چنانکه از قرآن کریم درس  
طالب در یکسال  
این آزمایش را هم به بیند مرگ خویشاوندان برای او آزمایش دگری است. باید  
گرفته است باید  
بردباری نشان دهد و منتظر بشارت پروردگار باشد<sup>(۱۳)</sup> آن آزمایشها آزمایش  
برابر این دشواری  
بود و این امتحان، آزمایش قدرت نفسانی است. مادرش تنها غمخوار پدر در خانه بود  
جسمانی  
او را برابر دشمنان بیرونی حمایت می کرد. با بودن ابو طالب مشرکان مکه  
و ابو طالب  
قصد جان پدرش را بکنند. زیرا خویشاوندان او- تیره بنی هاشم- تیره ای بزرگ  
نمی توانستند  
مکنت و مال آنان در حد بنی زهره، بنی مخزوم و یا بنی حرب نبود، هیچ قبیله ای در  
بودند اگر  
بزرگواری با آنان برابری نمی کرد. مهتران مکه و ثروتمندان شهر می دانستند اگر به  
شرافت و

محمد (ص) برخیزند، بنی هاشم خاموش نمی‌نشینند، و بسا که تیره‌های دیگر نیز  
قصد جان  
آنان برخیزند. ناچار درون پر تلاطم خود را با آزار او آرام می‌کردند. دشنام، ریشخند،  
به حمایت  
کجی، تهمت: حربه‌هایی که ناتوانان از آن استفاده می‌کنند. تقدیر چنین بود  
سنگ پرانی، دهن  
(ع) شاهد همه این منظره‌ها باشد، و پس از تحمل این رنج‌ها آن دو صحنه دلخراش  
که فاطمه  
را نیز به بیند.

فاطمه دیگر دختر خانواده نیست. او جانشین عبد الله، عبد المطلب، ابو طالب و  
اکنون  
(ام ابیها) چه کنیه مناسبی! امام پدر. او باید وظیفه مادرش را عهده‌دار شود. باید  
خدیجه است.  
برای پدرش هم دختر و هم مادر باشد.

کنیم زهرا (ع) پنجسال پیش از بعثت متولد شده است، بخاطر همین مادر خانگی  
اگر قبول  
هفته سالگی نتوانست و یا نخواست بخانه شوهر برود. او نمی‌خواست پدرش را تنها  
است که تا  
می‌دانست تا آنجا که می‌تواند باید در داخل خانه پدر را آرامش دهد. اکنون که  
بگذارد. او  
چون ابو طالب و غمخواری چون خدیجه را ندارد، دشمنان بر او گستاخ‌تر  
پدرش سرپرستی  
او به دلجوئی نیاز دارد. پدر نیز چون این فداکاری را از او می‌دید با نمودن محبت،  
شده‌اند، و  
خویش را از وی اعلام می‌کرد. سالها پس از این روزگار از عایشه می‌پرسند، چرا به  
خشنودی  
جمل برخاستی؟ می‌گوید: «این داستان را باز مگوئید بخدا سوگند کسی از مردان جز  
جنگ

جز فاطمه نزد پیغمبر محبوب‌تر نبود<sup>(۱۴)</sup> و نیز می‌گوید کسی را راست‌گوتر از  
 علی و از زنان  
 جز پدرش<sup>(۱۵)</sup> ممکن است کسانی که در سیره پیغمبر و خاندان او تتبعی دقیق  
 فاطمه ندیدم  
 روح اسلام و شریعت محمد (ص) را چنانکه باید لمس نکرده‌اند چنین به پندارند  
 ندارند، یا  
 مانند دوستی هر پدر به فرزندى ناشی از غریزه انسانی است. این پندار شاید از  
 که این محبت  
 درست باشد. ما نمی‌گوئیم محبت رسول خدا به فاطمه رنگی از عاطفه پدر  
 یک جهت  
 را نداشت، چه محمد (ص) پدر بود و فاطمه فرزند. اما این روایت و روایت‌های دیگر  
 سبب بدختر  
 اختلافی در الفاظ از پیغمبر رسیده نشان دهنده حقیقتی دیگر است - بزرگی  
 که با اندک  
 دیده پیغمبر و بزرگان اسلام در عصر رسول و زمانهای پس از وی - فاطمه این مقام  
 فاطمه در  
 از آنجهت یافت که دختر پیغمبر است، آنچه او را شایسته این حرمت ساخت از خود  
 رانه تنها  
 و دیگر ملکات انسانی است که در او به حد کمال بوده است. و  
 گذشتگی، پارسائی، زهد، دانش  
 مورخان شیعه و سنی این امتیازات را برای وی در کتابهای معتبر خویش نوشته‌اند.  
 همه

(ع) پرسیدند: بعض جوانان حدیثی از شما باز می‌گویند که باور کردنی نیست.  
 از امام صادق  
 از خشم فاطمه بخشم می‌آید<sup>(۱۶)</sup> «امام صادق فرمود - مگر شما این روایت را در  
 می‌گویند» خدا  
 کتاب‌های خود ندارید که خدا از خشم بنده مؤمن بخشم می‌آید؟

چرا

چرا باور نمی‌دارید که فاطمه زنی با ایمان باشد و خدا از خشم او بخشم آید<sup>(۱۷)</sup>.  
-پس

و ابو طالب، پیغمبر را نیز سخت آزرده ساخت. او دیگر خود را تنها و بی غمخوار  
مرگ خدیجه  
میدید، اما در همه حال خدا مدد کار او بود. و دعوت به خداپرستی شعار او. سفری  
و پشتیبان  
کرد شاید در آن شهر از میان مردم ثقیف که تیره‌ای قدرتمند بودند کسانی را بدین  
به طائف  
مهتران آنجا نه تنها روی خوش بدو نشان ندادند، از آزارش نیز دریغ نکردند.  
خدا در آورد. ولی

کوششهای خود را برای خاموش ساختن این فروغ خدائی بکار برد، اما از این  
مکه همه  
سودی نبرد. هر روز بانگ دعوت اسلام رساتر شد و بگوش گروهی تازه رسید. طرح  
کوشش  
اقتصادی-آخرین مبارزه قریش-با شکست روبرو گردید، تا آنجا که سران قوم، خود  
محاصره  
شوم را بهم زدند. اما تصمیم دیگری گرفتند. حال که دیگر محمد در مکه پشتیبانی  
آن معاهده  
خود او را از میان بردارند. باید همه تیره‌ها در کشتن او شریک باشند، تا بنی هاشم  
ندارد باید  
کسی را به قصاص او بکشند. اما مکرهای شیطانی برابر تقدیرات ربانی نمی‌پایند. از  
نتوانند  
پیش مرکز دعوت از مکه به یثرب که شهری در پانصد کیلومتری مکه است منتقل  
چندی  
بهتر بگوئیم مرکزی تازه برای دعوت اسلام تاسیس گردید. یاران پدرش تک تک یا  
شده بود، یا  
خانه و زندگانی خود را رها می‌کنند و به یثرب می‌روند. مردم این شهر که از آن  
دسته دسته

اسلام لقب «انصار» را یافتند از آنان هر چه نیکوتر پذیرائی کردند. تا آنجا که آنان را پس در تاریخ مقدم داشتند. شبی که بنا بود توطئه قریش عملی گردد، و پیغمبر (ص) بدست بر خود مرکب از همه تیره‌های قریش کشته شود، علی (ع) را بجای خود خواباند و با ابو بکر گروهی را پیش گرفت. این همان روی داد بزرگی است که چند سال بعد، مبدا تاریخ راه یثرب مسلمانان گردید و تا امروز هم بنام «تاریخ هجری» متداول است.

اندک کارها سر و سامانی یافت، و مسجدی آماده گردید، و مهاجران در خانه‌های چون اندک گرفتند، پدرش دستور هجرت وی را داد. بلاذری نویسد: زید بن حارثه و ابو رافع تازه جای فاطمه (ع) و ام کلثوم بودند<sup>(۱۸)</sup> اما ابن هشام نوشته است عباس بن عبد مامور همراهی بردن او بود<sup>(۱۹)</sup> بهر حال زهرا و ام کلثوم با سرپرست خود سوار شدند کاروان المطلب مامور است حویرث بن نقیذ، از دشمنان محمد (ص) که پیوسته بدگوی او بود نزد آنان آماده حرکت شتر آنان را آسیبی می‌زند. شتر می‌رمد و فاطمه و ام کلثوم بر زمین می‌افتند. ابن می‌آید و دیگر مورخان از آسیبی که فاطمه (ع) از این صدمه دیده است نامی نبرده‌اند، لکن هشام و که دختر پیغمبر از این حادثه بی‌رنج نمانده است. این مرد پست فطرت در شمار پیداست است که در روز فتح مکه پیغمبر (ص) فرمود اگر به پرده‌های کعبه چسبیده باشند کسانی ریخته شود حویرث بدست علی شوی فاطمه کشته شد<sup>(۲۰)</sup> در مقابل این سندها

باید خونشان  
که او نیز از تاریخ نویسان طبقه اول است نویسد علی بن ابی طالب (ع) او را بمدینه  
یعقوبی  
شیعی نوشته یعقوبی را تایید میکنند. سرانجام وعده خدا تحقق یافت.  
آورد<sup>(۲۱)</sup> و روایت‌های  
گزند مشرکان و دشمنان آسوده گردیدند. در تاریخ اسلام فصل تازه‌ای گشوده شد.  
مسلمانان از  
دیگر نه تنها از بجای آوردن مراسم دینی بیمی ندارند، باید دیگران را هم به  
از این تاریخ  
پذیرفتن دین بخوانند، و اگر نپذیرفتند با آنان پیکار کنند.

پی‌نوشتها:

۱. روضة الواعظین ج ۱ ص ۱۴۸.

۱۸ ج ۴۳ از امالی شیخ طوسی. نسائی، حافظ ابو القاسم دمشقی و جمعی دیگر این  
۲. بحار ص

حدیث را ضبط کرده‌اند (الصواعق المحرقة ص ۱۶۰).

۳. بحار ص ۱۲ ج ۴۳.

۴. روضة الواعظین ص ۵۱۴۸. بحار ص ۱۲.

۶. ابن سعد ج ۱ ص ۳۲ لسان العرب. ذیل فطم.

۷. یعقوبی ج ۲ ص ۸.

۸. و قالوا لو لا نزل هذا القرآن علی رجل من القریتین عظیم.

را بر هم می‌نهد و می‌شمارد و می‌پندارد این مال او را جاویدان خواهد ساخت نه  
۹. مال‌ها

چنین است، این مال آتش جان او خواهد شد.



۱۰. ان الذين قالوا ربنا الله ثم استقاموا تتنزل عليهم الملائكة (فصلت-۳۰).

۱۱. ج ۱ ص ۳۷۵.

نقل شیخ کلینی، ابو طالب یکسال پس از مرگ خدیجه در گذشت (اصول کافی ج ۱  
۱۲. اما به  
ص ۴۴).

الصابرین. الذين اذا اصابتهم مصيبة قالوا انا لله وانا اليه راجعون (البقره: ۱۵۵-۱۵۶).  
۱۳. و بشر

۱۴. بحار ج ۴۳ ص ۲۳ از امالی شیخ طوسی.

۱۵. مناقب ج ۱ ص ۴۶۲.

۱۶. خوارزمی ج ۱ ص ۶۰.

۱۷. بحار ص ۲۲ ج ۴۳.

۱۸. انساب الاشراف. ص ۴۱۴ و ۲۶۹.

۱۹. ابن هشام ج ۴ ص ۲۹.

۲۰. ابن هشام ج ۴ ص ۳۰.

۲۱. ج ۲ ص ۳۱.

خواستگاران فاطمه (ع)

«لقد كان لكم في رسول الله اسوة حسنة»<sup>(۱)</sup>

اندکی بیشتر از اقامت مهاجران در مدینه گذشت. در این دو سال دگرگونی

دو سال، یا

در وضع سیاسی و اجتماعی مسلمانان پدید گردید. نیز بعض سربیه‌ها<sup>(۲)</sup> با پیروزی

چشمگیری

نتیجه پیروزی آنان گشایشی اندک در کار مسلمانان، و تثبیت موقعیت ایشان در  
برگشتند و  
مخالف بود. نیز قبیله‌هایی چند که پس از درگیری مسلمانان با یهودیان، و  
دیده قبیله‌های  
مدینه در حالت دو دلی بسر می‌بردند، کم و بیش بی طرف ماندند و یا به مسلمانان  
منافقان  
پیوستند.

از همه پیروزی در غزوه بدر بود که قدرت افسانه‌ای مکه را در هم ریخت، و  
مهمتر  
کننده سران قریش را از میان برد. و آنانکه هنوز هم نمی‌خواستند مکه را از خود  
شمت‌خیره  
برنجانند دانستند که قریش و بازرگانان آنان هم شکست پذیرند.

داخلی رسول خدا (ص) نیز تغییری رخ داد. سوده دختر زمعه بن قیس و عایشه  
در زندگانی  
بکر، در خانه او بسر می‌بردند. عروسی سوده چند ماه پیش از هجرت<sup>(۳)</sup> و عروسی  
دختر ابو  
سال نخستین هجرت صورت گرفت<sup>(۴)</sup>. هر چند هیچ یک از این دو زن - چه در  
عایشه در شوال  
و چه در نظر پدرش، جای خالی خدیجه را پر نمی‌کردند اما بهر حال هر یک از جهت  
نظر او  
حال پیغمبر بودند و فاطمه (ع) از این نظر دیگر برای پدر نگرانی نداشت. عایشه  
مراقب  
نه ساله و سوده بیوه سکران بن عمرو بن عبد شمس بود. سکران با مهاجران دسته  
دختری  
رفت و در این سفر سوده را نیز همراه خود برد<sup>(۵)</sup> وی پس از بازگشت به مکه در  
دوم به حبشه  
پیغمبر آن بیوه را خواستگاری کرد. حال اگر فاطمه (ع) به خانه شوی برود، در خانه

گذشت و

پدرش کسانی هستند که نگاهبان حال او باشند.

است که فاطمه (ع) خواهان بسیاری داشته است. در این باره نیازی بذکر روایات

مسلم

پیش از آنکه به پیغمبری رسد در دیده همشهریان مقامی ارجمند داشت. دو

نداریم. پدرش

(ع) پیش از ظهور اسلام زن دو پسر مرد سرشناس خاندان هاشم، عبد العزی

خواهر فاطمه

المطلب (ابو لهب) شدند، و نزد شوهران گرامی بودند. اگر سوره تبت در نکوهش پدر

بن عبد

نازل نمی شد، و اگر آن مرد لجوج و یا زن او با سرسختی تمام از فرزندانشان

شوی آنان

زنان خود را رها کنند، آنان از این پیوند خشنود و شادمان بودند. لیکن باصرار

نمی خواستند

ابو لهب بین آنان جدائی صورت گرفت.

از آنکه از همسران خود جدا شدند و اسلام آوردند، یکی پس از دیگری به عثمان

این زنان پس

مرد مالدار و ارجمند قریش شوهر کردند. زینب خواهر دیگر او زن پسر خاله خود ابو

بن عفان

ربیع بود<sup>(۶)</sup> چون محمد (ص) به پیغمبری مبعوث شد، و خدیجه و دخترانش بدو

العاص بن

العاص بر دین قریش باقی ماند. بزرگان طائفه وی از او خواستند زن خود را

گرویدند، ابو

و آنان هر دختری را که دوست میدارد بزنی بدو دهند. ابو العاص نپذیرفت و گفت

طلاق گوید

همسر است. ابو العاص در جنگ بدر اسیر شد، و پیغمبر دستور آزادی او را داد، بدان

او بهترین

زینب را بمدینه بفرستد. این چند تن همگی مردانی بنام بودند، و نزد کسان خود و

شرط که  
داشتند. اکنون که محمد (ص) به پیغمبری رسیده و یثرب در اطاعت اوست و  
دیگران حرمت  
او در حالت بیم و احتیاط بسر می برد، طبیعی است که کسانی با موقعیت بهتر آماده  
مکه از  
فاطمه (ع) باشند. و اگر زینب و ام کلثوم و رقیه پیش از اسلام به شوی رفتند،  
خواستگاری  
(ع) چنانکه نوشتیم در خانه وحی و مرکز نزول قرآن بود. چنانکه در صفحات این  
تربیت زهرا  
دید و سند آن ماخذ دست اول تاریخ اسلام است، عمر و ابو بکر هر یک خواهان  
کتاب خواهید  
چون خواست خود را با پیغمبر در میان نهادندوی گفت منتظر قضاء الهی  
فاطمه بودند، لیکن  
که از محدثان بزرگ اهل سنت است در سنن گوید: پیغمبر (ص) در پاسخ آنان  
هستم<sup>(۷)</sup> نسائی  
خردسال است، و چون علی (ع) او را از وی خواستگاری کرد، پذیرفت<sup>(۸)</sup> اما نسائی  
گفت: «فاطمه  
را ذیل بابی که بعنوان «برابری سن زن و مرد» نوشته آورده است. باری از میان  
این حدیث  
نام این دو تن را از آنجهت نوشته اند که از لحاظ شخصیت سرشناس تر از  
خواستگاران  
آنکه خواستگاران دختر پیغمبر تنها این دو مرد سالخورده بودند. یعقوبی نوشته  
دیگران اند، نه  
از مهاجران فاطمه را از پدرش خواستگاری کردند<sup>(۹)</sup> آنچه درباره خواستگاری  
است گروهی  
و زناشوئی او با علی علیه السلام خواهیم نوشت، در کتاب های شیعه و سنی آمده  
فاطمه (ع)  
دیگر نیز موجود است و مضمون آنها همین است که در این روایت ها خواهید  
است. روایت های

ممکن است اندک اختلافی در لفظ روایت‌ها دیده شود. این روایت‌ها و نیز آنچه دید. تنها

چون بلاذری، ابن اسحاق، ابن هشام، طبری و عالمانی چون کلینی و مفید و شیخ مورخانی

نوشته‌اند، تنها سند نویسندگان پس از آنهاست. شیعه یا سنی، شرقی یا غربی، هر کس طوسی

دربارهٔ حوادث قرن اول و دوم کتابی بنویسد یا تحقیقی کند، باید به همین کتاب‌ها بخواهد

این کاری است که نویسندهٔ این کتاب کرده است. اگر مطلبی در کتابهای شرق مراجعه کند، و

دیده شود که در هیچیک از این سندها نیامده باشد باید آنرا نپذیرفت، و یا لا اقل در شناسان

آن تردید کرد، نه آنکه بگوئیم آنها مدارکی داشته‌اند که در اختیار ما نیست. کدام درستی

این مدارک‌ها را از کجا آورده‌اند؟ نوشتن تاریخ صدور اسلام، چون تحقیق دربارهٔ مدرک؟ آنها

و حمیر و یا خواندن سنگ نبشته‌های عصر هخامنشی و یا پژوهش دربارهٔ تحقیقات تمدن سیا

نوزدهم و بیستم میلادی نیست که بگوئیم غربیان وسیله‌هایی در اختیار دارند که علمی قرن

تصدیق‌های یک جانبه و تسلیم کورکورانه ناشی از عقدهٔ حقارت و یا بعهدہ ما نداریم. اینگونه

گرفتن ماموریت و یا نداشتن فرصت تتبع و مراجعه به مدارک گوناگون است.

نمی‌کنم که در مواردی روش غربیان در تحلیل مسائل تاریخی، دقیق‌تر از روش البته انکار

گذشتهٔ مشرق زمین است. اما آنجا که اصل حادثه در سندهای دست اول بعض مورخان

موجود باشد، اجتهاد برابر نص معنی نخواهد داشت. ما از بعضی شرق شناسان که

بروشنی  
می‌دهند حقیقت را دگرگون کنند، یا آنرا چنان تفسیر کنند که با عقیده  
بخود اجازه  
-یهودی یا ترسا- منطبق باشد گله‌ای نداریم. از آنان شکایتی نباید کرد چون  
خودشان  
دوستان تاریخ دان خود تعجب داریم که چگونه در بست تسلیم گفته‌شان  
معدورند. از  
آنچه را آنان مینویسند حقیقت مسلم و غیر قابل جرح می‌دانند، و چون خطاهای  
می‌شوند، و  
نشان داده می‌شود به عذر اینکه آنان بر ما حق استادی دارند، خطاها را  
این پژوهندگان  
می‌گیرند. نتیجه این بی‌همتی یا سهل‌انگاری یا ناآگاهی است که امروز بیشتر  
نادیده  
تاریخ اسلام را شرق شناسان یهودی در تصرف دارند و آنچه می‌خواهند  
کرسی‌های  
و به زبانهای عربی و فارسی ترجمه می‌شود و مایه تحقیق تاریخ نویسان مسلمان  
می‌نویسند  
می‌گردد.

ایرانی ما بخاطر حسن ظنی که به برادران عرب خود دارند، همین کتاب‌ها را بی  
گاه برادران  
اظهار نظر از عربی بفارسی بر می‌گردانند و این نوشته‌هاست که پایه معلومات  
هیچگونه  
گروهی می‌گردد که چنانکه باید از تاریخ صدر اسلام آگاهی ندارند:

چون زشت بود تا سن هفده سالگی- یا بیشتر- در خانه پدر ماند و کسی برای  
«فاطمه  
او نمی‌آمد. روزی که پدرش باو گفت علی تو را می‌خواهد، یکه خورد که مگر  
خواستگاری  
ممکن است» پناه بر خدا، حقیقت پوشی، ستیزه جوئی و یا بد گوهری کار را بکجا

چنین چیزی  
می‌کشاند؟.

هستند که می‌خواهند حادثه‌های تاریخی را در پرتو دانش جدید تجزیه و  
اینها دانشمندی  
تحلیل کنند، اما این دانش را چگونه و از کدام منبع اندوخته‌اند؟ معلوم نیست!  
پیغمبر سال پنجم بعثت متولد شده باشد بهنگام ازدواج نه یا دهساله بوده است و  
اگر دختر  
نیست. و اگر پنج‌سال پیش از بعثت متولد شده و در هجده سالگی بخانه شوهر  
جای سخن  
آنها نوشتیم: وضع اجتماعی مسلمانان، بیم آزار و شکنجه، نابسامانی کارها،  
نرفته باشد، دلیل  
به حبشه، محاصره بنی هاشم از یکسو، حادثه‌هایی که در زندگی خصوصی او اثر  
مهاجرت  
چون مردن مادرش خدیجه و عموی پدرش ابو طالب از سوی دیگر، مجال چنین  
می‌گذاشت  
وصلتی را بدو نمی‌داد.

پس از مرگ مادر، پدرش در خانه غمخواری نداشته باشد. در حالیکه دیدیم  
او نمی‌خواست  
معتبری نیز تولد او را بسال پنجم بعثت نوشته بودند، و اگر چنین باشد داستان از  
روایت‌های  
نیست. و اگر از این روش بگذریم و شیوه مؤلف دانشمند! را پیش بگیریم، بخواهیم  
بن درست  
را برابر روشنائی تحقیق تازه، و از دید اجتماعی بنگریم، باز هم نتیجه آن نیست که  
حادثه‌ها  
شرق شناس دانشمند دریافته است. چرا؟ چون:

تاریخ نویسان و نویسندگان سیره، محمد (ص) را به زیبائی چهره و تناسب اندام  
عموم

را نیز تا آنجا که می‌دانیم زنی زیبا بوده است-طبیعی است که فرزندان پدر  
ستوده‌اند. خدیجه  
چهره نیکو صورت باشند. سه خواهر فاطمه (ع)، زینب، رقیه و ام کلثوم بخانه  
و مادر زیبا  
جوان، مالدار و سرشناس رفتند. در آنروزگار پدر آنان ریاستی یا مالی نداشت که  
شوهرانی  
جوانان قریش دختران زشت چهره او را بخاطر مقام و یا مال پدرشان خواستگاری  
بگوئیم  
کردند.

که آن خواهران هر سه زیبا بودند و این یکی زشت. این امر هر چند محال نیست اما  
چه شد  
مدرک تاریخی می‌خواهد. دلیل شرق شناس محقق چیست؟

سیره عموما دختران هاشمی را تا نسل دوم و سوم بزیبائی چهره وصف کرده‌اند.  
نویسندگان  
که حسن بن حسن نزد عموی خود حسین (ع) (سید الشهدا) برای خواستگاری  
هنگامی  
دو دختر او رفت، حسین (ع) بدو گفت پسرم هر یک از دو دختر را می‌خواهی  
یکی از  
کن! حسن شرمگین خاموش ماند و پاسخ نداد. حسین (ع) گفت من فاطمه را  
خواستگاری  
می‌کنم که به مادرم شبیه‌تر است<sup>(۱۰)</sup> تا آنجا که می‌دانیم این فاطمه از زیبائی  
برای تو انتخاب  
بوده است<sup>(۱۱)</sup> مفید نویسد: در زیبائی چنان بود که او را به حوری همانند  
خاص برخوردار  
می‌کردند<sup>(۱۲)</sup>.

علمی این شرقشناس بزرگوار که می‌خواهد هر داستانی را با روشنائی علم بررسی  
حال کشف



چه ماخذی است؟ اجتهادی است مقابل نص؟ یا تخیلی در متن تاریخ؟ به عمد  
کند بر اساس  
نقصان عربیت؟ نمی دانم. اما از آنجا که دروغ گو کم حافظه است، نویسنده کتاب، رد  
یا از روی  
و افترا و یا اشتباه خود بجا می گذارد. او مدرک خود را نوشته بلاذری می شناساند  
پائی از جعل  
کتاب معروف او انساب الاشراف است. این کتاب را من هم اکنون پیش چشم دارم:  
که قاعده

زهرا (ع) گفت تو زودتر از همه افراد خانواده من به من خواهی پیوست. فاطمه یکه  
پیغمبر به  
پیغمبر فرمود نمی خواهی سیده زنان بهشت باشی؟ زهرا (ع) تبسم کرد. نمی دانم  
خورده<sup>(۱۳)</sup>

متعهد در نتیجه تحقیق علمی، این دو روایت را بهم ریخته؟ یا چنانکه نوشتم  
شرق شناس  
او موجب ارتکاب چنین اشتباهی گردیده، یا مانند بیشتر شرق شناسان امین،  
نقصان عربیت  
بعهدده داشته است؟. بهر حال نتیجه یکی است و ما از این نمونه رعایت امانت ها  
رسالتی خاص  
در کتاب های آنان و یا شرقیان شرق شناس تر از غربیان فراوان می بینیم.

که پدر در پدر با محبت خاندان پیغمبر (ص) زیسته اند و به سخنان دشمنان آنان  
خواندگانی  
اندیشان در بحث های علمی، توجهی ندارند، ممکن است بر نویسنده خرده گیرند که  
و یا کج  
پی جوئی و مراجعه باسناد در این موضوع بخصوص چه لزومی دارد؟ درست است.  
این اندازه  
آل پیغمبر را با شیر اندرون برده و با جان به خدای بزرگ می سپارند. و گوش  
اینان محبت

به سخنان چنین محققانی ندارند و شاید هیچگاه نوشته های آنانرا نخوانند، اما نباید

استماع

کرد که این کتاب و کتابهای دیگر از این نمونه که در سیرت خاندان پیغمبر نوشته فراموش می شود برای همگانست.

باید گفت، یا خوشبختانه، نمی دانم، صد سال یا بیشتر است که فرهنگ ما با فرهنگ متاسفانه

نزدیک شده و در مواردی بهم آمیخته است. چنانکه می دانیم سالهاست، هر یک یا مغرب زمین

از شرق شناسان غرب، کار تحقیق و تتبع در رشته‌ای از فرهنگ اسلامی را بعهده هر دسته

در این باره کتابها نوشته‌اند. استادان کرسی اسلام شناسی اروپا و امریکا سالی چند گرفته و

اسلام و تمدن آن و شخصیت‌های بزرگ اسلامی می نویسند. در باره زندگانی کتاب پیرامون

و بعضی از امامان و نیز دختر پیغمبر کتابها منتشر شده و بعضی این کتابها را رسول اکرم

بفارسی برگردانده‌اند و یا تنی چند مطالب آنرا اقتباس کرده‌اند.

نوشته‌های لامنس، گلدزیهر، دورمنگام، لوئی ماسینیون، برنارد لویس، پتروشوفسکی، ترجمه

دهها شرق شناس دیگر را در کتابفروشی‌های تهران و شهرستانها می توان ردینسن، گیب، و

خرید.

امانت علمی ندارند. دانشمندی چون بلاشر که سالها عمر خود را در برگرداندن بیشتر اینان

و تحقیق درباره ترتیب نزول آیات صرف کرده است، در ترجمه خود از قرآن بی قرآن بفرانسه

نظر دو آیه بسوره پنجاه و سوم می افزاید- همان دو آیه‌ای که داستان پردازان پایان

هیچ اظهار

هجرت بر ساختند و دستاویز دشمنان اسلام شد و نگارنده سی سال پیش بنام  
قرن نخستین  
فصلی درباره آن نوشت. این سوء نیت را از بلاشر در این مورد، بر حسب تصادف  
افسانه غرائیق  
یافتم، چند جای دیگر چنین کاری کرده؟ خدا می داند.

را می بینیم که بگمان خود می خواهند اسلام را از دیدگاه علمی و  
از هم میهمان، کسانی  
نوشته های این شرق شناسان و یا ایران شناسان را سند تحقیق خود  
فلسفی بشناسانند، اینان  
آن می شود که باتکاء ترجمه غلط فصل ابن حزم، علی بن ابی طالب (ع)  
قرار می دهند. نتیجه  
بزرگ عصر خویش معرفی می گردد. حال ابن حزم چگونه بدین کشف علمی موفق  
سرمایه دار  
کتاب بدان اهمیتی نمی دهد. اما چندی بعد ممکن است نوشته این مؤلف پایه  
شده، نویسنده  
تحقیقات کسانی شود که نه از اسلام اطلاع درستی دارند و نه از عربیت.  
حال که کوشش مترجمان محترم را در بر گرداندن این کتابها تقدیر می کنم، از  
من در عین  
تعهدی نسبت به بعض مکتبها ندارند- استعدا دارم رنج دیگری را نیز بر خود هموار  
آنان- اگر  
این کتابها را با مطالب کتابهای دست اول (تا آخر قرن پنجم هجری)  
کنند. مندرجات  
فرمایند. مبادا خدای نخواستہ نادانسته موجب شوند، کسی یا کسانی از حقیقت بدور  
مقایسه  
افتند.

این شرق شناسان به عربی ترجمه شده و چون ایرانیان به نویسندگان عرب حسن  
بعض آثار  
آن ترجمه‌ها را در بست پذیرفته و بفارسی برگردانده‌اند. من کم و بیش از نقاط  
ظنی دارند  
ترجمه‌ها آگاه هستم. من نمی‌گویم همه این مؤلفان بد اندیش و یا دشمن اسلام‌اند.  
ضعف این

است بخاطر درست ندانستن زبان عربی و یا دسترسی نداشتن به سندهای خالی از  
ممکن  
قضاوتی کرده باشند. اما با بعض آنان از نزدیک آشنا هستم و یا با ایشان در این باره  
تعصب  
و می‌دانم کینه‌ای از مسلمانان در دل دارند که هیچگاه آنرا فراموش نخواهند  
گفتگو کرده‌ام  
کرد. چرا سببش را باید از ایشان پرسید.

دانشمندی را می‌شناسم که در کار خود بی‌همتا و یا کم نظیر است. گذشته از  
اسلام شناس  
اروپائی از عربیت بهره فراوان دارد. بنابر این باید از روح اسلام و مقررات این دین  
چند زبان  
مطلع باشد. او خوب می‌داند که فاتحان عرب همه از یکدست نبودند. بسیاری از  
چنانکه هست  
آنان غم دین داشتند و اندکی غم دنیا.

اسلام خود این دو دسته را خوب شناخته است چنانکه گوید: «آنکس که برای خدا  
بنیان گذار  
جهاد می‌رود اجر او با خداست و آنکس که دیده بمال دنیا دوخته جز آن نصیبی  
بمیدان  
ندارد». (۱۴)

این شرق شناس محترم زودتر از من بدین حدیث برخورد کرده است. اما او چون متعهد  
محتملا

خود را با این جمله آغاز می‌کند: «سرزمین غله خیز مصر بهترین انبار خواروبار بود،  
است کتاب  
عرب‌های گرسنه را سیر سازد.» من نمی‌گویم عمرو بن العاص برای رضای  
که می‌توانست شکم  
اسلام قدم در سرزمین مصر گذاشت. او مسلماً اخلاصی را که عقبه بن نافع در  
خدا و پیشرفت  
داشت نداشته است. (هر چند در اینجا هم نمی‌خواهم کاری را که عقبه در شمال  
فتح افریقا  
افریقا کرد، از هر جهت درست بدانم).

از یاران مؤمن پیغمبر که در رکاب عمرو به وادی نیل قدم نهادند چسان؟ آنها هم  
اما آن دسته  
کردن شکم گرسنه خود بودند؟ بیش از این گفتار را در این باره دراز نمی‌کنم. و از  
در پی سیر  
برای خود توفیق و برای اینان راهنمایی را مسالت دارم. چنانکه نوشتیم و آنچنانکه  
خداوند  
محدثان و مؤرخان طبقه اول و سندهای اصلی شیعه و سنی به صراحت تمام  
کتاب‌های  
آنچنانکه قرینه‌های خارجی نوشته این مورخان را تایید می‌کند، دختر پیغمبر  
نوشته‌اند، و  
داشت، لیکن پدرش از میان همه پسر عموهای خود علی بن ابی طالب را برای  
خواستگاری  
او برگزید. و بدخترش گفت ترا به کسی بزنی می‌دهم که از همه نیکو خوی‌تر و در  
شوهری  
مسلمانی پیش قدم‌تر است. (۱۵)

نویسد: چون ابو بکر و عمر از پیغمبر پاسخ موافق نشنیدند علی را گفتند تو  
ابن سعد  
او برو! او هم او نویسد: تنی چند از انصار علی را گفتند: فاطمه را خواستگاری کن!

بخواستگاری

وی بخانه پیغمبر رفت و نزد او نشست، پیغمبر پرسید:

-پسر ابو طالب برای چه آمده است؟

-برای خواستگاری فاطمه!

مرحبا و اهلا! و جز این جمله چیزی نفرمود.

چون علی نزد آن چند تن آمد پرسیدند:

-چه شد؟

-در پاسخ من گفت، مرحبا و اهلا.

بس است. به تو اهل و رحب بخشید<sup>(۱۶)</sup> گویا این اختصاص که نصیب علی (ع)

-همین جمله

گردید و امتیاز قبول که در خواستگاری فاطمه یافت بر تنی چند گران افتاده است.

مجلسی بنقل از عیون اخبار الرضا چنین نوشته است:

علی (ع) را گفت مردانی از قریش از من رنجیدند که چرا دخترم را بآنان ندادم.

پیغمبر (ص)

آنان گفتم: این کار به اراده خدا بوده است. کسی جز علی شایستگی همسری

من در پاسخ

بعض روایت‌ها در خواستگاری دختر پیغمبر (ص)، ام سلمه را نیز دخالت<sup>(۱۷)</sup>

فاطمه را نداشت

بن عیسی اربلی در کشف الغمه بنقل از مناقب خوارزمی ضمن داستانی طولانی

داده‌اند. علی

بکر و عمر چون در خواستگاری فاطمه (ع) پاسخ موافق نشنیدند، نزد علی رفتند

می‌گویند: ابو

و گفتند:

-چرا بخواستگاری فاطمه (ع) نمی‌روی.

-تنگدستی مانع چنین درخواستی از پیغمبر است. ابو بکر گفت:

-یا ابو الحسن دنیا و آنچه در آنست نزد خدا و رسول ارزش ندارد.

از این گفتگو علی شتر آبکش خود را بخانه برد و نعلین پوشید و نزد پیغمبر رفت.

پس

پیغمبر در خانه ام سلمه دختر ابی امیه مخزومی بود. علی در کوفت. ام سلمه گفت

در این وقت

گفت ام سلمه بر خیز و در را باز کن و بگو در آید. این مردی است که خدا و

کیست؟ پیغمبر

دارد و آنان نیز او را دوست می‌دارند. ام سلمه گفت چنان برخاستم که نزدیک

رسول را دوست

بود بر روی در افتم...<sup>(۱۸)</sup>

که حدیثی است مرفوع، یعنی سند آن متصل نیست، با احتمال قوی و بلکه مطمئناً

این روایت

درست نیست. زیرا ام سلمه که نام او هند و دختر ابو امیه حذیفه بن مغیره بن

بدین صورت

بن عمر از تیره بنی مخزوم است، پیش از آنکه بخانه پیغمبر آید زن ابو سلمه عبد

عبد الله

الاسد بن هلال بن عبد الله بن عمرو بن مخزوم بود.

زنش از مهاجران حبشه‌اند؟<sup>(۱۹)</sup> که هنگام اقامت پیغمبر در مکه، بازگشتند<sup>(۲۰)</sup> ابو

ابو سلمه و

هجرت کرد، در جنگ بدر حاضر بود<sup>(۲۱)</sup> و در جنگ احد ابو اسامه جشمی تیری

سلمه بمدینه

<sup>(۲۲)</sup> وی از این جنگ جان بدر برد و سی ماه پس از هجرت بفرماندهی سریه‌ای به

بدو افکند

و از غنائم بنی نضیر هم بهره برد<sup>(۲۴)</sup> سرانجام در جمادی الآخر سال چهارم

در گذشت و پیغمبر (ص) پس از گذشتن عدهٔ ام سلمه در شوال سال چهارم با او  
هجری

(۲۵). البته ممکن است گفت: ام سلمه در زندگانی شوهرش، بخانهٔ پیغمبر رفت و

عروسی کرد

است اما ظاهر روایت چنانست که وی هنگام آمدن علی (ع) برای خواستگاری  
آمد داشته

پیغمبر (ص) بوده است و این گفته درست نیست. باری مجلسی به نقل از امالی  
فاطمه، زن

شیخ طوسی چنین نویسد:

گفت، ابو بکر و عمر نزد من آمدند و گفتند چرا فاطمه را از پیغمبر خواستگاری  
علی (ع)

نزد پیغمبر رفتم. چون مرا دید خندان شد. پرسید ابو الحسن، برای چه آمده‌ای؟  
نمی‌کنی؟ من

را با او، و سبقت خود را در اسلام، و جهادم را در راه دین بر شمردم. فرمود راست  
من پیوندم

فاضلتر از آنی که بر می‌شماری! گفتم برای خواستگاری فاطمه آمده‌ام. گفت علی!  
میگوئی! تو

تو کسانی بخواستگاری او آمده بودند اما دخترم نپذیرفت. بگذار ببینم وی چه  
پیش از

به خانه رفت و بدخترش گفت علی تو را از من خواستگاری کرده است. تو  
می‌گویدی. سپس

را با ما و پیشی او را در اسلام می‌دانی و از فضیلت او آگاهی. زهرا (ع) بی آنکه چهرهٔ  
پیوند او

خاموش ماند. پیغمبر چون آثار خشنودی در آن دید گفت الله اکبر. خاموشی  
خود را برگرداند

اوست (۲۶) شیخ طوسی در امالی آورده است که: چون پیغمبر به زناشوئی علی  
او علامت رضای

رضایت داد، فاطمه (ع) گریان شد پیغمبر گفت بخدا اگر در اهل بیت من بهتر از او



و فاطمه  
کسی بود ترا بدو میدادم. (۲۷)

و نیز مؤلف کشف الغمه و بنقل از او مجلسی نوشته است: علی (ع) به پیغمبر گفت:

فدای تو باد تو میدانی که مرا در کودکی از پدرم ابو طالب و مادرم فاطمه بنت  
-پدر و مادرم  
در سایه تربیت خود پروردی، و در این پرورش از پدر و مادر بر من مهربانتر بودی،  
اسد گرفتی، و  
و شک که پدران من دچار آن بودند رهانیدی. تو در دنیا و آخرت تنها مایه و  
و از سرگردانی  
من هستی اکنون که خدا مرا به تو نیرومند ساخته است، می خواهم برای خود  
اندوخته  
ترتیب دهم و زنی بگیرم. من برای خواستگاری فاطمه آمده‌ام. آیا دختری را به من  
سامانی  
خواهی داد؟

گوید چهره رسول خدا از شادمانی بر افروخت و در روی علی خندید و گفت آیا  
ام سلمه  
داری که مهریه دخترم باشد علی گفت: حال من بر تو پنهان نیست. جز شمشیر و  
چیزی  
چیزی ندارم. پیغمبر گفت: شمشیر را برای جهاد، و شتر را برای آب دادن خرما  
شتری آبکش  
بارکشی در سفر می خواهی همان زره را مهر قرار می دهم<sup>(۲۸)</sup>. ولی چنانکه نوشتیم  
بنان خود و  
در این ماجرا حاضر بوده حضورش بر حسب اتفاق است چه او در این هنگام زن  
اگر ام سلمه  
پیغمبر (ص) نبوده است.

که کتاب او الموفقیات از مصادر قدیمی بشمار میرود از گفته علی (ع) چنین آورده  
زبیر بکار  
است:

خدا رفتم و در پیش روی او خاموش نشستم. چرا که حشمت و حرمت او را کسی  
- نزد رسول

خاموشی مرا دید پرسید: - ابو الحسن! <sup>(۲۹)</sup> چه می خواهی؟ من همچنان خاموش  
نداشتم. چون

ماندم تا پیغمبر سه بار پرسش خود را مکرر فرمود سپس گفت:

- گویا فاطمه را می خواهی؟

- آری!

- آن زره که بتو دادم چه شد؟

- دارم!

- همان زره را کابین فاطمه قرار بده <sup>(۳۰)</sup>

روایات ابن سعد، بجای زره پوست گوسفند و پیراهن یمانی فرسوده نوشته است.  
در بعض

گویند که علی (ع) شتر خود را فروخت و بهای آنرا کابین قرار داد. بهای این زره یا  
و بعضی

کابین چه بوده است؟ حمیری مؤلف قرب الاسناد آنرا سی درهم نوشته است <sup>(۳۱)</sup> و  
رقم این

دیگران تا چهار صد و هشتاد درهم نوشته اند.

یکی از روایات خود بهای زره را چهار درهم <sup>(۳۲)</sup> نوشته است، که گمان دارم  
ابن سعد در

از چهار صد است. یعنی رقم اربعمائة را اربع ضبط کرده است. و ابن قتیبه بهای زره را

## تصحیفی

سیصد و بروایتی چهار صد و هشتاد درهم می نویسد (۳۳).

دختر پیغمبر چهار صد درهم یا اندکی بیشتر و یا کمتر بود همین و همین، و  
باری کابین  
نیز پیوند برقرار گردید. پیوندی مقدس است که باید دو تن شریک غم و شادی  
بدین سادگی  
یکدیگر باشند. کالائی بفروش نمی رفت تا خریدار و فروشنده بر سر بهای آن با  
زندگانی  
گفتگو کنند. زره، پوست گوسفند یا پیراهن یمانی هر چه بوده است، بفروش رسید و  
یکدیگر  
نزد پیغمبر آوردند. رسول خدا بی آنکه آنرا بشمارد، اندکی از پول را به بلال داد و  
بهای آنرا  
این پول برای دخترم بوی خوش بخر! سپس مانده را به ابو بکر داد و گفت با این پول  
گفت با  
دخترم بدان نیازمند است آماده ساز. عمار یاسر و چند تن از یاران خود را با ابو بکر  
آنچه را  
تا با صوابدید او جهاز زهرا را آماده سازند. فهرستی که شیخ طوسی برای جهاز  
همراه کرد  
نوشته چنین است:

به بهای هفت درهم. چارقدی به بهای چهار درهم. قطیفه مشکی بافت خیبر،  
پیراهنی  
بافته از برگ خرما. دو گستردنی (تشک) که رویهای آن کتان ستبر بود یکی را از  
خت خوابی  
و دیگری را از پشم گوسفند پر کرده بودند. چهار بالش از چرم طائف که از اذخر (۳۴)  
لیف خرما  
از پشم یک تخته بوریای بافت هجر (۳۵) آسیای دستی. لگنی از مس، مشکی  
پر شده بود. پرده ای  
چوبین، کاسه ای گود برای دوشیدن شیر در آن، مشکی برای آب، مطهره ای (۳۶)

از چرم، قدحی  
اندوده به زفت، سبوئی سبز، چند کوزه گلی. (۳۷)

چون جهاز را نزد پیغمبر آوردند آنرا بررسی کرد و گفت: خدا به اهل بیت برکت دهد.

خطبه زناشوئی رسید. ابن شهر آشوب در مناقب و مجلسی در بحار و جمعی  
هنگام خواندن

محدثان شیعه این خطبه را با عبارت‌های مختلف و بصورت‌های گوناگون نوشته‌اند.  
از علما و

آنها این صورت که بیشتر محدثان آنرا ضبط کرده‌اند، انتخاب شد. کسیکه تفصیل  
از میان

بیشتری بخواهد باید به بحار الانوار رجوع کند:

خدائی که او را به نعمتش ستایش کنند، و بقدرتش پرستش، حکومتش را گوش به  
سپاس

از عقوبتش ترسان، و عطائی را که نزد اوست خواهان، و فرمان او در زمین و آسمان  
فرمان‌اند، و

روان.

آفریدگان را بقدرت خود بیافرید، و هر یک را تکلیفی فرمود که در خود او می‌دید و  
خدائی که

خود ارجمند ساخت، و به پیغمبرش محمد گرامی فرمود و بناخت. خدای تعالی  
بر دین

را پیوندی دیگر کرد و آنرا واجب فرمود. بدین پیوند، خویشاوندی را در هم پیوست، و  
زناشوئی

را در گردن مردمان بست. چه می‌فرماید، «اوست که آفرید از آب بشری را، پس  
این سنت

نسبی و پیوندی و پروردگار تو تواناست». (۳۸) همانا خدای تعالی مرا فرموده است که  
گردانیدش

فاطمه را بزنی به علی بدهم و من او را به چهار صد مثقال نقره بدو بزنی دادم.

-علی! راضی هستی.

-آری یا رسول الله.

ابن شهر آشوب در مناقب<sup>(۳۹)</sup> خطبه را بدین عبارت آورده و مجلسی نیز آنرا چنانکه نوشتیم صورت از کشف الغمه نقل کرده است<sup>(۴۰)</sup> و پس از آن یک سطر دیگر اضافه دارد. بهمین

مردویه خطبه را با عبارت دیگر آورده است. آن خطبه و نیز خطبه‌ای را که علی (ع) اما ابن این زناشوئی خوانده است در بحار و مناقب می‌توان دید. خطبه زناشوئی خوانده در پذیرفتن (ع) از آن علی گردید. جهاز عروسی نیز بدان صورت که نوشتیم آماده گشت. اما شد و زهرا کشید تا دختر پیغمبر از خانه پدر بخانه شوهر رفت. مجلسی در روایت خود این مدتی طول مدت را یکماه نوشته است در حالیکه بعضی آنرا تا یکسال و بیشتر هم نوشته‌اند. و تحقیق در این جزئیات چندان مهم بنظر نمی‌رسد. یکماه یا یکسال یا هر باری جستجو روزی عقیل بخانه پیغمبر رفت و از او خواست فاطمه را بخانه علی (ع) مدت گذشت، سرانجام زنان پیغمبر نیز با وی همداستان گشتند و سرانجام شبی عروس را با جمعی از بفرستد. بعضی علی (ع) بردند. شاعران شیعی قرن اول و دوم هجری چون کمیت، سید اسماعیل زنان بخانه نیز دیک الجن که در آغاز قرن سوم هجری در گذشته است، در باب خواستگاری از حمیری و زناشوئی او با علی علیه السلام و عروسی و مقدار مهریه دختر پیغمبر

دختر پیغمبر

قصیده‌های غزائی سروده‌اند که در کتاب‌های تذکره و ترجمه موجود است.

شبی که میخواستند عروس را بخانه شوی برند پیغمبر فرمود:

علی! عروسی بی مهمانی نمی‌شود.

سعد گفت: من گوسفندی دارم. دسته‌ای از انصار هم چند صاع ذرت فراهم آوردند.

زبیر بکار از طریق عبد الله بن ابی بکر از علی (ع) چنین آورده است<sup>(۴۱)</sup>:

با فاطمه (ع) عروسی کنم پیغمبر (ص) به من آوندی<sup>(۴۲)</sup> زرین داد و گفت به

چون خواستم

آوند برای مهمانی عروسی خود طعامی بخر. من نزد محمد بن مسلم از انصار رفتم و

بهای این

او خواستم به بهای آن آوندی به من طعامی دهد. او هم پذیرفت سپس از من پرسید.

از

- کیستی؟

- علی بن ابی طالب.

- پسر عموی پیغمبر؟

- آری!

- این طعام را برای چه می‌خواهی؟

- برای مهمانی عروسی!

که را بزنی گرفته‌ای؟

دختر پیغمبر را!

این طعام و این آوند زرین از آن تو!

زن و شوهر دعا کرد. خدایا این پیوند را بر این زن و شوهر مبارک گردان! خدایا  
پیغمبر دربارهٔ  
فرزندان خوبی نصیب آنان فرما!<sup>(۴۳)</sup>

ابن سعد در روایتی دیگر که سند آن با اسماء بنت عمیس منتهی میشود نویسد:  
خود را نزد یهودییی به گرو گذاشت و از او اندکی جو گرفت. و این بهترین مهمانی آن  
علی زره  
روزگار بود<sup>(۴۴)</sup>.

ابن شهر آشوب از ابن بابویه چنین روایت کرده است:

عبد المطلب و زنان مهاجر و انصار را فرموده تا همراه فاطمه بخانهٔ علی (ع)  
پیغمبر دختران  
راه شادمانی نمایند. شعرهایی که نمایندهٔ این شادی است بخوانند، لیکن سخنانی  
روند و در  
که خدا را خوش نیاید. آنان فاطمه را بر استری که شهباء نام داشت (یا بر شتری)  
نباشد  
فارسی زمام دار استر بود. حمزه و عقیل و جعفر! و دیگر بنی هاشم در پس آن  
نشانند. سلمان  
می رفتند. زنان پیغمبر پیشاپیش عروس بودند و چنین می خواندند.  
ام سلمه:

بروید ای هووهای<sup>(۴۵)</sup> من بیاری خدای متعال  
و سپاس گوئید خدا را در هر حال  
و بیاد آرید که خدای بزرگ بر ما منت نهاد  
و از بلاها و آفتها نجات داد  
کافر بودیم راهنمائیمان نمودش فرسوده بودیم توانامان فرمود  
و بروید!  
همراه بهترین زنان.

که فدای او باد همه خویشان و کسان  
ای دختر آنکه خدای جهان برتری داد او را بر دیگران!  
به پیغمبری و وحی از آسمان!<sup>(۴۶)</sup>

و عایشه می گفت:

ای زنان! خود را پوشیده بدارید!  
و جز سخنان نیکو بر زبان میارید!  
بزبان آرید نام پروردگار جهان  
که به دین خود، گرمی داشت ما را و همه بندگان  
سپاس خدای بخشنده را  
پروردگار بزرگ و تواننده را  
ببرید این دختر را که خدایش کرده محبوب!  
بداشتن شوی پاکیزه و خوب<sup>(۴۷)</sup>

و حفصه می سرود:

تو فاطمه! ای بهترین زنان.  
که رخساری داری چون ماه تابان  
خدایت برتری داد بر جهانیان  
با پدری که مخصوص ساخت او را بآیت‌های قرآن  
شوی تو ساخت راد مردی را جوان  
علی که بهتر است از همگان  
هووهای من ببرید. او را  
که بزرگوار است و از خاندان بزرگان<sup>(۴۸)</sup>

معاذة مادر سعد بن معاذ میگفت:

سخنی جز آنکه باید نمی گویم!  
و بجز راه نکوئی نمی پویم!  
محمد بهترین مردمانست!



و از لاف و خودپسندی در امانست  
آموخت ما را راه رستگاری  
پاداش بادش از لطف باری  
براه افتید با دخت پیغمبر!  
پیغمبر کز شرف دارد افسر  
خداوند بزرگی و جلال  
که نه همتا دارد نه همال<sup>(۴۹)</sup>

نخستین هر رجز را تکرار می کردند. چنانکه نوشته شد این روایت را بدین صورت  
و زنان بیت  
ابن شهر- آشوب آوردم و او سند خود را کتاب مولد فاطمه و روایت ابن بابویه که از  
از مناقب  
بزرگان علمای امامیه است معرفی میکند.  
اما پذیرفتن داستان بدین صورت دشوار است.

چیزی که ما را دچار تردید می سازد اینست که میگوید: زنان پیغمبر پیشاپیش استر  
نخست  
می رفتند. این مؤلف خود عروسی زهرا (ع) را در ذو الحجه سال دوم هجرت نوشته  
فاطمه راه  
حالیکه چنانکه نوشتم ام سلمه سال چهارم و حفصه پس از جنگ بدر بخانه پیغمبر  
است<sup>(۵۰)</sup> در  
در سال عروسی زهرا چنانکه قبلا هم نوشتیم تنها سوده و عایشه در خانه پیغمبر  
آمدند<sup>(۵۱)</sup> و.  
دیگر آنکه در رجز عایشه می بینیم که به هووهای خود می گوید خود را به سر  
بسر می بردند  
بندها بپوشید.

جلباب به زنان پیغمبر (ص)، ضمن سوره احزاب است<sup>(۵۲)</sup> و این سوره چنانکه  
دستور پوشیدن  
می دانیم سال پنجم هجرت نازل شده است.

جزء مشایعت کنندگان جعفر را می نویسد و جعفر در این تاریخ در حبشه بوده  
دیگر آنکه  
است. در این باره در صفحات آینده توضیح بیشتری داده خواهد شد.

پی نوشتها:

۱. احزاب: ۲۱.

۲. دسته اعزامی بجنگ که پیغمبر شخصا در آن دسته شرکت نداشت.

۳. بلاذری. انساب الاشراف ص ۴۰۷.

۴. همان کتاب ص ۴۰۹.

۵. انساب الاشراف ص ۲۱۹ و رجوع شود به الاصابه ج ۲ ص ۱۰.

۶. انساب الاشراف ص ۳۹۷.

۷. ابن سعد طبقات ج ۸ ص ۱۱.

۸. سنن ج ۶ ص ۶۲. فاطمة الزهراء ص ۲۵ ج ۲.

۹. ج ۲ ص ۳۱.

الطالبین ص ۱۸۰ و ر. ک ۱ غانی: ج ۱ ص ۱۴۲ و ارشاد مفید ج ۲ ص ۲۲ و نسب

۱۰. مقاتل

قریش ص ۵۱.

۱۱. ر. ک نسب قریش ص ۵۱.

۱۲. ارشاد ص ۲۲ ج ۲.

۱۳. انساب الاشراف ص ۴۰۵ (فوجمت).

۱۴. بخاری- ج ۱ ص ۲۲.

النضرة ج ۲ ص ۱۸۲.الغدیر ج ۳ ص ۲۰ و رجوع کنید به فصل «گزیده‌ای از شعرای  
۱۵.الریاض  
عربی».

الکبری ج ۸ ص ۱۲، و نگاه کنید به الصواعق المحرقة ص ۱۶۲ و رجوع به انساب  
۱۶.الطبقات  
الاشراف ص ۴۰۲ شود.

۱۷.بحار ص ۹۲ و رجوع کنید به فصل «گزیده‌ای از شعرای عربی».

الغمة ج ۱ ص ۳۵۴ و نگاه کنید به بحار ص ۱۲۵-۱۲۶ و نیز رجوع شود به ناسخ  
۱۸.کشف  
التواریخ ص ۳۸ به بعد.

۱۹.انساب الاشراف ص ۴۲۹.

۲۰.ابن هشام ج ۲ ص ۳۹۰.

۲۱.مغازی واقدی ص ۱۵۵.

۲۲.انساب الاشراف ص ۴۲۹.

۲۳.واقدی ص ۳۴۰.

۲۴.واقدی ص ۳۸۰.

۲۵.انساب الاشراف ص ۴۲۹ و طبقات ج ۸ ص ۶.

۲۶.بحار ص ۹۳.

۲۷.امالی ج ۱ ص ۳۹.

۲۸.کشف الغمة ج ۱ ص ۳۵۵.بحار ج ۴۳ ص ۱۲۶.

تعبیر (ابو الحسن) در بعض روایات دیگر نیز دیده می‌شود معمولا کنیه از نام  
۲۹. این

فرزند گرفته می‌شود (هر چند شرط اساسی نیست) و ممکن است علی (ع) هنگام  
نخستین

روایت بجای نام خویش کنیه را آورده باشد و یا راویان چنین تعبیری کرده‌اند.

الموفقیات ص ۳۷۵ و رجوع کنید به کشف الغمة ج ۱ ص ۳۴۸ و بحار ج ۴۳ ص ۱۱۹.  
۳۰. الاخبار

۳۱. بحار ج ۴۳ ص ۱۰۵.

۳۲. ابن سعد طبقات ج ۸ ص ۱۲.

۳۳. عیون الاخبار ج ۴ ص ۷۰.

۳۴. کاه مکی. گیاه بوریاء. گیاهی است با برگ ریز که برگ آن خاصیت داروئی نیز دارد.

مقصود از این هجر، مرکز بحرین است. نیز هجر، دهی بوده است نزدیک مدینه.  
۳۵. گویا

۳۶. ابریق. آبدستان. آنچه بدان طهارت کنند.

۳۷. امالی ج ۱ ص ۳۹.

لله المحمود بنعمته. المعبود بقدرته. المطاع فی سلطانه، المرهوب من عذابه  
۳۸. الحمد

الیه فیما عنده. النافذ امره فی ارضه و سمائه. الذی خلق الخلق بقدرته. و میزهم  
المرغوب

و اعزهم بدینه. و اکرمهم بنبیه محمد. ثم ان الله جعل المصاهرة نسبا لا حقا و امرا  
باحکامه

شیخ بها الارحام و الزمها الانام. فقال تبارک اسمه و تعالی جده «و هو الذی خلق من  
مفترضا. و

الماء بشرا فجعله نسبا و صهرا. (الفرقان: ۵۶).

۳۹. ج ۳ ص ۳۵۰.

۴۰. بحار ج ۴۳ ص ۱۱۹.

۴۱. الاخبار الموفقیات ص ۳۷۶.

که آنرا آوند ترجمه کرده‌ام در عبارت زبیر (مصر) است. مصر آوند و پرده هر دو  
۴۲. کلمه‌ای

می‌دهد. بهر حال هر چه بوده بهائی چندان نداشته است. آنچه نوشتم ترجمه عبارت  
معنی

زبیر بکار بود که کتاب او از سندهای دست اول است اما

می‌توان پذیرفت که در شهر کوچک مدینه، آنهم در سال دوم هجرت و پس از جنگ  
چگونه

(ع) چنان ناشناسا باشد که کاسبکاری انصاری از او پرسید کیستی. هر چند محال  
بدر علی

نیست. اما بعید بنظر می‌رسد!

۴۳. رک مناقب ج ۳ ص ۳۵۱.

ج ۸ ص ۱۴. باید توجه داشت که اسماء بنت عمیس چنانکه خواهیم نوشت در این  
۴۴. طبقات

هنگام با شوهر خود جعفر بن ابی طالب در حبشه بوده است.

بمعنی و سنی (هوو) و همسایه هر دو آمده است بقرینه مقامی آنرا بمعنی اول  
۴۵. جاره

گرفته‌ام.

۴۶. سرن بعون الله یا جاراتی

و اشکره فی کل حالات

و اذ کرن ما انعم رب العلی

من کشف مکروه و آفات

فقد هدانا بعد كفر و قد  
انعشنا رب السماوات  
و سرن مع خير نساء الورى  
تفدى بعمات و خالات  
يا بنت من فضله ذو العلى  
بالوحى منه و الرسالات

٤٧. عايشه:

يا نسوة استرن بالمعاجر  
و اذكرن ما يحسن فى المحاضر  
و اذكرن رب الناس اذ خصنا  
بدينه مع كل عبد شاكر  
فالحمد لله على افضاله  
و الشكر لله العزيز القادر  
سرن بها فالله اعطى ذكرها  
و خصها منه بطهر طاهر

٤٨.

فاطمة خير نساء البشر  
و من لها وجه كوجه القمر  
فضلك الله على كل الورى  
بفضل من خص بآي الزمر  
زوجك الله فتى فاضلا  
اعنى عليا خير من فى الحضير  
فسرن جاراتى بها انها  
كريمة بنت عظيم الخطر

٥٠. ج ٣ ص ٣٥٧.

٥١. خنيس بن حذاقه شوى حفصه، پس از جنگ بدر مرد.

۵۲. آیه ۵۹ سوره احزاب.

زندگانی زهرا (ع) در خانه شوهر

«زشتی این جهان را دیدی و خود را از دنیا برید»

(ابو نعیم اصفهانی)

زهرا (ع) در خانه شوهر نمونه است، چون سراسر زندگانی او نمونه است، چون خود  
زندگانی

شوی او، پدر او و فرزندان او نمونه اند. نمونه مسلمان هایی آراسته بفضیلت

او نمونه است، چون

که از میان مردم، برمی خیزند، با مردم زندگی می کنند، چون دیگر

و خوی انسانی. انسان هائی

می روند، می خورند، می پوشند، اما از آن سوی این غریزه ها سرشتی دارند، برتر از

مردم راه

پیوسته بخدا. انسان هائی که درد دیگران را دارند، یا درد مردم را می دانند و

فرشته، سرشتی

تا با رفتار و کردار خود درمان بخش آنان باشند و اگر نتوانند در تحمل رنج و

می کوشند

با ایشان شریک شوند. و گاه درد می کشند تا دیگران درمان یابند. چنین کسان

دشواری

طیبیان الهی و شاگردان حقند و بحق مصداق کامل این بیت که:

رجالہ لحياتہ x یا من یرید حیاتہ لرجالہ <sup>(۱)</sup> برتری را در بزرگی روح می دانند نه در

کل یرید

و آنچه تن بدان نیازمند است، و اگر به تن زنده اند برای آنست که زندگی درست را

پروردن تن

بدیگران بیاموزند.

هنگامی که با مردم زندگی می کنی دیگر تو نیستی. این مردمند که باید برای

بآنها می گویند

آنان زنده بمانی. در انسان دوستی تا آنجا پیش می‌روند که می‌گویند چگونه سیر خدمت

دور دست‌ترین نقطه‌ها انسانی گرسنه پهلو بر زمین نهد.<sup>(۲)</sup> زهرا (ع) پرورده بخوابم و در

است. نو عروسی که جهاز او بهای یکی زره به قیمت چهار صد درهم و اثاث چنین مدرسه‌ای چند کاسه و کوزه سفالین باشد، پیداست که در خانه شوی چگونه بسر خواهد برد. البیت وی

(ع) آماده رفتن بخانه شوهر است. پدرش آخرین درس را بدو می‌دهد. او پیش از اکنون فاطمه

نظیر این درس را آموخته است. اما درس‌های اخلاقی باید پی در پی تکرار شود این، درس‌هایی

عملی بصورت ملکه نفسانی در آید هر چند او نیازی به تمرین ندارد، اما هر چه تا با تمرین

باشد انسان است، و با زنان خویشاوند و همسایه در ارتباط:

به سخنان مردم گوش مده! مبادا نگران باشی که شوهرت فقیر است! فقر برای -دخترم

دیگران سرشکستگی دارد! برای پیغمبر و خاندان او مایه فخر است.

پدرت اگر می‌خواست می‌توانست گنج‌های زمین را مالک شود. اما او خشنودی خدا -دخترم

را اختیار کرد!

دخترم اگر آنچه را پدرت می‌داند می‌دانستی دنیا در دیده‌ات زشت مینمود.<sup>(۳)</sup>

تو کوتاهی نکردم! ترا به بهترین فرد خاندان خود شوهر داده‌ام! شوهرت بزرگ من در باره

دنیا و آخرتست.<sup>(۴)</sup>



از من است و من از اویم! خدایا او را از هر ناپاکی برکنار بدار! در پناه خدا! به خانه  
خدایا فاطمه

خود بروید. در بعض روایت‌ها چنین آمده است:

زن‌ها براه می‌افتند. اسماء دختر عمیس می‌ماند.

- تو کیستی؟ چرا نرفتی؟

نزد دخترت بمانم. چنین شبی دختر جوان باید زنی را در دسترس خود داشته  
- من باید

باشد. شاید بدو نیازی افتد.

اخیر این داستان را مؤلف کشف الغمه بهمین صورت آورده است. ابو نعیم اصفهانی  
قسمت

نوشتن شرح حال اسماء بنت عمیس آنرا نوشته است چنانکه نوشتیم جعفر بن ابی  
نیز هنگام

او اسماء بنت عمیس جزء نخستین دسته مهاجران حبشه‌اند<sup>(۶)</sup> وی هم‌راه  
طالب و زن

در سال هفتم هجرت هنگام فتح خیبر به مدینه بازگشت. هنگام بازگشت جعفر از  
شوهرش

(ص) فرمود بکدام یک از این دو شادمان باشم «فتح خیبر یا بازگشت جعفر»<sup>(۷)</sup>.  
حبشه پیغمبر

ممکن نیست بگوئیم اسماء شب عروسی فاطمه (ع) در مدینه بوده است. اگر روایت  
بنابر این

درست باشد و اگر روایت کنندگان در نوشتن نام دچار اشتباه نشده باشند، محتملاً  
در اصل

ذات النطاقین دختر ابو بکر و زن زبیر بن عوام بوده است. شگفت اینست که ابو  
این زن اسماء

نخست داستان هجرت اسماء را به حبشه و بازگشت او و مشاجره وی را با عمر بر  
نعیم خود

مهاجران حبشه امتیازی بیش از مهاجران مدینه دارند، آورده و بلافاصله داستان سر اینکه گفتگوی او را با پیغمبر در شب عروسی فاطمه نوشته است<sup>(۸)</sup>.

معاصر که کتابی بنام «فاطمه از گهواره تا گور»<sup>(۹)</sup> نوشته و کتاب او سه سال یکی از فاضلان بچاپ رسیده است، پس از آنکه با چنین مشکلات روبرو گردیده و پس از آنکه پیش در بیروت علمای پیشین را مبنی بر ناممکن بودن حضور اسماء بنت عمیس در این عروسی گفته‌های آورده است. گوید:

اینست که بگوئیم اسماء همان اسماء بنت عمیس است، لکن او پس از رفتن به «راه حل معقول چند بار به مکه آمده است. و چون مسافران بین این دو نقطه باید تنها عرض دریای حبشه سرخ را به پیمایند این کار چندان مشکل نیست»<sup>(۱۰)</sup>.

بزرگوار یک نکته مهم را فراموش کرده است، و آن اینکه وقایع تاریخی تابع فرض و این مؤلف اصولی و یا فقیه هنگام تعارض اخبار تا آنجا که ممکن باشد به جمع عرفی تصور ما نیست. اگر متوسل می‌شود، بخاطر این است که مدلول روایت اثر عملی دارد، یعنی بیان و یا جمع فقهاتی از احکام پنجگانه تکلیفی است و تا آنجا که ممکن باشد فقیه نباید دست از امارات کننده یکی بردارد.

جمعی را در داستان‌های تاریخی نمی‌توان پذیرفت. و بر فرض که بپذیریم لا اقل اما چنین داشته باشیم که اشاراتی و لو با جمال به رفت و آمد مکرر مهاجران مکه به حبشه

باید سندی  
می‌دانیم دسته‌ای از مهاجران حبشه پیش از هجرت، به مکه بازگشتند، و آن  
داشته باشد. ما  
بود که شنیدند و یا پیش خود تصور کردند، مردم مکه از مخالفت خود با پیغمبر  
هنگامی  
ابن هشام نام یک یک این مهاجران و تیره آنان را نوشته است. در هیچ  
دست‌برداشته‌اند.  
اشارتی به بازگشت جعفر بن ابی طالب و یا زن او اسماء بنت عمیس نیست.  
سندی کوچکترین

امروز مسافرت از حجاز به حبشه از راه پیمودن عرض دریای سرخ آسان باشد، دلیل  
آنگاه اگر  
که هزار و چهار صد سال پیش هم چنین آسان بوده است. کسانی که از بیم جان و یا  
نمی‌شود  
به کشوری بیگانه پناه بردند مانند بازرگان یا سیاحت پیشه‌ای نبودند که  
آزار جسمانی  
پیوسته از نقطه‌ای به نقطه دیگر می‌رود.

گذشته ما سندی از قرن دوم هجری در دست داریم که داستان هجرت اسماء بنت  
از اینها  
بتفصیل تمام نوشته است. این سند کتاب نسب قریش نوشته ابو عبد الله مصعب بن  
عمیس را  
مصعب زبیری است. کتاب مصعب جنبه تبلیغاتی ندارد. گزارشی دقیق است که از  
عبد الله بن  
روی روایتهای دست اول نوشته شده وی درباره اسماء چنین نویسد:

بن ابی طالب به حبشه رفت زن خود اسماء بنت عمیس را همراه خویش برد  
«چون جعفر  
حبشه، عبد الله، محمد و عون را برای او زاد. چند روز پس از زادن عبد الله برای

اسماء در  
نجاشی نیز فرزندی زاده شد، کس نزد جعفر فرستاد که:

-پسرت را چه نامیده‌اند؟

-عبد الله!

فرزند خود را عبد الله نامید، و اسماء شیر دادن او را بعهده گرفت و بدین جهت نزد  
نجاشی  
یافت، چون جعفر با مسافران دو کشتی عازم بازگشت شد، اسماء دختر عمیس  
نجاشی منزلتی  
را که در حبشه زاده بودند، با خود برداشت و به مدینه آمدند و در مدینه بودند تا  
و فرزندان  
به موته رفت و در آنجا شهید شد.<sup>(۱۱)</sup> این سند دیرینه‌ترین و در عین حال  
آنکه جعفر  
ماخذ درباره اسماء بنت عمیس است و ما می‌دانیم جعفر بسال هفتم هجرت پس  
روشن‌ترین  
از فتح خیبر بمدینه آمد.

هجرت جعفر جزء دومین دسته مهاجران، در سیره ابن هشام<sup>(۱۲)</sup> و انساب الاشراف  
نیز داستان  
بلاذری آمده است. بلاذری نویسد:

با زن خود اسماء بنت عمیس جزء دومین دسته بود و در حبشه ماند، ابو طالب در  
جعفر  
خود هزینه او را می‌فرستاد. سپس با گروهی از مسلمانان پس از فتح خیبر بمدینه  
زندگانی  
بازگشت.<sup>(۱۳)</sup>

را که حاضر بودن اسماء را در مکه بهنگام مرگ خدیجه و یا بودن او را در مدینه  
پس روایاتی  
فاطمه (ع) متذکراند، باید مبتنی بر تخلیط حادثه‌ها با یکدیگر و شبیه دانستن

بشب عروسی

با دیگری دانست. چنین اشتباهات در چنان گزارش ها فراوان دیده می شود.  
نام شخصی

از عروسی بدیدن دخترش می رود. درباره زن و شوهر دعا می کند. دیگر بار  
سه روز پس

علی (ع) را بر می شمارد و بخانه بر می گردد. اما چنان می نماید که دوری دختر را،  
فضیلت های

این مسافت کوتاه نمی تواند تحمل کند. سالهاست فاطمه شب و روز در کنارش بوده  
حتی در

بر آنکه دخترش بود، یاد خدیجه را برای او زنده نگاه میداشت. «چه کسی جای  
است. او علاوه

می گیرد؟! روزیکه مردم مرا دروغ گو خواندند مرا راستگو دانست. و هنگامی که همه  
خدیجه را

دین خدا را با ایمان و مال خود یاری کرد»<sup>(۱۴)</sup> می خواست یادگار خدیجه پیوسته  
مرا رها کردند

باشد، اما او اکنون همسر علی است و باید در خانه او بماند. اگر حجره ای نزدیک  
در کنارش

برای آنان آماده کند خاطرش آسوده خواهد بود، اما ممکن است مسلمانان مدینه  
خانه خود

خواست عروس و داماد را در حجره خود جای دهد. ولی این کاری  
در زحمت بیفتند، سرانجام

چه هم اکنون در خانه او دو زن (سوده و عایشه) بسر می برند. حارثه بن نعمان  
دشوار است

آگاه می شود و نزد پیغمبر می آید:

من همه بتو نزدیک است خود و هر چه دارم از آن توست. بخدا دوست تر دارم که  
-خانه های

مالم را بگیری تا آنها در دست من باقی بگذاری.

-خدا تو را پاداش بدهد.

از این روز فاطمه و علی به یکی از خانه‌های حارثه منتقل میشوند.<sup>(۱۵)</sup>

دوم هجرت و اند سال پس از آن برای پیغمبر و مسلمانان، سالهای سختی بود چه از  
سالهای

سیاسی و چه از جهت شرائط اجتماعی و اقتصادی. روزی که پیمان مدینه بسته  
جهت اوضاع

با آنکه از حقوق سیاسی و اجتماعی برخوردار بودند، بعلی که این کتاب تاب  
شد<sup>(۱۶)</sup>، یهودیان

ندارد،<sup>(۱۷)</sup> دشمنی خود را با پیغمبر آغاز کردند و تا آنجا پیش رفتند که به حکم  
تفصیل آنرا

به یکباره رابطه خود را با آنان بریدند. تغییر قبله از مسجد اقصی به خانه  
قرآن مسلمانان

آنانرا با پیغمبر بیشتر کرد. دسته دیگری نیز در یثرب بسر می بردند که زیر پوشش  
کعبه کینه

مسلمانی بزبان مسلمانان کار میکردند.

آنان عبد الله بن ابی بن ابی سلول بود. این عبد الله پیش از رسیدن پیغمبر به مدینه  
سرکرده

را در سر داشت و مقدمات ریاست او را نیز آماده کرده بودند لیکن  
سودای حکومت شهر

هجرت پیغمبر از مکه بدانجا او را از این بزرگی محروم ساخت.

و کسان او بظاهر مسلمان شدند و جانب پیغمبر را گرفتند، لیکن دل آنان با او نبود.  
عبد الله

شخص عبد الله که هر گاه فرصتی دست می داد ضربتی کاری باسلام و مسلمانان  
بخصوص

با عقب نشینی در جنگ احد عامل شکست مسلمانان گشت. حادثه رجیع و بئر  
می زد، چنانکه

نیز که در آن بیش از چهل تن از زبده مسلمانان به شهادت رسیدند، زبان دشمنان

معونه<sup>(۱۸)</sup> را

را دراز ساخت. و قبیله‌های دنیا طلب خود را بدشمنان اسلام بستند.

نیز دشوار بود، مسلمانان مدینه و انصار تا آنجا که می‌توانستند از همراهی با

شرایط اقتصادی

دریغ نمی‌کردند، بلکه با همه تنگدستی آنانرا بر خود مقدم میداشتند. اما مگر توان

مهاجران

کشاورز و کاسب خرده پا چه اندازه است؟ غنیمت‌های جنگی هم رقمی نبود که

مالی مثنی

را بر طرف کند و محمد (ص) که هدایت و ریاست این مردم را بعهدده داشت،

نیاز نو مسلمانان

خود و خویشاوندان و بستگان خود مقدم می‌داشت. اگر گشایشی در کار پیدا می‌شد

آنانرا بر

مهاجر و انصار بود. این درس را قرآن بدو و خاندانش آموخته است. اگر خدا را

حق مستمندان

باید لقمه را از گلوی خود ببرند و به گدایان، یتیمان و اسیران بخورانند بی

دوست می‌دارند

منتی نهند. و بدانند که این لقمه حق آن مستمندان است. حقی که خدا برای آنان

آنکه بر آنان

در مقابل پرداخت این حق نباید چشم پاداش و یا سپاس داشته باشند. پاداش

معین فرموده

را در جهان دیگر خواهند گرفت. روزیکه همه چهره‌ها ترش و در هم رفته است،

این کار نیک

چهرهٔ آنان شاداب و لبهای ایشان خندان خواهد بود.<sup>(۱۹)</sup>

که علی پسر عموی پیغمبر و فاطمه دختر او در انجام دادن این فرمان سزاوارتر از

مسلم است

آیه‌ها در خانهٔ آنان و بر آنان نازل شده است. در اجرای همین دستور اخلاقی

دیگران بودند. این

این زن و شوهر بیش از توان انسان معمولی بر خود سخت گرفتند. چهل سال پس از

بود که

که علی دیده از این جهان پر رنج فرو بست و بجوار رحمت پروردگار رفت، با

این تاریخ هنگامی

آخر زندگانی را در حکومت بر جهان اسلام بسر برده بود، فرزندش حسن (ع) در

آنکه پنجسال

خطبه خود او را چنین ستود: «مردم! دوش مردی بجوار خدا رفت که از پیشینیان

نخستین

او سبقت نگرفت و از پسینیان کسی بپای او نخواهد رسید. چون پیغمبر او را به

کسی بر

می فرستاد جبرئیل از سوی راست و میکائیل از سوی چپ او را نگهبان بودند تا

ماموریتی

از او بجا مانده هفتصد درم است» این سند نوشته ابن سعد در کتاب

پیروز برگردد. آنچه

الکبری و از قدیم ترین اسناد تاریخی و مورد استناد همه تاریخ نویسان است.

الطبقات

ربه اندلسی که در آغاز سده چهارم مرده و کتاب او در پایان سده سوم نوشته شده،

ابن عبد

مانده از او را سیصد درهم نوشته است<sup>(۲۱)</sup>.

بی انصافی است که کسی بگمان خود و یا برای گمراه ساختن مردمان ناآگاه، کتابی

بسیار

و بخواهد اسلام را از دیدگاه فلسفه بشناساند آنگاه باتکاء ترجمه ای غلط از ماخذی

بنویسد

و چند قرن پس از ابن سعد و ابن عبد ربه، علی را سرمایه دار زمان خود معرفی کند.

متاخر

انصافان که براهنمائی اندیشه کوتاه بین می خواهند هر حادثه ای را با تاویل های

این بی

و دور از ذهن و منطق علمی، بر دریافت های غلط خویش منطبق سازند، این رنج



نادرست

راهم بر خود هموار نمی‌کنند که نخست همه اسناد را بررسی نمایند آنگاه آنرا

مختصر

کنند و سپس با روشی که همه تاریخ‌نویسان بدان آشنا هستند درست را از

طبقه‌بندی

سازند. نمی‌توانند یا نمی‌خواهند خدا می‌داند «و من یضلل الله فماله من هاد»<sup>(۲۲)</sup>.

نادرست جدا

پی‌نوشتها:

دیگر کسان را برای خود می‌خواهند جز تو که خود را برای دیگر کسان می‌خواهی.

۱. همگان

(متن‌بی. دیوان ص ۱۹۰ ج ۳).

به نامه امیر المؤمنین علی علیه السلام به عثمان بن حنیف (نهج البلاغه ص ۵۰

۲. نگاه کنید

ج ۴).

۳. کشف الغمة ج ۱ ص ۳۶۳.

۴. همان کتاب ۳۵۱.

۵. حلیة الاولیاء ج ۲ ص ۷۵.

۶. رک. ابن هشام ج ۱ ص ۳۴۵ و ابن سعد ج ۸ ص ۲۰۵.

۷. ابن هشام ج ۳ ص ۴۱۴.

۸. حلیة الاولیاء ج ۲ ص ۷۴-۷۵.

۹. فاطمة الزهراء من المهد الى اللحد.

۱۰. ج ۲ ص ۲۰۴.

۱۱.نسب قریش ص ۸۱.

۱۲.ج ۱ ص ۳۴۵.

۱۳.ص ۱۹۸.

۱۴.بحار ج ۴۳ ص ۱۳۱ و رک ص ۲۱ این کتاب.

ج ۸ ص ۱۴ و رجوع شود به الاصابة ج ۸ ص ۱۵۸ بخش یک و الاخبار

۱۵.ابن سعد،طبقات

الموفقیات ص ۳۷۶.

۱۶.رجوع کنید به تحلیلی از تاریخ اسلام،از نویسندہ.ص ۳۹-۵۳.

۱۷.رجوع شود به تحلیلی از تاریخ اسلام نوشته مؤلف ص ۵۵.

حادثهٔ رجیع اینکه نمایندگانی از طائفه کنانه نزد پیغمبر آمدند،و از او خواستند،

۱۸.خلاصه

را به قبیلۀ آنان بفرستد تا احکام اسلام را بدیشان بیاموزند پیغمبر شش تن از

کسانی

را همراه آنان کرد،ولی آنان در موضعی بنام رجیع بر این شش تن حمله بردند،چهار

مسلمانان

و دو تن دیگر را به مشرکان مکه تسلیم کردند و آن دو تن در آنجا بکین کشتگان

تن را کشتند

بدر کشته شدند در حادثهٔ بئر معونه سی و هشت تن نمایندگان پیغمبر به شهادت

قریش در

رسیدند.

۱۹.سوردهٔ دهر آیات ۸-۱۱.

۲۰.الطبقات ج ۳ ص ۲۶.

۲۱.العقد الفرید ج ۵ ص ۱۰۳.

ولادت امام حسن (ع)

قرح فقد مس القوم قرح مثله» (قرآن کریم) رمضان سال سوم هجرت می‌رسد،  
«ان یمسسکم  
حسن (ع) خاطره شیرین پیروزیهای جنگ بدر را که در رمضان سال پیش  
ولادت فرزندش  
می‌سازد. اما روزهایی چند پس از این ولادت فرخنده، گرد اندوه شهر را  
رخ داد شیرین‌تر  
و مدینه بار دیگر مقابل هم ایستاده‌اند. قریش و ابو سفیان که نمی‌توانسته‌اند  
می‌پوشاند. مکه  
را در نبرد بدر تحمل کنند، با سپاهی گرداگرد مدینه را فرا گرفتند. این بار بر  
شکست خود  
گذشته مکه ضربه‌ای کاری به یثرب می‌زند، چرا؟ چون در جنگ بدر تمام توجه  
خلاف سال  
بخدا بود، لیکن در جنگ احد دسته‌ای از سپاهیان، خدا را فراموش کردند و بدنیا رو  
مسلمانان  
پیغمبر را کار نبستند، و در پی غنیمت رفتند و دشمن در کمینگاه به مسلمانان  
آوردند. گفته  
هم که با عبد الله بن ابی بودند، پیش از نبرد، میدان کارزار را رها کرده  
حمله برد، دسته‌ای  
خود بازگشتند. عبد الله از روز آمدن پیغمبر به مدینه از او دل خوش نداشت. چرا؟  
بخانه‌های  
شهر می‌خواستند او را به ریاست برگزینند. پس از آنکه بآرزوی خود نرسید، پیوسته  
چون مردم  
به دو روئی رفتار می‌کرد. در شورای جنگی احد نیز نظر او که گرفتن حالت دفاعی  
با پیغمبر  
شهر بود پذیرفته نشد بهر حال دسته‌ای در این جنگ بی‌خانمان و خانمان‌هایی بی  
در داخل

می شوند. زنان بی شوهر، فرزندان بی پدر می گردند. حمزه عموی پیغمبر (ص) سردار سرپرست

و هفتاد و چهار تن نو مسلمان دیگر به شهادت می رسند. این رقم چندان دلیر مسلمانان

چشمگیر نیست. اما برای مدینه نو مسلمان و برای مسلمانانی که میان دو گروه درشت و

یهود و منافقان زندگی می کنند ضایعه ای به بار آورده است، چندان دلخراش که متشکل

خدای بزرگ ضمن آیاتی آنان را تسلیت می دهد.

قرح فقد مس القوم قرح مثله و تلک الایام نداولها بین الناس... و لقد کنتم تمنون «ان یمسکم

الموت من قبل ان تلقوه فقد رایتموه و انتم تنظرون»<sup>(۱)</sup>. (آل عمران ۱۴۰-۱۴۳)

می دهند پدرش در جنگ آسیب دیده است. سنگی به چهره او رسیده و چهره اش به زهرا خبر

ساخته است. با دسته ای از زنان برمی خیزد. آب و خوردنی بر پشت خود بر می دارند، را خونین

می روند. زنان، مجروحان را آب می دهند و زخم های آنها را می بندند و فاطمه به رزمگاه

جراحت پدر را شست و شو می دهند.<sup>(۲)</sup>

نمی آید. پاره بوریائی را می سوزاند و خاکستر آن را بر زخم می نهد. تا جریان خون خون بند

<sup>(۳)</sup> شهادت این مسلمانان با ایمان و نیز شهادت حمزه بر پیغمبر و بر کسان او و بر قطع شود.

و بر همه مسلمانان سخت گران افتاد. واقدی نوشته است پیغمبر در مصیبت حمزه دختر او

و زهرا هم گریست<sup>(۴)</sup>. چون پیغمبر (ص) از رزمگاه برگشت و به طائفه بنی عبد گریان شد

شیون آنان را شنید و گفت: اما بر حمزه کسی نمی‌گرید<sup>(۵)</sup> معنی این  
الاشهل گذشت، بانگ  
بود که جای ناله و شیون نیست، گریه موجب شادی دشمن است و گرنه من هم باید  
سخن این  
حمزه گریان باشم. مردم مدینه چنین دانستند که پیغمبر از اینکه عمویش نوحه‌گر  
بر عمویم  
است. از این رو به ماتم داری حمزه برخاستند<sup>(۶)</sup> و چون پیغمبر شنید که آنان  
ندارد آزرده  
می‌کنند گفت: از آن سخن چنین قصدی نداشتم و آنان را سخت از نوحه‌گری منع  
چنین  
فرمود<sup>(۷)</sup>.

بیش از هفتاد تن سرباز پاکدل همهٔ مسلمانان را آزرده ساخت، اما سرزنش دشمنان  
شهادت  
دردآورتر بود. یهودیان زبان درازی را آغاز کردند. و مسلمانان را سرزنش  
(یهودیان، منافقان)  
که پیشوای شما اگر پیغمبر بود نباید شکستی چنین بر او وارد شود. منافقان هم  
می‌نمودند  
تا قبيله‌ها را از پیغمبر جدا کنند. رسول خدا با قرائت آیات قرآنی از یکسو و با  
می‌کوشیدند  
بازماندگان شهیدان از سوی دیگر، اثر این نفاق افکنی را می‌زدود. گاهگاه به خوابگاه  
دلجویی از  
می‌رفت و برای آنان از خدا آمرزش می‌خواست. دخترش نیز در این دلجوئی پابپای  
شهیدان  
پدر رفتار می‌کرد.

(ع) هر دو یا سه روز خود را به احد می‌رساند و بر مزار شهیدان  
واقدی نویسد: فاطمه  
می‌گریست و آنانرا دعا می‌کرد<sup>(۸)</sup>.

پی‌نوشتها:

بشما رسید بانان هم مانند آن رسید. روزگار چنین است آنرا از دست این

۱. اگر جراحی

آن می‌دهیم. پیش از این جنگ در آرزوی شهادت بودید. حال شهادت را که در

بدست

انتظارش بودید دیدید.

ص ۲۴۹. و رجوع کنید به انساب الاشراف ص ۳۲۴. واقعی شمار زنان را چهارده تن

۲. مغازی

نوشته است.

۳. مغازی ص ۲۵۰.

۴. همان کتاب ص ۲۹۰.

۵. ص ۳۱۵.

۶. ص ۳۱۷.

۷. ص ۳۱۷.

۸. ص ۳۱۳.

ولادت امام حسین (ع)

«و یؤثرون علی انفسهم و لو کان بهم خصاصة»<sup>(۱)</sup>

خاطره تلخ جنگ احد فراموش می‌شود. خانه‌های درهم ریخته از نو سر و سامان

اندک اندک

و زنان بی‌سرپرست بخانه شوی می‌روند. حمله‌های تعرضی بر فرصت جویان آغاز

می‌گیرد

می‌گردد. دسته‌های اعزامی بخارج مدینه، به پیروزی می‌رسند.

سال چهارم، ولادت حسین (ع) گرمی تازه‌ای بخانه‌ی علی می‌دهد و پس از این دو  
در شعبان  
فرزند زینب، ام کلثوم و محسن.

است نخست حسن را حرب نامیدند، اما پیغمبر فرمود نام او حسن است، سپس  
بلاذری نوشته  
و محسن را هر یک حرب نام گذاردند، لیکن پیغمبر فرمود می‌خواهم بنام فرزندان  
حسین  
(۲) اما در روایات اهل بیت آمده است که علی و فاطمه نامگذاری فرزندان خود را  
هارون باشند

بدان حضرت وا گذاشتند و او آنانرا بدین نامها: حسن و حسین و محسن نامید. (۳)

مالی مسلمانان تنگدست هم سر و صورتی گرفت. قبیله‌هایی که پس از شکست  
بتدریج وضع

جدا شده بودند، چون مقاومت مسلمانان و پیروزی‌های بعدی آنانرا دیدند، دو  
احد از پیغمبر

بریدند و رو به مدینه آوردند و یا لا اقل نسبت به مکه حالت بی طرفی گرفتند.  
باره از مکه

جنگی مختصر گشایشی در کارها پدید آورد. اما خانه‌ی دختر پیغمبر همچنان تهی  
غنیمت‌های

بود علی و زهرا زهد، قناعت، ایثار و حتی گرسنگی را شعار خود کرده بودند.  
و بی‌پیرایه

ابن شهر آشوب می‌نویسد: روزی علی فاطمه را گفت خوردنی چیزی داری؟

-نه بخدا سوگند دو روز است که خود و فرزندانم حسن و حسین گرسنه‌ایم!

-چرا بمن نگفتی؟

-از خدا شرم کردم چیزی از تو بخواهم که توانائی آماده کردن آنرا نداشته باشی.

خانه بیرون می‌رود. دیناری وام می‌گیرد. روزی گرم است. آفتاب سوزان همه جا را  
علی از

گرفته در آن هوای گرم مقدار پسر اسود را با حالتی آشفته می‌بیند.

-مقداد چه شده است؟ چرا در این هوای گرم بیرون از خانه ایستاده‌ای؟

-مرا از پاسخ دادن معذور بدار!

-نمی‌شود باید مرا خبر دهی!

چنین است، بدان که گرسنگی مرا از خانه بیرون کشانده است. دیگر نمی‌توانستم

-حال که

گریه فرزندانم را تحمل کنم.

نیز برای همین از خانه بیرون آمدم. این دینار را وام گرفته‌ام. اما تو را بر خود مقدم

-بخدا من

پول را به مقدار می‌دهد<sup>(۴)</sup>. در این مساوات دختر پیغمبر هم سهیم بود. بلکه گاه

می‌شمارم. آن

را بعهد می‌گرفت. یک روز و دو روز و یا سه روز خود و فرزندان او گرسنه بسر

سه‌م بیشتری

شوهر را آگاه نمی‌کرد، چون علی مطلع می‌شد می‌پرسید چرا بمن نگفتی

می‌بردند. فاطمه

بچه‌ها گرسنه هستند؟

-پدرم فرموده است، چیزی از علی نخواه مگر آنکه او خود برای تو آماده کند.<sup>(۵)</sup>

در روایت ابن شهر آشوب است که گفت:

حیا می‌کنم چیزی از تو بخواهم که بر فراهم آوردن آن توانائی نداشته باشی<sup>(۶)</sup>.

از خدا

که از علمای سنت و جماعت است و در چهار صد و سی هجری در گذشته و

ابو نعیم اصفهانی



وصف گزیدگان خدا بنام حلیة الاولیاء و طبقات الاصفیاء در چند مجلد نوشته فصلی  
کتابی در

(ع) اختصاص داده است. در ضمن این فصل باسناد خود از عمران بن حصین  
را به فاطمه

چنین می نویسد. روزی پیغمبر به من گفت:

-با من بدیدن فاطمه نمی آئی؟

-چرا. او با هم بخانه فاطمه رفتیم. پیغمبر رخصت خواست و دخترش اجازت داد.

-با کسی که همراه من است داخل شوم؟

-پدر بخدا جز عبائی ندارم.

-دخترم خودت را با آن عبا چنین و چنان بپوش (دستور پوشیدن داد).

-سربند ندارم! پیغمبر چادر کهنه ای را که بر دوش داشت پیش او افکند و گفت:

-با این چادر سرت را بپوش. -با هم بدرون حجره رفتیم.

-دخترم چطوری؟

-درد می کشم بعلاوه گرسنه هم هستم.

-راضی نیستی که سیده زنان جهان باشی؟

-پدر مریم دختر عمران؟ مگر او سیده زنان نیست؟

زنان عصر خود بود، تو سیده همه زنانی و شوهرت در دنیا و آخرت بزرگ است. <sup>(۷)</sup>  
-او سیده

که پیغمبر را تا خانه زهرا (ع) همراهی کرده و شاهد این ماجرا بوده، از تیره خزاعه  
این عمران

است که پس از جنگ خیبر مسلمان شد <sup>(۸)</sup> از روایت وی نکته بسیار مهمی دانسته  
و از کسانی

اینکه در این ملاقات که احتمالاً پس از فتح مکه و یا اندکی پیش از آنست، و وضع می‌شود، و آن مسلمانان تا حدی بهتر از پیش شده بود، باز خانواده پیغمبر در سختی بسر اقتصادی آنجا که دختر او برای پوشیدن خود جز عبائی ندارد و با پارچه‌ای که پدرش بدو می‌برده‌اند، تا می‌دهد سر خود را می‌پوشاند.

در آغاز فصلی که برای ترجمه دختر پیغمبر (ص) گشوده است، زهرا (ع) را چنین ابو نعیم می‌شناساند:

«زشتی و آفتهای این جهانرا دید و خود را از دنیا و آنچه در آنست برید»<sup>(۹)</sup>

بخانه دختر پیغمبر می‌رود. فاطمه (ع) چادری بر سر دارد که از چند جا پینه روزی سلمان بتعجب در آن چادر می‌نگرد و اندوهگین می‌شود. چرا باید چنین باشد؟ خورده است. سلمان پیشوای عرب و زن پسر عموی رهبر مسلمانان نیست؟ سلمان حق دارد، نزد خود مگر او دختر زندگانی اشراف زاده‌های ایران و شکوه و جلال چشمگیر آنان را دیده است. چنین بیندیشد. او چون فاطمه (ع) بدیدن پدر می‌رود می‌گوید:

از چادر وصله خورده من تعجب کرد. بخدا پنجسال است من در خانه علی بسر - پدر! سلمان پوست گوسفندی داریم که روزها شترمان را بر آن علف می‌خورانیم و شب روی می‌برم تنها آن می‌خوابیم<sup>(۱۰)</sup>.

در پوشاک و خوراک به حد اقل قناعت می‌کرد و بر خود سخت می‌گرفت کارهای  
او نه تنها  
نیز بعهده دیگری نمی‌گذاشت. از کشیدن آب تا روفتن خانه، دستاس کردن ذرت یا  
خانه را  
کودک، همه را خود بعهده می‌گرفت. گاه با یکدست دستاس می‌کرد و با  
گندم، نگاهداری  
دست دیگری طفلش را می‌خواباند.

به سند خود از علی (ع) روایت کند: روزی که زهرا را بزنی گرفتم فرش ما پوست  
ابن سعد  
بود که شب بر آن می‌خوابیدیم و روز شتر آبکش خود را بر آن علف می‌خوراندیم و  
گوسفندی  
جز این شتر خدمتگزاری نداشتیم<sup>(۱۱)</sup>.

خویشتن‌داری و زهد روزی پیغمبر بخانه او می‌رود گردنبندی را که علی از سهم  
با این همه  
خریده بود در گردن او می‌بیند می‌گوید: دخترم فریفته شدی که مردم می‌گویند  
خود (فیء)  
هستی! و لباس جباران بپوشی. فاطمه گردن بند را فروخت و با بهای آن بنده‌ای  
دختر محمد  
را آزاد کرد<sup>(۱۲)</sup>.

مردی از بنی سعد می‌گوید: می‌خواهی داستانی از خود و فاطمه را برای تو بگویم:  
علی به

کس در دیده پدر خود بود. او در خانه من چندان با مشک آب کشید، که  
فاطمه محبوب‌ترین  
در سینه وی جای گذاشت. و چندان دستاس کرد که کف دست او پینه بست. و  
بند مشک  
چندان خانه را روفت که جامه‌اش رنگ خاک گرفت<sup>(۱۳)</sup> و چندان...

گفتم چه می‌شود که از پدرت خادمی بخواهی تا اندکی در بر داشتن بار سنگین  
روزی بدو  
تو را یاری دهد؟ زهرا نزد پدر رفت اما شرمش آمد از او چیزی بخواهد. پیغمبر (ص)  
زندگی  
برای کاری نزد او آمده است. بامداد دیگر بخانه ما آمد. سلام کرد و ما خاموش  
دانست دخترش  
او چنین بود که سه بار سلام می‌گفت و اگر رخصت ورود نمی‌یافت برمی‌گشت. ما  
ماندیم عادت  
پاسخ گفتیم و از وی خواستیم تا به خانه در آید، بخانه آمد و نزد ما نشست و گفت:  
سلام او را

از پدرت چه می‌خواستی؟ من ترسیدم شاید وی آنچه را از او خواسته‌ام نگوید.  
-فاطمه! دیروز  
فاطمه این است، و او از سختی کار خانه رنج می‌برد، و این رنج بر جسم او اثر  
گفتم داستان  
است. از او خواستم نزد تو آید و خدمتکاری برای خود بخواهد. گفت آیا چیزی بشما  
گذاشته  
نیاموزم که از خدمتگزار بهتر است؟

خواب رفتید سی و سه بار خدا را تسبیح، و سی و سه بار حمد و سی و سه بار  
چون بجامه  
تکبیر بگویید<sup>(۱۴)</sup>.

سر از جامه خواب بیرون کرد و سه بار گفت از خدا و رسول راضی گشتم<sup>(۱۵)</sup>.  
فاطمه

در کتاب خود نوشته است پس از آنکه فاطمه از پدر درخواست خدمتکار کرد، در  
ابن سعد

قسم در حالیکه اصحاب صفه<sup>(۱۶)</sup> در گرسنگی بسر می‌برند من خدمتکاری  
پاسخ گفت بخدا

داد<sup>(۱۷)</sup> صدوق در امالی نویسد: که پیغمبر چون از سفری باز می‌گشت

بشما نخواهم  
فاطمه می‌رفت و مدتی دراز نزد او می‌نشست. در یکی از سفرهای پیغمبر، زهرا  
خست‌بیدار  
از نقره و گردن بند و گوشواره‌ای برای خود فراهم آورده و پرده‌ای بدر خانه آویخته  
دستبندی  
به عادت همیشگی بخانه‌ی وی رفت و پس از توقیفی کوتاه ناخرسندانه بیرون آمد و  
بود. پدرش  
نهاد. طولی نکشید که فرستاده‌ی فاطمه با دستبند و گوشواره‌ها و پرده نزد  
روی به مسجد  
آمد و گفت: دخترم می‌گوید این زیورها را بفروش و در راه خدا صرف کن. پیغمبر  
پیغمبر  
گفت: پدرش فدای او باد آنچه باید بکند کرد. دنیا برای محمد و آل محمد نیست<sup>(۱۸)</sup>.  
چنین صفات عالی انسانی را در او میدید و تربیت اسلامی را در کردار و رفتار و  
پدرش چون  
مشاهده می‌کرد خوشحال می‌شد. او را می‌ستود و درباره‌ی او دعای خیر می‌گفت و  
گفتار او  
منزلت و رتبت او را به مسلمانان نشان دهد می‌گفت: «فاطمه پاره‌ی تن من است  
برای اینکه  
را بیآزارد مرا آزرده است»<sup>(۱۹)</sup> و گاه شدت محبت خود را بدو، با برخاستن و بوسه بر  
کسی که او  
او زدن نشان می‌داد<sup>(۲۰)</sup>. چون از سفری برمی‌گشت نخست دو رکعت نماز در مسجد  
سر و دست  
دیدن فاطمه می‌رفت سپس از زنان خود دیدن می‌کرد<sup>(۲۱)</sup> اما برای آنکه دیگران  
می‌خواند، و  
این محبت تنها عطوفت پدری نیست، و او فاطمه را بخاطر دارا بودن صفاتی  
بداند سرچشمه  
والا مقام چون او انتظار می‌رود دوست می‌دارد، آنجا که باید، وی را به وظیفه  
که از زنی

که بر عهده دارد متوجه می‌ساخت و پاداش او را به لطف پروردگار و رسیدن به سنگینی  
آن جهان حوالت می‌فرمود. روزی بدیدن او آمد چون دخترش را دید با یکدست  
نعمت‌های  
می‌کند و با دست دیگر فرزندش را شیر می‌دهد گفت دخترم تلخی دنیا را بچش تا  
دستاس  
در آخرت شیرین کام باشی. زهرا در پاسخ می‌گفت:

نعمت‌های او سپاس می‌گویم. و پدرش می‌گوید خدا به من وعده داده است که مرا  
-خدا را بر  
بخشد که خشنود شوم: <sup>(۲۲)</sup> پدرش انجام کارهای درون خانه را بعهده او گذاشت و  
چندان عطا  
کارهای بیرون از خانه را بعهده شوهرش.

پی‌نوشتها:

۱. و در عین تنگدستی، (دیگران) را بر خود برمی‌گزینند (الحشر: ۹).
۲. انساب الاشراف ص ۴۰۴ و فاطمة الزهرا ص ۴.
۳. رجوع شود به ارشاد مفید ج ۲ ص ۳ و ص ۲۴.
۴. کشف الغمة ج ۱ ص ۴۶۹ (تا پایان حدیث).
۵. بحار ج ۴۳ ص ۳۱ از تفسیر عیاشی.
۶. مناقب ج ۱ ص ۴۶۹.
۷. الاولیاء ج ۲ ص ۴۲ و رجوع به بحار ج ۴۳ ص ۳۷ و مناقب ابن شهر آشوب ج ۳ ص  
حلیة  
۳۲۳ و الاستیعاب ص ۷۵ شود.
۸. رجوع شود به الاصابه ج ۵ ص ۲۶. و الاعلام زرکلی ج ۵ ص ۲۳۲.

۹. حلیة الاولیاء و طبقات الاصفیاء ج ۲ ص ۳۹.

۱۰. بحار ج ۸۸.

۱۱. طبقات ج ۸ ص ۱۴.

۱۲. بحار ج ۴۳ ص ۲۷.

۱۳. مسند احمد ج ۲ ص ۳۲۹.

۱۴. درباره تسبیحات و شمار آن در جای دیگر بحث شده است.

۱۵. بحار ص ۸۲ و رجوع به مسند احمد ج ۲ ص ۳۹ و ۱۰۵ شود.

۱۶. طبقات ج ۸ ص ۱۶.

صفه، یا اصحاب الصفة، گروهی از مسلمانان سابق در اسلام و یاران گزیده پیغمبر  
۱۷. اصحاب

ذر، عمار یاسر، بلال که در سایه پوشی از مسجد می خفتند و در نهایت  
بودند. چون: سلمان، ابو  
عسرت بسر می بردند.

۴۳ ص ۲۰ و نگاه کنید به مناقب ج ۲ ص ۴۷۱ و رجوع کنید به مسند احمد حدیث  
۱۸. بحار ج  
۴۷۲۷.

ص ۸۱ و بلاذری ص ۴۰۳ و صحیح بخاری باب فضائل اصحاب النبی ج ۵ ص ۲۶ و  
۱۹. بحار  
مآخذ دیگر.

۲۰. مناقب ج ۳ ص ۳۳۳ و مآخذ دیگر.

۲۱. الاستیعاب ص ۷۵۰.

۲۲. تفسیر مجمع البیان ج ۵ ص ۵۰۵.

آیا بین زن و شوهر کدورتی روی داده

«فی قلوبهم مرض فزادهم الله مرضا»<sup>(۱)</sup>

شیعی و سنی به چند حدیث برمی‌خوریم. این حدیث‌ها نشان می‌دهد که گاهی در روایت‌های و شوهرش کدورتی پدید می‌گشته است، تا آنجا که برای داوری نزد پیغمبر میان فاطمه می‌رفته‌اند.

است روزی علی (ع) به فاطمه تندی کرد<sup>(۲)</sup> زهرا گفت بخدا شکایت تو را به ابن سعد نوشته کرد. سپس براه افتاد و علی (ع) نیز بدنبال او بخانه پیغمبر رفت و جائی ایستاد پیغمبر خواهم (ع) را می‌شنید. زهرا از خشونت و سختگیری علی بر خود، به پدر شکایت کرد. که آواز زهرا پیغمبر در پاسخ او گفت:

نباید انتظار داشته باشد، کاری را که شوهرش می‌خواهد انجام ندهد، و با «دختر کم! زن نافرمانی او، شوهر خاموش بماند».

به زهرا گفتم بخدا پس از این چیزی که ترا ناخوش آید نخواهم کرد<sup>(۳)</sup>. ابن علی (ع) گوید: من حجر نوشته است:

(ع) و فاطمه (ع) گفتگوئی شد. پیغمبر برای اصلاح بخانه ایشان رفت و برون آمد میان علی با چهره‌ای گرفته بخانه آنان رفتی و با چهره‌ای شادمان بیرون آمدی؟ فرمود میان بدو گفتند دو کس را که دوسترین مردمان نزد من بودند آشتی دادم<sup>(۴)</sup>.



این دسته روایت‌ها، علی بن عیسی اربلی از گفته‌ی علی علیه السلام چنین نویسد:  
در مقابل

شب عروسی زهرا بمن گفت با همسرت به لطف و مدارا رفتار کن! که او پاره‌تن من  
پیغمبر  
است.

را بیازارد مرا آزرده است. سپس فرمود شما را بخدا می‌سپارم. بخدا سوگند تا فاطمه  
هر که او  
او را بخشم نیاوردم. او نیز کاری نکرد که مرا به خشم آرد. هر گاه باو می‌نگریستم غم  
زنده بود  
و اندوه من بر طرف می‌شد<sup>(۵)</sup>.

بسیار طبیعی است که بین صمیمی‌ترین دوستان گاهگاه کدورتی پیش آید، اما از  
هر چند  
شیعی علی علیه السلام و فاطمه (ع) دارای مقام عصمت‌اند، و نسبت اختلاف  
نظر اعتقادات  
تا بدان درجه که کار بداوری پیغمبر بکشد با چنان مقام سازگار نخواهد بود.  
بین آنان، آنهم

برای همین است که مجلسی از گفته‌ی صدوق نویسد:

نزد من درست نیست، چه روش آنان با یکدیگر چنان نبوده است که میان ایشان  
که این خبر  
رنجشی رخ دهد تا نیاز به میانجی افتد<sup>(۶)</sup>.

روی داده‌ائی که نوشته‌اند فاطمه (ع) را از علی رنجاند، داستان خواستگاری علی از  
و از جمله  
دختر ابو جهل است. این رویداد از گفته مسور بن مخرمه چنین آمده: علی (ع) از  
جویریه  
جهل خواستگاری کرد. فاطمه (ع) شنید و نزد پیغمبر (ص) رفت و گفت کسان تو  
دختر ابو

تو جانب دختران خود را رعایت نمی‌کنی<sup>(۷)</sup> علی از دختر ابو جهل خواستگاری  
می‌پندارند  
کرده است!

برخاست، و به مسجد آمد و چون از تشهد فارغ شد، شنیدم که می‌گفت: دختر خود  
رسول الله  
العاص بن ربیع دادم و با من براستی رفتار کرد. فاطمه پارهٔ تن من است آنچه او را  
را به ابو  
آید دوست نمی‌دارم. بخدا سوگند دختر رسول خدا با دختر دشمن خدا نزدیک کس  
ناخوش  
شد و علی ترک خواستگاری کرد<sup>(۸)</sup>. این روایت که جز مسلم و بخاری یک دو تن  
جمع نخواهد  
در کتاب خود آورده‌اند بی‌گمان دروغ است. چه گذشته از ضعف سند الفاظ حدیث  
دیگر آنرا  
مضمون آنرا تکذیب می‌کند.

آنکه می‌گوید پیغمبر گفت ابو العاص بن ربیع بمن راست گفت. مفهوم مخالف جمله  
نخست  
که علی (العیاذ باللله) بمن دروغ گفته، در صورتیکه قبلاً هیچگونه گفتگوئی با علی  
اینست  
و علی (ع) در ضمن عقد فاطمه (ع) تعهدی به پیغمبر نسپرده بود تا خلاف آن  
بمیان نیامده  
پدید شود.

می‌گوید: دختر رسول خدا با دختر دشمن او نزدیک کس جمع نخواهد شد. ظاهر  
دوم اینکه  
اینست که هنگام گلهٔ رسول خدا، ابو جهل زنده بوده است. در صورتیکه ابو جهل در  
عبارت  
سال دوم هجری در جنگ بدر کشته شد و تولد مسور چنانکه خواهیم نوشت در ذو

رمضان  
الحجه سال دوم است.

این حادثه پس از کشته شدن ابو جهل و در سال های پس از جنگ بدر بوده  
و اگر بگوئیم  
رسول خدا و دختر دشمن خدا نزد یک کس جمع نخواهد شد» معنی  
است، عبارت «دختر  
داشت. چه شرک ابو جهل که سالها پیش به کیفر خود رسیده از نظر فقه اسلام  
نخواهد  
در سرنوشت دختر او ندارد. سوم حادثه ای چنین مهم که پیغمبر شکوه از آن را در  
تائیری  
در جمع اصحاب خود بیان می دارد باید از طریق های متعدد نقل شود و به حد تواتر  
مسجد و  
و یا لا اقل شیوع رسد، نه آنکه راوی آن تنها مسور بن مخرمه باشد.

مسور بن مخرمه دو سال پس از هجرت پیغمبر بمدینه، در مکه متولد شد. پس از دو  
چهارم  
سال هشتم با پدر خود به مدینه آمد و هنگام رحلت رسول اکرم هشت ساله بود. در  
الحجه  
سال شصت و چهارم هجری در محاصره مکه از جانب حصین بن نمیر، بر اثر سنگی  
ربیع الاول  
بدو رسید در گذشت<sup>(۹)</sup> ابن حجر نیز ولادت او را دو سال پس از هجرت نوشته  
که از منجنيق  
جمله بر این سخن متفقند. سپس در باره حدیث او که گوید «از پیغمبر شنیدم  
است و گوید  
محتلم بودم» نویسد که بعقیده بعضی این صیغه از ماده حلم بکسر حاء است یعنی  
حالیکه  
عادل بودم و حدیث را ضبط می کردم<sup>(۱۰)</sup>. و منافاتی با کودک بودن او ندارد.

را که در باره برداشتن سنگ و افتادن شلوار وی از او آورده‌اند، نشان می‌دهد که  
و نیز داستانی  
پیغمبر کودکی بوده و طاقت برداشتن سنگ را نداشته است. بنابر این نقل وی  
وی در زندگانی  
در مورد روایت خواستگاری علی (ع) از دختر ابو جهل خالی از اعتبار است.  
این جمله باید افزود این است که علمای پیشین هنگام بررسی اخبار بیشتر به نقل  
آنچه بر  
کمتر به نقد آن از نظر درایت پرداخته‌اند. و اگر به نقد حدیث پرداخته‌اند از  
روایت و  
است که بدانند گذشتگان، این راویان را براستگویی و درست کرداری ستوده‌اند یا  
نجهت بوده  
شناخته باشند آنچه را روایت کرده‌اند پذیرفته‌اند. اما یک نکته را نباید نادانسته  
نه. اگر راستگو  
آن اینکه کسی یا کسانی که حدیث‌هایی بر می‌سازند و میان مردمان شایع می‌کنند.  
گذاشت و  
را رعایت می‌کنند. تا چنان باشد که بتوان پذیرفت. اینجاست که جز از توجه به  
همه جانب‌ها  
خارجی را نیز از نظر دور نداشت. این داستان حدیث‌سازی از ربع  
علم الحدیث باید، قرینه‌های  
دوم قرن اول هجری آغاز شد، و تا نزدیک دو قرن ادامه داشت.  
هفتاد سال حکومت اموی و در فاصله بیش از صد سال از حکومت عباسی (یعنی تا  
در طول  
و ضبط اسناد در کتابها) دشمنان علی (ع) تا آنجا که توانستند در نکوهش او،  
دوره ثبت  
است که حدیث‌هایی هم جعل کنند تا نشان دهد مردم نه تنها در  
حدیث ساختند. طبیعی  
از علی ناخشنود بودند، نزدیکترین کسان وی درون خانه هم از او رضایت نداشت.  
بیرون خانه

بر فرض درست بودن این حدیث‌ها منقصتی، در آن نمی‌بینیم. آنها هم انسان‌اند و هر  
هر چند  
انسان در حالتهای مختلف بسر می‌برد.

ساختگی چنانکه نوشتیم در کتاب محدثان ساده‌دل نوشته می‌شود و از آن  
این حدیث‌های  
به کتابهای کسانی منتقل می‌شود که به گمان خود می‌خواهند تاریخ اسلام را از  
کتابها  
بنویسند بنابر این طبیعی است که در کتاب «امیل دورمنگام» بخوانیم: علی پس  
دیدگاه علمی  
با فاطمه پناه به مسجد می‌برد و در آنجا می‌خوابید. پسر عمویش به سر وقت او  
از مشاجرۀ  
می‌رفت. او را اندرز می‌گفت و با زنش آشتی می‌داد<sup>(۱)</sup>.

اینها سندهائی است که دستاویز اینگونه تاریخ نویسان شده است و چنانکه نوشتیم  
بهر حال  
ندارد. هر چند بر فرض درست بودن بعض این روایت‌ها باز هم نثار زود گذر زن و  
پایه‌ای استوار  
شوهر طبیعی آدمی است و گردی بر دامن مکارم اخلاق آن بزرگواران نمی‌افشاند.  
پی‌نوشتها:

۱. بقره: ۱۰.

۲. کان فی علی علی فاطمة شدة.

۳. طبقات ج ۳ ص ۱۶.

۴. الاصابه ج ۸ ص ۱۶۰. و رجوع شود به بحار ص ۱۴۶.

۵. كشف الغمه ج ۱ ص ۳۶۳. بحار ص ۱۳۳-۱۳۴ ج ۴۳.

۶. بحار ص ۱۴۶-۱۴۷.

۷. برای دخترانت به غضب نمی آیی (ترجمه تحت اللفظی).

بخاری ج ۵ باب ذکر اصهار النبی ص ۲۸ و نیز نگاه کنید به نسب قریش ص ۳۱۲ و  
۸. صحیح

الاصابه ص ۴۳ جزء هشتم و ص ۷۳ جزء ۵.

۹. الاستیعاب ص ۲۶۱ ج ۱.

۱۰. الاصابه ص ۹۹ جزء ششم.

۱۱. حیات محمد. (ترجمه عربی) ص ۱۹۹. الغدیر ج ۳ ص ۱۷.

عبادت دختر پیغمبر

«و الذین یبیتون لربهم سجدا و قیاما»<sup>(۱)</sup>

همچنانکه در زندگی زناشوئی نمونه بود، در اطاعت پروردگار نیز نمونه بود. هر

دختر پیغمبر

زندگانی زناشوئی چون بر اساس پرهیزگاری و سازش باشد خود طاعت خداست.

چند که

از طاعت پروردگار، نماز بردن و روی بدرگاه خدا آوردنست. هنگامی که از کارهای

مقصودم

می یافت به عبادت می پرداخت، به نماز، تضرع، و دعا بدرگاه خدا، دعا برای دیگران

خانه فراغت

نه برای خود.

امام صادق از پدران خویش از حسن بن علی روایت کند:

جمعه را تا بامداد در محراب عبادت می ایستاد و چون دست بدعا برمی داشت

مادرم شبهای

و زنان با ایمان را دعا می کرد، اما درباره خود چیزی نمی گفت. روزی بدو گفتم:

مردان

-مادر! چرا برای خود نیز مانند دیگران دعای خیر نمی‌کنی؟ گفت:

مقدم است<sup>(۲)</sup>. تسبیح‌هایی که بنام تسبیحات فاطمه (ع) شهرت یافته و در

-فرزندم همسایه

معتبر شیعه و سنی و دیگر اسناد روایت شده<sup>(۳)</sup> نزد همه معروف است. و آنانکه خود

کتاب‌های

سنت می‌دانند، این تسبیح‌ها را پس از هر نماز می‌خوانند: «سی و چهار بار الله اکبر،

را ملزم به

سی و سه بار سبحان الله و سی و سه بار الحمد لله»<sup>(۴)</sup>.

بن طاوس در اقبال دعاهائی از او روایت کرده است که پس از نمازهای ظهر، عصر،

نیز سید

و نماز بامداد بطور مرتب می‌خوانده است. همچنین دعاهای دیگری نیز از او نقل

مغرب، عشا

که در مورد پاره‌ای گرفتاری‌ها خوانده می‌شود. کسانی که خود را موظف به

شده است

خواندن ادعیه و ادای مستحبات می‌دانند، بدین دعاها آشنائی دارند.

پی‌نوشتها:

آنانکه برای پروردگارشان، در سجده و برپا، شب زنده‌داری می‌کنند. (الفرقان: ۶۴).

۱. و

۲. کشف الغمة ۱ ص ۴۶۸.

۳. بحار ص ۸۲ و رجوع به مسند احمد ج ۲ ص ۳۹ و ۱۰۵ شود.

روایات، شمار این تسبیحات بصورت دیگر آمده. آنچه نوشته شد فتوای مشهور

۴. در بعض

است.

فدک در اختیار پیغمبر

«و آت ذا القربی حقه»<sup>(۱)</sup>

آخرین تلاش مکه برابر مدینه و برابر دین خدا و حکومت اسلام بود. ابو سفیان  
جنگ احزاب  
فراوان توانست قبیله‌های پراکنده و حتی یهودیان را با خود همراه سازد. ده هزار تن  
با کوشش  
گرد مدینه را فرا گرفت. شمار مسلمانان برابر نیروی دشمن اندک بوده است، اما آنجا  
سپاهی  
ایمان بکار رود، لشکر شیطان خواهد گریخت. مهاجمان بدون آنکه اندک توفیقی  
که قدرت  
یابند به سوی مکه عقب‌نشینی کردند.

قریش مسلم شد که نیروی اسلام نابود شدنی نیست، اما ابو سفیان و یک دو تن  
تقریباً برای  
دیگر که خویش را در آستانه ورشکستگی می‌دیدند بخود وعده می‌دادند که این  
بازرگان  
شکست را سال دیگر جبران کنند.

مهاجمان مدینه را رها کردند پیغمبر به سر وقت عهدشکنان رفت-یهودیان بنی  
پس از آنکه  
هم کیفر پیمان شکنی با مسلمانان و همکاری با قریش را دیدند<sup>(۲)</sup>. سال بعد  
قریظه-آنان  
با هزار و پانصد تن از مسلمانان عازم مکه گشت. قریش در سرزمینهای نزدیک به  
پیغمبر (ص)  
راه را بروی گرفتند و او را از رفتن به مکه باز داشتند. گفتگو در گرفت و سرانجام  
حرم سر  
بین دو طرف بسته شد. که پیغمبر (ص) این سال بمکه نرود، لیکن سال دیگر شهر  
معاهده‌ای  
روز در اختیار او و پیروان او قرار دهند تا خانه را زیارت کند. تنی چند از یاران  
مکه راسه



تنها ظاهر کار را می‌دیدند، آزرده شدند و بر آشفتند، چون اهمیت این عهدنامه که پیغمبر که آنرا فتح آشکارا خوانده است در آنروزها از نظر آنان پوشیده بود. اما سیاستمداران قرآن کریم دانستند که از این پس مدینه سیادت عرب را بدست خواهد گرفت. و قریش باسلام و قریش آن زبانی نتوانند رسانند، بدین جهت عمرو بن عاص و خالد بن ولید پیش از فتح مکه پیمبر مدینه رساندند و مسلمان شدند. چون مشرکان مکه در موضعی که حدیبیه نام خود را به راه را بر پیغمبر گرفتند و پیمان آشتی در آنجا بسته شد، این آشتی بنام صلح داشت، سر حدیبیه معروفست.

پس از پیمان صلح حدیبیه، پیغمبر با گروهی از مسلمانان برای زیارت خانه کعبه یکسال این سفر مردم این شهر، حشمت پیغمبر و حرمت او را در دیده مسلمانان از نزدیک رفتند در دیدند.

پیمان بود که سران قبیله‌ها دانستند قریش دیگر دارای چنان قدرت افسانه‌ای پس از این که شنیدند آخرین پایگاه مقاومت یهودیان (خیبر) هم پس از محاصره چند نیست. بخصوص شده‌اند و زمین‌های آنان طبق قانون اسلام میان جنگ جویان تقسیم گردیده روزه تسلیم هفتم در تاریخ نظامی اسلام سالی سرنوشت‌ساز است. اثر پیروزی مسلمانان در است. سال نبرد خیبر بدیده آنان که مسلمان نبودند از خود پیروزی مهمتر می‌نمود.

خیبر دهکده‌ای آبادان بود که «فدک» نام داشت. مردم این دهکده همینکه پایان در نزدیکی

خیبر را دیدند، با پیغمبر آشتی کردند که نیمی از این دهکده از آن او باشد، و کار قلعه‌های

خود باقی بمانند. مصالحه بدین صورت انجام گرفت<sup>(۳)</sup> و چون سربازان آنان در مزرعه‌های

فتح این دهکده شرکت نداشتند بحکم قرآن<sup>(۴)</sup> فدک خالصه پیغمبر گردید. رسول مسلمان در

در آمد این زمین را به مستمندان بنی هاشم می‌داد سپس آنرا به دختر خود خدا (ص)

فاطمه (ع) بخشید.

محدثان و مفسران ذیل آیه «و آت ذا القربی حقه»<sup>(۵)</sup> نوشته‌اند چون این آیه نازل گروهی از

شده پیغمبر فدک را به فاطمه بخشید<sup>(۶)</sup>

پیمان آشتی که میان پیغمبر و قریش در حدیبیه نوشته شد، هر یک از قبیله‌ها آزاد بموجب

مدینه باشند یا با مکه. و طبعاً هر دو طرف قرارداد و متعهد بودند از هم پیمان‌های بودند با

کنند. قبیله بکر خود را به قریش و خزاعه خود را به پیغمبر ملحق ساخت. پس از خود حمایت

پیغمبر ماه جمادی الاولی و رجب را در مدینه ماند. در این هنگام خبر رسید که جنگ موته

از بنی بکر بر خزاعه حمله برده است، و قریش هم پیمانان خود را یاری کرده‌اند. این تیره‌ای

عملاً قرار داد حدیبیه را نقض می‌کرد. ابو سفیان دانست قریش با یاری بنو بکر پیش آمد

را مرتکب شده است، بدین رو خود را به مدینه رساند، شاید بتواند پیمان را برای اشتباه بزرگی

تجدید کند. چون به مدینه آمد نخست به خانه دختر خود ام حبیبه زن پیغمبر  
مدتی درازتر  
و چون خواست بر روی فرش او بنشیند ام حبیبه فرش را بر چید. ابو سفیان گفت:  
رفت

- برای چه چنین کاری کردی؟

- تو کافر ناپاکی و نباید روی فرش پیغمبر بنشینی؟

- دخترم در نبودن من بد خو شده‌ای!

ابو بکر و عمر، رفت تا آنان میانجی وی شوند، لیکن از ایشان نیز پاسخ رد شنید.  
سپس نزد  
به خانه علی (ع) رفت. فاطمه (ع) در خانه حضور داشت و حسن (ع) کودکی بود که  
سرانجام  
از علی خواست تا نزد پیغمبر رود و درباره او سخن گوید. علی گفت  
پیش او می‌خرامید. نخست  
پیغمبر تصمیمی را گرفته است و من نمی‌توانم بخلاف اراده او با وی سخنی بگویم.  
ابو سفیان رو به فاطمه کرد و گفت:

باین پسرت بگوئی که میان مردم میانجی شود و تا پایان روزگار سید  
- دختر محمد! می‌توانی  
عرب گردد؟

- زهرا پاسخ داد:

پسر من بدان حد نرسیده است که در چنین کارها، آنها هم بر خلاف رضای پیغمبر  
- بخدا  
مداخله کند<sup>(۷)</sup>.

سخن این بود که پدرم آنچه می‌کند و می‌گوید حکم خداست، نه بخواهش نفس و  
معنی این

و آنجا که حکم خدا در میان آید، عاطفه پدر و فرزندى نباید دخالتى داشته باشد.  
اراده خویش  
ابو سفیان مایوس بمکه بازگشت.

پی نوشتها:

۱. حق خویشاوند را بدو ده. (الروم: ۳۸) .

۲. رجوع به تحلیلى از تاریخ اسلام بخش یک ص ۷۳ به بعد شود.

۳. یاقوت. معجم البلدان. ذیل فدک.

۴. سوره حشر آیه ۵۹.

۵. سوره روم آیه ۳۸.

ج ۴ ص ۱۷۷، تفسیر تبیان ج ۸ ص ۲۲۸ و رجوع به مناقب ج ۱ ص ۴۷۶ شود.  
۶. در المنشور

۷. ابن هشام ج ۴ ص ۱۳. و رجوع شود به طبرى ج ۳ ص ۲۴-۱۶۲۳

فتح مکه

«و قل جاء الحق و زهق الباطل»<sup>(۱)</sup>

فتح خیبر گذشت. وقت آن رسید که قریش و مکه حشمت اسلام را به بینند. قریش  
یکسال از

کار دیده و با بصیرت بودند. اگر بی مقاومت تسلیم می شدند و مسلمانی را  
مردانی

برای آینده اسلام مایه و عدتی بودند. پیغمبر در ماه رمضان سال هشتم هجرت با  
می پذیرفتند

شمار آنرا ده هزار تن نوشته اند روانه مکه گردید، اما برای آنکه جاسوسان به قریش  
سپاهی که

خود را پوشیده داشت. در مر الظهران، عباس عموی پیغمبر دانست که این

خبر ندهند، مقصد  
سر وقت مکه می‌رود. پیش خود پنداشت پیغمبر (ص) که آنهمه از قریش آزار دید،  
سپاه به  
پی انتقام است و با در آمدن چنین سپاه انبوه به مکه، این شهر زیر و زبر خواهد شد.  
اکنون در

برون خیمه خود در جستجوی کسی بر آمد که حال مردم شهر را از او بپرسند. ابو  
شب هنگام  
را که برای خبر جوئی بیرون آمده بود می‌بیند و حقیقت حال را بدو می‌گوید. او را در  
سفیان  
می‌گیرد و نزد پیغمبر می‌برد. فردای آن روز لشکر اسلام وارد مکه می‌شود. مسجد  
پناه خود  
ابو سفیان پناه جا اعلام می‌شود. مکه سر سخت پس از بیست سال جنگ افروزی  
الحرام و خانه  
و کینه توزی تسلیم می‌گردد.

از بیم بر خود لرزانند که کیفر آنهمه آزار و کشتار مسلمانان را چگونه خواهند دید،  
سران قوم  
لیکن از پیغمبر رحمت جز رحمت چه انتظاری می‌توان داشت؟  
بروید! همهٔ تان را آزاد کردم.

آن خود خواهان خود بین طلقاء (آزاد شدگان) لقب گرفتند. قریش خوار شد، قدرت  
از آن روز  
نظامی مکه که سالها دیدهٔ قبیله‌ها را خیره کرده بود در هم شکست. از آن همه  
مالی و نیروی  
هیبت و شکوه جز افسانه و افسونی بر جای نماند.

فتح بود که مهتر هر قبیله کوشید زودتر خود را به مدینه رساند و فرمانبرداری  
پس از این  
خویش را به محمد (ص) اعلام دارد.

اسلام سال نهم هجری را «سنة الوفود»<sup>(۲)</sup> نامیده‌اند، یعنی سالی که نمایندگان در تاریخ پذیرفتن اسلام نزد پیغمبر آمدند. در این مدت آن مقدار احکام جزائی، سیاسی و قبیله‌ها برای و اقتصادی که مردم بدان نیازمند بودند، تشریح شده بود. حال باید یکبار دیگر اجتماعی قدرت نیروی مسلمانان را به بیند، نیز باید فریضه حج به مردم آموخته شود. و آخرین قریش که قریش پیش از اسلام بخود داده است از میان برود و مهمتر آنکه تکلیف آینده امتیازهای اسلام روشن گردد.

پی‌نوشتها:

۱. الاسراء: (۸) .

۲. سال آمدن نمایندگان.

حجة الوداع

«بلغ ما انزل الیک من ربک»<sup>(۱)</sup>

هجرت فرا می‌رسد. پیغمبر (ص) با انبوهی از مسلمانان که شمار آنان را بین نود تا سال دهم هزار نوشته‌اند روانه مکه شد. در این زیارت آداب حج را به مردم آموخت. آنچه یکصد و بیست از طواف و قربانی و دیگر کارها انجام می‌دادند نسخ فرمود. امتیازهای را که رابت پرستان این عبادت خاص خود ساخته بود برداشت. به مسلمانان تعلیم داد در خانه خدا تنها قریش در را عبادت کنند و همه مردم برابر خدا یکسانند و کسی بر دیگری برتری ندارد. ضمن باید خدا

خود به مردم چنین گفت: مردم! جز خدا را پرستید! همگی فرزندان آدمید و  
خطبه معروف  
است. پس هیچیک بر دیگری مزیتی ندارد قریش و جز قریش، مردم! خون و مال  
آدم از خاک  
شما برای همیشه بر یکدیگر حرامست تا روزی که خدای خود را ملاقات کنید.  
در منزل حجه<sup>(۲)</sup> آنجا که کاروانها از هم جدا می‌شود، آخرین مأموریت خود را  
هنگام بازگشت  
انجام داد:

دو چیز را میان شما می‌گذارم. اگر این دو را از دست ندهید، هیچگاه گمراه  
-مردم! من  
شد. این دو چیز کتاب خدا و اهل بیت من است. مردم! من بر هر کس ولایت دارم  
نخواهید  
اوست. این داستان را بیش از صد تن از صحابه پیغمبر و صدها دیگر از تابعین و  
علی مولای  
و علمای بزرگ مذاهب مختلف اسلامی در روایات و در کتاب‌های خود آورده‌اند.  
محدثان  
به تفصیل در مجلد اول الغدیر و جزء نخست از منهج دوم عبقات الانوار، نوشته میر  
اسناد آن  
دیگر کتاب‌ها موجود است. نیز در سلسله این کتابها در جای خود، از آن سخن  
حامد حسین، و  
خواهد رفت.

پیغمبر از سفر باز می‌گردد. دیری نمی‌گذرد که خبری ناگوار بدخترش می‌دهد:  
هر سال یکبار قرآن را بر من می‌خواند و امسال آنرا دو بار بر من خواند.  
-دخترم! جبرئیل

-پدر! معنی این چیست؟

-پندارم امسال آخرین سال زندگانی من است.

سخت می خورد، افسرده می شود، اشک در چشمانش حلقه می بندد و پدرش گفتار  
زهرا تکانی  
خود را با این جمله تمام می کند:

کس از خاندان من هستی که به پدرت خواهی پیوست. و لبخندی بر  
- و تو دخترم! نخستین  
نقش می بندد. حاضران سبب آن اشک و لبخند را می پرسند ولی زهرا چندی پس از  
لبان زهرا  
آنروز پاسخ آنرا می دهد. (۳)

پس از مرگ پدر چه اندازه بر او دشوار بود که از شنیدن خبر مرگ خود آن چنان  
زندگانی  
شادمان گشت که لبخند زد؟  
آری! زهرا طاققت جدائی پدر را ندارد.

همین روزهاست که پیام خدائی بدو رسیده است: «تو می میری دیگر مردمان هم  
گویا در  
می میرند» (۴)

محمد نیز مانند دیگر پیامبرانست که پیش از او آمدند و رفتند. «به گورستان بقیع  
مردم

مردگان از خدا آمرزش می خواهد. همه اینها نشانه هائی است که از حادثه ای  
می رود برای  
می دهد. سرانجام آن روز شوم فرا می رسد، و فاجعه دردناک واقع می شود. پیغمبر  
ناگوار خبر  
عایشه می رود. از درد سر می نالد! او مردی نیست که تسلیم بیماری گردد. دریای پر  
بخانه

که بیست و سه سال آرام نداشته است چگونه از جنبش بایستد؟ هنوز درس هائی  
تلاطمی  
که مردم آنرا نیاموخته اند. در حالیکه دستی بگردن فضل بن عباس و دستی



مانده است

بن-ابی طالب (ع) دارد، پای کشان خود را به مسجد می‌رساند. برای شهیدان احد  
بگردن علی  
از خدا آمرزش می‌خواهد.

سپس چنین می‌گوید:

خدا یکی از بندگان خویش را میان دنیا و آخرت مخیر کرد و او آخرت را برگزید.  
باید هر چه زودتر به ماموریتی که دارد برود! اکنون وقتی است که هر کس  
لشکر اسامه  
دارد بگیرد. اگر تازیانه‌ای بر پشت یکی از شما زده‌ام برخیزد و پشت مرا تازیانه بزند.  
حقی بر من  
و کینه‌توزی خونگرفته‌ام. بدانید دوست‌ترین شما نزد من کسی است که اگر  
من با دشمنی  
من دارد آنرا بگیرد یا مرا حلال کند، تا چون خدا را دیدار کنم خاطر من آسوده باشد.  
حقی بر

درخواست کردن کافی نیست. باید چند بار درخواست کنم. از منبر فرود می‌آید  
می‌بینم یکبار  
را با مردم می‌گزارد دوباره به منبر می‌رود. همان تقاضا را مکرر می‌کند. مردی  
نماز ظهر  
برمی‌خیزد: ای پیغمبر خدا من سه درهم از تو طلبکارم.

-فضل! سه درهم باین مرد بده.

اگر حق کسی پیش کسی است آنرا بدهد. نگوید این برای من رسوائی است. رسوائی  
-مردم

این جهان آسان‌تر از رسوائی آن جهان است. مردی برخاست و گفت:

-ای پیغمبر خدا من سه درهم در مال خدا خیانت کرده‌ام.

-چرا چنین کردی.

-بآن نیازمند بودم.

و سه درهم از او بگیر! مردم! هر کس گمان دارد حقی بر گردن اوست برخیزد و  
-فضل! برخیز  
بگوید.

-مردی برخاست و گفت:

-ای پیغمبر خدا، من دروغگو، بد زبان، بسیار خواب هستم.

-پروردگارا، راستگوئی و ایمان نصیب او کن و خواب او را بختیار او بگذار!

مردی دیگر برمی خیزد:

-ای پیغمبر خدا من مردی دروغگو و منافق هستم. کار زشتی نمانده که نکرده‌ام.

عمر بدو می گوید:

خود را رسوا کردی، و پیغمبر به عمر می گوید:

-پسر خطاب رسوائی دنیا آسان تر از رسوائی آخرت است<sup>(۵)</sup>.

بخانه باز می گردد در بستر می افتد. چگونه چنین چیزی ممکن است؟ محمد (ص)

از مسجد

پدرش را شبها در حضور پروردگار بر پا دیده است. این شب بیداری و

و بستر خواب؟ فاطمه

خدا از او خواسته بود. قم اللیل الاقلیلا. <sup>(۶)</sup> باید کمتر بخوابد و بیشتر بایستد. شب

راز و نیاز را

معمولی مایه آسایش است، نه برای او. مردان سرنوشت ساز باید همیشه بر پا

برای مردم

بایستند. خانه آسایش آنها این جهان نیست:

الآخرة نجعلها للذين لا يريدون علواً في الأرض ولا فساداً والعاقبة للمتقين»<sup>(۷)</sup>  
«تلك الدار

مردی چون محمد (ص) شب و روز باید همچون موج در حرکت باشد.

راتا آنجا بر خود بار کرد که دیگر بار کلام خدا به دلداریش شتافت. ما انزلنا عليك  
این ریاضت  
القرآن لتشقى .<sup>(۸)</sup>

مرد که سرمشق کوشش و نمونه تحرک و جنبش است باید چنین در بستر بیفتد؟  
چرا این

می خواهند پیغمبر محبوب آنان مانند همیشه به مسجد آید. با آنان نماز  
همه نگرانند. همه

را تعلیم دهد و پند بیاموزد. مدینه و مردم آن دهسال است با این پیغمبر خو  
گزارد و آنها

بود که ریشه خونریزی، دشمنی و کینه تیزی را از این شهر بر کند. او بود که آنانرا با  
گرفته اند. او

ساخت. او بود که آنانرا در دیده عرب و مهمتر از همه در چشم قریش و ساکنان  
یکدیگر برادر

ساخت. او باید برخیزد و همچنان دست مهربانی خود را بر سر پیر و جوان و  
مکه ارجمند

کودک این شهر بکشد.

پی نوشتها:

۱. آنچه از پروردگارت بتو فرو فرستاده شد بمردم برسان (المائدة: ۶۷) .

است بر چهار منزلی مدینه و میقات گاه مردم مصر و شام بوده است. در اینجا  
۲. دهی بوده

کاروانها از یکدیگر جدا می شد و هر یک بسوئی می رفت.

۳. طبقات ج ۸ ص ۱۷. طبری ج ۳ ص ۱۱۴. بحار از کشف الغمه ص ۵۱.

۴. الزمر: ۳۰.

۵. طبری ج ۴ ص ۱۸۰۱-۱۸۰۳.

۶. (المزمل: ۲)

۷. (القصص ۸۳).

۸. (طه: ۲).

مرگ پیغمبر

«و ما محمد الا رسول قد خلت من قبله الرسل»<sup>(۱)</sup>

از درون خانه عایشه شیونی برمی خیزد. پیغمبر خدا بدیدار خدا رفت! این خبر چون ناگهان

بر سر مردم فرود می آید. پیغمبر مرده است. در آن لحظه های پر اضطراب و در میان صاعقه

موج گریه و آه و افسوس ناگهان فریادی سهمگین بگوش می رسد:

است! دروغ می گویند! محمد نمرده است! او نمی میرد! آنکه چنین سخنی  
-نه! هرگز! دروغ

منافق است! او بدیدار خدا رفت! او چون عیسی مسیح است که با آسمان عروج کرد! او  
می گوید

بن عمران است که چهل شب در کوه طور بسر برد! بخدا هر کسی بگوید محمد  
چون موسی

مرده، دست و پای او را می برم<sup>(۲)</sup>.

-عمر چه می گوئی؟ این حرفها چیست؟

-ابو بکر! تو هم می خواهی بگوئی محمد مرده؟

کلام پروردگار را فراموش کرده‌ای که خطاب بدو می‌فرماید. «تو می‌میری  
- آری او مرده! مگر  
و دیگران هم می‌میرند»<sup>(۳)</sup>.

- مثل اینکه برای نخستین بارست این آیه را می‌شنوم. حالا چه باید کرد؟  
عدی و عویم بن ساعده می‌گویند سعد بن عباده با کسان خود به سقیفه رفته‌اند تا  
- معن بن  
پیغمبر را بگزینند. ممکن است انصار با سعد بیعت کنند و از ما پیش بیفتند. معن  
جانشین  
آغاز شده و شاید خدا آنرا بوسیله من بخواباند<sup>(۴)</sup> تا دیر نشده باید به سقیفه  
می‌گویید فتنه‌ای  
برویم.

کس محمد را می‌پرستد بداند او مرد و دیگر زنده نخواهد شد! هر کس خدای  
مردم! هر  
محمد را می‌پرستد بداند او زنده است و هیچگاه نخواهد مرد!  
بطرف سقیفه بنی ساعده:

بنی ساعده چه گذشت؟، داستانی است که در کتاب زندگانی علی (ع) از آن سخن  
در سقیفه  
است که فراوان خوانده‌اید و یا شنیده‌اید. داستانی شگفت انگیز! مردمی  
خواهد رفت. داستانی  
آن سقف فراهم آمدند چه گفتند و چه شنیدند، همه آشنایان بتاریخ اسلام می‌دانند.  
که در زیر  
است که پس از گذشت چهارده قرن هنوز آثار آن در جهان اسلام باقی است. چرا  
حادثه‌ای  
کردند؟ بارها خوانده‌اید و یا شنیده‌اید: بیم تفرقه مسلمانان می‌رفت. سخن قهرمان  
چنین  
این بود که فتنه‌ای آغاز شده و ممکن است خدا بدست او این فتنه را بخواباند. اما اگر

داستان  
ساعتی چند می پائیدند و آنانرا هم که در خانه عایشه می گریستند، بدان جمع  
روزی یا  
چه می شد؟ آیا فتنه تا آن حد نزدیک شده بود که نمی بایست یک روز هم صبر کرد؟  
می خواندند  
خدا می داند. ممکن است تاریخ هم بداند.

پی نوشتها:

جز پیغمبری نیست که پیش از او پیامبران بودند (آل عمران: ۱۴۴) ۲. طبری ج ۴  
۱. و محمد

ص ۱۸۱۵-۱۸۱۶ و رجوع کنید به ابن کثیر ج ۵ ص ۳۴۲.

۳. الزمر: ۳۰.

۴. عقد الفرید ج ۵ ص ۱۰.

هجوم بخانه پیغمبر

ان محلی منها محل القطب من الرحی» (علی علیه السلام) خانه عایشه ماتم کده  
«و انه لیعلم  
(ع)، فاطمه، عباس، زبیر، فرزندان فاطمه حسن، حسین دختران او زینب و ام کلثوم  
است. علی

بهمکاری اسماء بنت عمیس مشغول شست و شوی پیغمبر است. در آن  
اشک می ریزند. علی

دردناک بر آن جمع کوچک چه گذشته است؟ خدا می داند. کار شستشوی بدن  
لحظه های

پیغمبر تمام شده یا نشده، بانگی بگوش می رسد: الله اکبر.

علی به عباس:

-عمو. معنی این تکبیر چیست؟

اینست که آنچه نباید بشود شد<sup>(۱)</sup>. دیری نمی‌گذرد که بیرون حجره عایشه همهمه  
-معنی آن

و فریادی بگوش می‌رسد. فریاد هر لحظه رساتر می‌شود:

بیائید! بیرون بیائید! و گرنه همه‌تان را آتش می‌زنیم! دختر پیغمبر بدر حجره می‌رود.  
-بیرون

آنجا با عمر روبرو می‌شود که آتشی در دست دارد. -عمر! چه شده؟ چه خبر است؟  
در

-علی، عباس و بنی هاشم باید به مسجد بیایند و با خلیفه پیغمبر بیعت کنند!

مسلمانان هم اکنون درون خانه عایشه بالای جسد پیغمبر نشسته است.  
-کدام خلیفه؟ امام

لحظه امام مسلمانان ابو بکر است. مردم در سقیفه بنی ساعده با او بیعت کردند. بنی  
-از این

هاشم هم باید با او بیعت کنند.

-و اگر نیایند؟.

هر که در او هست آتش خواهم زد مگر آنکه شما هم آنچه مسلمانان پذیرفته‌اند به  
خانه را با  
پذیرید.

-عمر. می‌خواهی خانه ما را آتش بزنی؟

-آری<sup>(۲)</sup>.

بهمین صورت بین دختر پیغمبر و صحابی بزرگ و مهاجر و سابق در اسلام  
-این گفتگو

صورت گرفته است؟ یا نه خدا می‌داند.

که مشغول نوشتن این داستان هستم، کتاب ابن عبد ربه اندلسی (عقد الفرید) و اکنون

بلاذری را پیش چشم دارم داستان را چنانکه نوشته شد از آن دو کتاب نقل انساب الاشراف

بعید و بلکه ناممکن می‌نماید چنین داستانی را بدین صورت هواخواهان شیعه می‌کنم. بسیار

سیاسی موافق آنان ساخته باشند، چه دوستداران شیعه در سده‌های نخستین یا دسته‌های

نداشته و در اقلیت بسر می‌برده‌اند. چنانکه می‌بینیم این گزارش در سندهای اسلام نیروئی

هم منعکس شده است، بدین ترتیب احتمال جعل در آن نمی‌رود. در کتابهای مغرب اسلامی

مطالبی از همین دست، ملایم‌تر یا سخت‌تر، دیده می‌شود. طبری نویسد: انصار گفتند دیگر نیز

بیعت نمی‌کنیم. عمر بن خطاب به خانه‌ی علی (ع) رفت، طلحه و زبیر و گروهی از ما جز با علی

در آنجا بودند. گفت بخدا قسم اگر برای بیعت با ابو بکر بیرون نیاید شما را آتش مهاجران

با شمشیر کشیده بیرون آمد پایش لغزید و برو در افتاد مردم بر سر او ریختند خواهم زد. زبیر

و او را گرفتند.<sup>(۳)</sup>

در آن روز چرا چنین گفتگوهائی بین یاران پیغمبر در گرفت؟ اینان کسانی بودند که راستی

سخت‌بیری دین خدا آمدند. بارها جان خود را بر کف نهاده بکام دشمن رفتند. چه در روزهای

شد که بزودی چنین بجان هم افتادند؟.

پیغمبر چه گناهی کرده بودند که باید آنانرا آتش زد. بر فرض که داستان غدیر علی و خانواده



فرض که بگوئیم پیغمبر کسی را بجانشینی نگمارده است، بر فرض که بر  
درست نباشد، بر  
انتخاب سقیفه ایرادی نگیرند، سر پیچی از بیعت در اسلام سابقه داشت-بیعت  
مقدمات  
خلیفه گناه کبیره نیست. حکم فقهی سند می خواهد. سند این حکم چه بوده است؟  
نکردن با  
را که از اسامه رسیده است مدرک اجتهاد خود قرار داده بودند. لینهین رجال  
آیا این حدیث  
عن ترک الجماعة اولاً حرفن بیوتهم<sup>(۴)</sup>

روایت از جهت متن و سند، آیا این حدیث بر آن جمع قابل انطباق است؟  
بر فرض درست بودن  
این حدیث را محدثان در باب صلوة آورده اند.

تخلف از نماز جماعت است. از اینها گذشته آنهمه شتاب در برگزیدن خلیفه برای  
پس مقصود  
چه بود؟ و از آن شگفت تر، آن گفتگو و ستیز که میان مهاجر و انصار در گرفت چرا؟  
واقعه جحفه را نمی دانستند یا نمی پذیرفتند؟ آیا می توان گفت از صد هزار تن مردم  
آیا انصار  
که در جحفه گرد آمدند و حدیث غدیر را شنیدند هیچیک از مردم مدینه نبود، و این  
یا بیشتر  
خبر به تیره اوس و خزرج نرسید؟.

جحفه سه ماه نمی گذشت. رئیس تیره خزرج که خود و کسان او صمیمانه اسلام و  
از اجتماع  
رایاری کردند، چرا در آن روز خواهان ریاست شدند؟ و چرا به مصالحه با قریش  
پیغمبر اسلام  
و گفتند از ما امیری و از شما امیری؟ مگر امارت مسلمانان را چون ریاست قبیله  
تن در دادند  
می دانستند؟.

مسلمانان غمخوار امت و دین، نخست به شستشو و خاک سپردن پیغمبر نپرداختند؟  
چرا این  
گفتیم می ترسیدند فتنه برخیزد. ابو سفیان در کمین بود. ولی چرا از بنی هاشم  
شاید چنانکه  
آن جمع نخواندند؟ آیا ابو سفیان و توطئه او برای اسلام آن اندازه خطرناک بود که  
کسی را در  
هم نباید از آن غفلت کرد؟ ابو سفیان در آن روز که بود؟ حاکم دهکده کوچک  
چند ساعت  
اوس، خزرج مهاجران و تیره های هاشمی و بنی تمیم و بنی عدی و دسته های دیگر  
نجران؟ اگر  
می شدند، ابو سفیان و تیره امیه چکاری از پیش می بردند؟ و چه می توانستند  
با هم یکدست  
بیم آن می رفت که اگر امیر مسلمانان بزودی انتخاب نشود پیش آمد ناگواری  
بکنند؟ هیچ! آیا  
داد؟ در طول چهارده قرن یا اندکی کمتر صدها بار این پرسش ها مطرح شده و  
رخ خواهد  
داده اند چنانکه در جای دیگر نوشته ام این پاسخ ها بیشتر بر پایه مغلوب ساختن  
بدان پاسخ ها  
میدان مناظره است، نه برای روشن ساختن حقیقت. بنظر می رسد در آنروز کسانی  
حریف در  
در این اندیشه بودند که چگونه باید هر چه زودتر حاکم را برگزینند و کمتر بدین  
بیشتر  
که حکومت چگونه باید اداره شود<sup>(۵)</sup> و به تعبیر دیگر از دو پایه ای که اسلام بر  
می اندیشیدند  
است (دین و حکومت) بیشتر به پایه حکومت تکیه داشتند. گویا آنان پیش خود  
آن استوار  
استدلال می کردند: چون تکلیف حکومت مرکزی معین شد و حاکم قدرت را بدست  
چنین  
دیگر کارها نیز درست خواهد شد. درست است و ما می بینیم چون مدینه توانست

گرفت

را تامین کند، در مقابل مرتدان ایستاد. و آنانرا سر جای خود نشاند. و پس از فرو

وحدت خود

آشوب داخلی آماده کشور گشائی گردید. ولی آیا اصل حکومت و انتخاب زمامدار را

نشاندن

دین جدا ساخت؟ بخصوص که شارع اسلام خود این اصل را تثبیت کرده باشد؟ بهر

می توان از

به چهارده قرن بر این حادثه می گذرد. آنان که در آن روز چنان راهی را پیش پای

حال نزدیک

مسلمانان نهادند، غم دین داشتند یا بیم فرو ریختن حکومت را نمی دانم.

هر دو را داشتند و شاید پیش خود چنین می اندیشیدند که اگر شخصیتی برجسته،

شاید غم

از خاندان پیغمبر، آن اندازه تمکن یابد که گروهی را راضی نگاهدارد ممکن

عالم پرهیزگار، و

قدرت حاکم تزلزلی پدید آید. این اشارت کوتاه که در تاریخ طبری آمده باز گوینده

است، در

چنین حقیقتی است:

رحلت دختر پیغمبر چون علی (ع) دید مردم از او روی گرداندند، با ابو بکر بیعت

«پس از

چنانکه فرزند علی گفته است «مردم بنده دنیايند... چون آزمایش شوند، دینداران

کرد»<sup>(۶)</sup> آری

اندک خواهند بود.»

در جای دیگر نوشته ام، من نمی خواهم عاطفه گروهی از مسلمانان جریحه دار شود،

چنانکه

خود را در کاری داخل کنم که دسته ای از مسلمانان برای خاطر دین یا دنیا خود

نمی خواهم

آوردند.<sup>(۷)</sup> آنان نزد پروردگار خویش رفته اند، و حسابشان با اوست. اگر غم دین

را در آن در  
و از آن کردارها و رفتارها خدا را می‌خواسته‌اند، پروردگار بهترین داورست. اما سخن  
داشته‌اند

سخنی بسیار پر معنی است که «در اسلام در هیچ زمان هیچ شمشیری چون  
شهرستانی  
که بخاطر امامت کشیده شد بر بنیاد دین آهیخته نگردید.»<sup>(۸)</sup> باز در جای دیگر  
شمشیری  
که اگر نسل بعد و نسل‌های دیگر، در اخلاص و فداکاری همپایه مهاجران و انصار  
نوشته‌ام  
بودند امروز تاریخ مسلمانان بگونه دیگری نوشته می‌شد.

پی‌نوشتها:

۱. انساب الاشراف ص ۵۸۲.

۲. عقد الفرید ج ۵ ص ۱۲ انساب الاشراف ص ۵۸۶.

۳. طبری ج ۴ ص ۱۸۱۸.

۴. (کنز العمال. صلوة حدیث ۲۶۷۲).

۵. تحلیلی از تاریخ اسلام. بخش یک ص ۹۱.

۶. طبری ج ۴ ص ۱۸۲۵.

۷. پس از پنجاه سال ص ۳۰ چاپ دوم.

سیف فی الاسلام علی قاعدة دینیة مثل ما سل علی الامامة فی کل زمان» (الملل و  
۸. «ما سل

النحل ص ۱۶ ج ۱).

تصرف فدک از جانب حکومت

«بلی کانت فی ایدینا فدک من کل ما اظلتہ السماء»<sup>(۱)</sup>

از این ماجرا نگذشته بود که حادثه دیگری رخ داد: دهکده فدک ملک شخصی  
روزی چند  
در دست دختر پیغمبر بماند! حاکم مسلمانان بمقتضای رای و اجتهاد خود نظر  
نیست و نباید  
بعنوان (فیء) در تصرف پیغمبر بود، جزء بیت المال مسلمانان است و اکنون باید  
می دهد: آنچه  
دست خلیفه باشد. بدین جهت عاملان فاطمه (ع) را از دهکده فدک بیرون رانده اند.  
در

نوشتیم، چون با نیروی نظامی گرفته نشد، و مردم آن با پیغمبر آشتی کردند،  
فدک چنانکه  
او بحساب می آمد. وی نخست در آمد این مستغل را بمصرف مستمندان بنی هاشم،  
خالصه  
دختران، داماد کردن پسران آنان، و مصرف های دیگر می رسانید. سپس آنرا  
شوی دادن  
فاطمه داد<sup>(۲)</sup> اکنون خلیفه چنین تشخیص داده است که پیغمبر بعنوان رئیس  
بدخترش  
در آن مال تصرف می کرده است، نه بعنوان مالک. پس حالا هم حق تصرف در آن با  
مسلمانان  
با دختر پیغمبر. فاطمه (ع) ناچار نزد ابو بکر رفت و گفتگویی چنین میان آنان  
حاکم است، نه  
رخ داد:

- ابو بکر! وقتی تو بمیری ارث تو به چه کسی می رسد؟

- زنان و فرزندانم!

- چه شده است که حالا تو وارث پیغمبری نه ما؟

- دختر پیغمبر! پدرت درهم و دیناری زر و سیم بجا گذاشته!

- اما سهم ما از خیبر و صدقه ما از فدک چه می شود؟

شنیدم که «من تا زنده هستم در این زمین تصرف خواهم کرد و چون مردم مال  
-از قدرت  
همه مسلمانان خواهد بود»<sup>(۳)</sup>.

-ولی پیغمبر در زندگانی خود این مزرعه را به من بخشیده است!  
-گواهی داری؟

-آری. شوهرم علی (ع)<sup>(۴)</sup> و ام ایمن گواهی می دهند.

پیغمبر می دانی که ام ایمن زن است و گواهی او کامل نیست. باید زنی دیگر هم  
-دختر  
گواهی دهد.

یا مردی را گواه بیاوری.

و بدین ترتیب فدک بتصرف حکومت در آمد.

بهمین صورت پایان یافته؟ آیا پیغمبر فدک را بدخترش بخشیده است؟ آیا راویان  
آیا گفتگو

امیه و عباسیان و گروههای دیگر تا آنجا که توانسته اند، داستان را شاخ و برگ  
عصر بنی

نساخته و عبارت های حدیث را افزون و کم نکرده اند؟ چنانکه بارها نوشته ام  
نداده اند. حدیث ها

و یا دگرگون ساختن متن روایت ها در آن دوره ها کاری رایج بوده است. نقادان  
روایت سازی

روایت های ساخته شده را افزون از چهار صد هزار نوشته اند<sup>(۵)</sup> اینجاست که برای  
حدیث شمار

دریافت حقیقت باید از قرینه های خارجی کمک گرفت.

در طول دویست سال پس از این واقعه، فدک چند بار دست بدست گشته است.  
ما می دانیم

تیول مروان بن حکم کرد<sup>(۶)</sup> و بقولی معاویه آنرا تیول مروان ساخت<sup>(۷)</sup> و همچنان تا عثمان آنرا پایان حکومت امویان این مزرعه در دست آنان می‌بود.

بن عبد العزیز به خلافت رسید گفت: فدک از آن پیغمبر بود. خود به قدر نیاز از آن چون عمر و مانده را به مستمندان بنی هاشم می‌بخشید، و یا هزینه عروسی آنان می‌کرد. برمی‌داشت پیغمبر فاطمه از ابو بکر خواست فدک را بدو دهد وی نپذیرفت. عمر نیز چون ابو پس از مرگ رفتار کرد. گواه باشید. من در آمد فدک را به مصرفی که داشته است می‌رسانم<sup>(۸)</sup>. بکر

دویست و ده هجری مامون فدک را به فرزندان فاطمه (ع) برگرداند. فرمانی که از در سال جانب او به قثم بن جعفر عامل مدینه نوشته شده چنین است:

از روی دیانت، و بحکم منصب خلافت، و بخاطر خویشاوندی با رسول خدا امیر المؤمنین علیه و سلم، از دیگر مسلمانان به پیروی سنت پیغمبر، و اجرای امر او، و پرداخت صلی الله صدقات جاری به مستحقان و گیرندگان آن سزاوارترست. خدا امیر المؤمنین را عطایا، و توفیق دهد و از لغزش باز دارد. و او را بکاری که موجب قربت اوست و دارد. (ص) فدک را به فاطمه دختر خود صدقه داد. این واگذاری در زمان پیغمبر امری رسول خدا بود، و خاندان پیغمبر در آن اختلافی نداشتند. فاطمه تا زنده بود حق خود را آشکار و شناخته المؤمنین لازم دید فدک را به ورثه فاطمه برگرداند، و آنرا بایشان تسلیم مطالبه می‌کرد. امیر

با اقامت حق و عدالت، و با تنفیذ امر رسول خدا و اجرای صدقه او به پیغمبر تقرب  
نمایند، و  
المؤمنین دستور داد این فرمان را در دیوان‌ها ثبت کنند و به عاملان وی در شهرها  
جوید. امیر  
گاه پس از آنکه رسول خدا از جهان رفت، رسم چنین بوده است که در موسم (ایام  
بنویسند. هر  
حج) در جمع مسلمانان اعلام می‌کرده‌اند:

صدقه‌ای یا بینه‌ای یا عده‌ای دارد سخن او را بشنوید و به پذیرید، فاطمه رضی الله  
هر کس  
است که گفته‌اش او درباره آنچه پیغمبر برای او قرار داده است تصدیق شود. امیر  
عنها سزاوارتر  
به مولای خود مبارک طبری می‌نویسد، فدک را هر چه هست و با همه حقوقی که  
المؤمنین  
است، و هر چند برده که در آن کار می‌کند، و هر مقدار غله که درآمد آن می‌باشد،  
بدان منسوب  
و نیز دیگر متعلقات آن به ورثه فاطمه دختر پیغمبر برگرداند.

تولیت فدک را به محمد بن یحیی بن حسین بن زید بن علی بن حسین بن  
امیر المؤمنین  
ابی طالب و محمد بن عبد الله بن حسن بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب  
علی بن  
در آمد آنرا به مستحقان آن برسانند. توقم بن جعفر! از دستور امیر المؤمنین و  
می‌دهد، تا  
که خدا ویرا بدان ملزم ساخت، و توفیقی که در تقرب خود و پیغمبر خود نصیب او  
طاعتی  
باش و کسان خود را نیز از آن آگاه ساز. و محمد بن یحیی و محمد بن عبد الله را  
فرمود، آگاه  
طبری بگمار. و آنانرا در کار افزون کردن محصول فدک و آبادانی نمودن آن یاری  
بجای مبارک



الله. روز چهارشنبه دوم ذو القعدة سال دویست و ده.<sup>(۹)</sup> دعبل خزاعی شاعر شیعی  
کن ان شاء

مشهور قرن دوم و نیمه اول قرن سوم در این باره گفته است:

اصبح وجه الزمان قد ضحکا×برد مامون هاشم فدکا<sup>(۱۰)</sup>

در فرمان مامون جمله‌ای می‌بینیم که اهمیتی فراوان دارد:

فدک به فاطمه (ع) در زمان پیغمبر امری آشکار و شناخته بوده است. و خاندان  
«واگذاری

پیغمبر در آن اختلافی نداشته‌اند»

در آغاز قرن سوم هجری یکصد سال پیش از مرگ طبری و یکصد و سی سال  
این فرمان

مرگ بلاذری نوشته شده. فرمان خلیفه‌ای است به مامور خود، یعنی فرمانی رسمی و  
پیش از

است. از مضمون آن جمله که در فرمان آمده است، چنین فهمیده می‌شود که  
سندی دولتی

روزهای نخستین پس از مرگ رسول خدا رخ داد، مصلحت‌بینی‌های سیاسی بوده. و  
آنچه در

سنت جاری را تغییر داده است. اگر غرض مامون تنها دلجوئی از خاندان  
این مصلحت‌بینی

جلب عواطف شیعیان آنان بود، می‌بایست کاری نظیر آنچه عمر بن عبد العزیز کرد  
علی (ع) و

تنها درآمد فدک را به فرزندان فاطمه (ع) واگذارند، و نیازی نمی‌بود که خط  
انجام دهد. و

بطلان بر کردار گذشتگان بکشد.

اگر فدک صدقه‌ای بوده که پیغمبر به موجب شئون امارت مسلمانان در آن  
از این گذشته

است، چگونه بفاصله ربع قرن پس از مرگ وی خلیفه‌ای آنرا تیول خویشاوند

دخالت می کرده  
فرض که به تشخیص عمر بن عبد العزیز (اگر آنچه بلاذری نوشته است  
خود می کند. بر  
ملکیت دختر پیغمبر بر این مزرعه مسلم نباشد، صدقه‌ای بوده است که باید باو و  
رست باشد)  
به فرزندان او برسد چنانکه خود وی هم در فرمانی که در این باره صادر کرد چنان  
پس از او  
چنانکه در آغاز کتاب نوشتیم گفتگوئی که در طول تاریخ بر سر این مساله در  
نوشت. باری  
فصلی از کتاب‌های کلامی، تاریخ و سیره بدان اختصاص یافته، بخاطر این نیست که  
گرفته، و  
باید در دست دختر پیغمبر و فرزندان او باشد یا در دست حکومت وقت. و اگر  
این دهکده  
نزد خلیفه وقت رفت و از او حق خود را مطالبه کرد، نه از آنجهت بود که نانخورش  
فاطمه (ع)  
و فرزندان او می خواست. مشکل او این بود که این اجتهاد مقابل نص نخستین و  
برای خود  
اجتهاد نیست. فردا اجتهادی دیگر پیش می آید و همچنین... آنگاه چه کسی  
آخرین  
کرد که خلیفه دیگری با اجتهاد خود دگرگونی‌های اساسی در دین پدید نیاورد؟  
مانت خواهد  
مدعیان او نیز چنین تشخیص دادند، که اگر بموجب ادعا و گذراندن گواه امروز  
چنانکه  
را که مطالبه می کند بدو برگردانند، فردا مطالبه دیگر حقوق خود را خواهد کرد.  
مزرعه‌ای  
فاطمه (ع) درست درآمد. چهل سال پس از این حادثه تغییراتی بنیادی در  
پیش بینی  
آمد که هم مخالف سنت پیغمبر و هم بر خلاف سیرت جاری عصر راشدین بود.  
حکومت پدید

از رفتار مدعیان دختر پیغمبر (ص)، ابن ابی الحدید معتزلی نکته‌ای را با  
درباره نتیجه‌گیری  
ظرافت طنزآمیز خود چنین می‌نویسد:

از علی بن فارقی مدرس مدرسه غربی بغداد پرسیدم:  
فاطمه راست می‌گفت؟

-آری!

اگر راست می‌گفت چرا فدک را بدو برنگرداندند؟ وی با لبخندی پاسخ داد:

فدک را بدو می‌داد فردا خلافت شوهر خود را ادعا می‌کرد و او هم  
-اگر آنروز

وی را نپذیرد. چه قبول کرده بود که دختر پیغمبر هر چه می‌گوید راست  
می‌توانست سخن  
است.

دختر پیغمبر دانست که خلیفه از رای و اجتهاد خود نمی‌گذرد، و آنرا بر سنت  
باری چون  
می‌دارد، مصمم شد که شکایت خود را در مجمع عمومی مسلمانان مطرح کند.  
جاری مقدم

پی‌نوشتها:

آنچه آسمان بر آن سایه انداخت تنها، فدک در دست ما بود (از نامه امیر  
۱. آری از همه

المؤمنین علی علیه السلام به عثمان بن حنیف).

در المنشور ج ۴ ص ۱۷۷. تفسیر ابن کثیر ج ۳ ص ۳۶ و رک ص ۹۷ همین کتاب.  
۲. تفسیر

۳. فتوح البلدان ج ۱ ص ۳۶. انساب الاشراف ص ۵۱۹.

۴. در روایتی رباح مولای رسول الله.

۵. الغدير ص ۲۹۰ ج ۵.

ص ۸۴. تاریخ ابو الفدا ج ۱ ص ۱۶۸. سنن بیهقی ج ۶ ص ۳۰۱ العقد الفرید ج ۵ ص ۶. المعارف

۳۳. شرح نهج البلاغه ج ۱ ص ۱۹۸ بنقل از الغدير ج ۸ ص ۲۳۶-۲۳۸.

۷. فتوح البلدان ج ۱ ص ۳۷.

۸. فتوح البلدان ج ۱ ص ۳۶.

۹. بلاذری فتوح البلدان ج ۱ ص ۳۷-۳۸.

مامون فدک را به بنی هاشم برگرداند، روی روزگار خندید. (دیوان دعبل ص ۲۴۷) ۱۰. از اینکه

مرکز دادخواهان

راسه من مغرزه صار خالکم فوجدکم لدعائه مستجيبين»<sup>(۱)</sup> از خطبه دختر  
«اطلع الشيطان  
پیغمبر)

پیغمبر (ص) و صدر اسلام، مسجد تنها مرکز دادخواهی بود. هر کس از صاحب  
در عصر

داشت، هر کس حقی را از دست داده بود، هر کس از حاکم یا زمامدار، رفتاری  
قدرتی شکایتی

پیغمبر می دید، شکوه خود را بر مسلمانان عرضه می کرد، و آنان مکلف بودند تا  
دور از سنت

می توانند او را یاری کنند و حق او را بستانند. از دختر پیغمبر حقی را گرفته و با  
آنجا که

حق سنتی را شکسته بودند. او می دید نزدیک است حکومت در اسلام، رنگ نژاد و

گرفتن این  
را بخود بگیرد. (کاری که سی سال بعد صورت گرفت) مهاجران که از تیره قریش اند  
قبیله  
صحنه سیاست بیرون راندند. انصار که خود یاوران پیغمبر بودند، پس از وی خواهان  
انصار را از  
گشتند. قریش در دوره پیش از اسلام خود را عنصری ممتاز می دانست و امتیازاتی  
زمامداری  
پدید آورد. با آمدن اسلام آن امتیازها از میان رفت. اکنون این مردم بار دیگر  
برای خویش  
و ریاست مسلمانان را حق خود می دانند، آنهم نه بر اساس امتیازات معنوی  
گردن افراشته اند  
و عدالت بلکه تنها بدین جهت که از قریش اند. دختر پیغمبر (ع)  
چون علم، تقوی  
این اجتهادها یا بهتر بگوئیم نوآوری ها، آرام و یا خاموش بنشیند. باید  
می توانست برابر  
از این سنت شکنی ها بر حذر دارد، اگر پذیرفتند چه بهتر و اگر نه نزد خدا معذور  
مسلمانان را  
خواهد بود.

که خود را برای طرح شکایت در مجمع عمومی آماده ساخت. در حالیکه جمعی از  
این بود  
گرد وی را گرفته بودند، روانه مسجد شد. نوشته اند: چون بمسجد می رفت  
زنان خویشاوندش  
او براه رفتن پدرش پیغمبر می ماند. ابو بکر با گروهی از مهاجران و انصار در مسجد  
راه رفتن  
فاطمه (ع) و حاضران چادری آویختند. دختر پیغمبر نخست ناله ای کرد که  
نشسته بود. میان  
را لرزاند و حاضران به گریه افتادند، سپس لختی خاموش ماند تا مردم آرام گرفتند و

مجلس

خروش‌ها خوابید آنگاه سخنان خود را آغاز کرد<sup>(۲)</sup>.

و آتشین است. قدیمترین سند که

این سخنرانی، تاریخی، شیوا، بلیغ، گله‌آمیز، ترساننده

این کتاب در دست دارد، و این خطبه در آن ضبط شده کتاب بلاغات النساء گرد

نویسنده

ابو الفضل احمد بن ابی طاهر مروزی متولد ۲۰۴ و متوفای ۲۸۰ هجری قمری است.

آورده

چنانکه از نامش پیداست مجموعه‌ای از خطبه‌ها، گفته‌ها و شعرهای زنان عرب در

کتاب او

است. کتاب با خطبه‌ای نکوهش‌آمیز از عایشه دختر ابی بکر آغاز می‌شود، و

عهد اسلامی

دومین خطبه از آن گفتار زهرا (ع) است.

ابی طاهر این خطبه را بدو صورت و با دو روایت ضبط کرده است، اما در سندهای

احمد بن

هر دو فقره در هم آمیخته است و خطبه بیک صورت که شامل هر دو قسمت است

متاخر از او

نویسنده در رعایت کلمات او نوشته احمد بن ابی طاهر و در رعایت ترتیب متن،

دیده می‌شود.

الغمه نوشته علی بن عیسی اربلی متوفای ۶۹۳ هجری قمری پیروی کرده است.

از کشف

و متن این خطبه از دیر باز (سالها پیش از احمد بن ابی طاهر) گفتگوها رفته

درباره سند

است. احمد بن ابی طاهر گوید:

زید بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب گفتم: مردم گمان دارند این  
به ابو الحسن  
خطبه با چنین بلاغت از آن فاطمه نیست و بر ساخته ابو العیناء است.  
وی در پاسخ گفت:

مردان آل ابو طالب را دیدم که این خطبه را از پدران خود روایت می کردند، و به  
من پیر  
فرزندان خویش تعلیم می دادند.

از جدم این خطبه را از دختر پیغمبر روایت کرده است. بزرگان شیعه پیش از آنکه  
پدر من  
ابو العیناء متولد شود، آنرا روایت می کردند و بیکدیگر درس می دادند. سپس گفت:  
جد

خطبه فاطمه را انکار می کنند و خطبه عایشه را بهنگام مرگ پدرش می پذیرند.<sup>(۳)</sup>  
چگونه آنان

الحدید نیز این گفتگو را بهمین صورت از سید مرتضی و او از مرزبانی و او باسناد  
ابن ابی  
خود از عبید الله پسر احمد بن ابی طاهر آورده است.<sup>(۴)</sup>

به نقل مؤلف بلاغات النساء (در هر سه نسخه کتاب که در دست نویسنده است)  
چنانکه دیدیم  
گفتگو بین او و ابو الحسن زید بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب رخ داده.  
این<sup>(۵)</sup>

این روایت با این سند، دشوار می نماید، بلکه غیر قابل قبول است. زید بن علی  
لیکن پذیرفتن  
به سال یکصد و بیست و دو شهید شده و احمد بن ابی طاهر چنانکه نوشتم به  
بن الحسین  
هجری قمری بدنیا آمده پس نمی توان گفت او چنین پرسشی را از زید بن علی بن

سال ۲۰۴  
حسین (ع) کرده است.

نویسندگان حدیث را در ضبط سند سهوی دست داده است. تا آنجا که تتبع کرده‌ام  
مسلم  
رجالی معاصر آقای شیخ محمد تقی شوشتری این اشتباه را دریافته و نوشته است  
تنها عالم  
بین احمد بن ابی طاهر و زید بن علی بن الحسین بن زید است<sup>(۶)</sup> و مؤید این نظر  
این گفتگو  
که مؤلف بلاغات النساء در جای دیگر کتاب خود حدیثی از زید بن علی بن حسین  
این است  
بن زید العلوی آورده و این هر دو زید یکی است<sup>(۷)</sup>.

است که چنین اشتباه در دو چاپ بلاغات النساء باقی مانده و شگفت‌تر اینکه در  
و شگفت  
شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید نیز راه یافته است.

این خطبه گذشته از این سند قدیمی در کتاب‌های معتبر علمای شیعه و سنت و  
بهر حال  
جماعت ضبط است.

دارم بعض نویسندگان سیرت و محدثان سنت و جماعت (اگر خدای نخواست  
گمان  
هوای نفس نشده‌اند) از آنجهت چنین خطبه‌ای را بر ساخته دانسته‌اند، که فراوان  
دستخوش  
لفظی و معنوی و مخصوصاً صنعت سجع برخوردار است. اینان می‌پندارند هر  
از آرایش‌های  
در جمع مردم خطبه بخواند، گفتار او نثر مرسل خواهد بود. بخصوص که  
گاه سخنرانی  
گوینده در مقام طرح شکایت و دادخواهی باشد.



توهم همین است و خرده‌گیری اینان نه از راه حسد و کین است، باید گفت حقیقت  
اگر موجب  
است. در خطبهٔ دختر پیغمبر تشبیه، استعاره و کنایه بکار رفته است. نظیر چنین  
نه چنین  
لفظی و معنوی را در گفتارهای کوتاه صحابه و مردم حجاز در صدر اسلام، فراوان  
صنعت‌های  
رسد به خانوادهٔ پیغمبر. از صنعت‌های لفظی، موازنه، ترصیع، تضاد و بیشتر از  
می‌بینیم، چه  
همه سجع در این سخنرانی موجود است.

گوئی در خاندان پیغمبر امری طبیعی بوده است. ما می‌دانیم پیش از اسلام سخن  
هنر سجع  
گفتن در مکه رواج داشت. نخستین دسته از آیات مکی قرآن کریم فراوان از این  
به سجع  
صنعت برخوردار است.

و شوی او علی بن ابی طالب و فرزندان او بحکم وراثت، و نیز تحت تاثیر آیه‌های  
دختر پیغمبر  
قرآن به سجع گوئی خو گرفته بودند.

علی علیه السلام کمتر عبارتی را می‌بینیم که مسجع نباشد. فرزندان او نیز  
در خطبه‌های  
که زینب (ع) در مجلس پسر زیاد به زشت‌گوئی او پاسخ می‌داد گفت:  
چنین بوده‌اند. هنگامی

ما را کشتی! از خویشانم کسی نهشتی! نهال ما را شکستی! ریشهٔ ما را از هم گسستی!  
-«مهتر

اگر درمان تو این است آری چنین است»! (۸)

به سجع می‌گوید پدرش نیز سخن‌های مسجع می‌گفت گذشته از خاندان  
ابن زیاد گفت سخن

مردان و زنان تیره عبد مناف نیز از این هنر برخوردار بودند. روزی که معاویه  
هاشم بیشتر  
فرزندش یزید را نامزد خلافت کند از عبد الله پسر زبیر پرسید چه میگوئی؟ پاسخ  
می خواست  
داد:

نه در نهان. آنرا که راست گوید برادرت بدان. پیش از آنکه پشیمان شوی  
-فاش میگویم  
نیک بنگر آنگاه قدم نه فرا پیش! چه پیش از قدم نهادن نگریستن باید، و پیش از  
بیندیش! و  
شدن اندیشیدن شاید. معاویه خندید و گفت روباه مکاری در پیری سجع گفتن  
پشیمان  
آموخته‌ای نیازی بدین سجع دراز نیست<sup>(۹)</sup>

کوشیده است در برگردان این خطبه به نثر فارسی تا آنجا که میتواند هنرهای  
باری نویسنده  
و معنوی را نگاهدارد. مخصوصاً هنر سجع را تا حد ممکن رعایت کرده است و اگر در  
لفظی  
از ترجمه لفظ به لفظ منصرف شده بخاطر رعایت این ظرافت‌ها بوده است:  
فقره‌هایی

را بر آنچه ارزانی داشت. و سپاس او را بر اندیشه نیکو که در دل نگاشت. سپاس  
ستایش خدای  
فراگیر که از چشمه لطفش جوشید. و عطا‌های فراوان که بخشید. و نثار احسان  
بر نعمت‌های  
پاشید. نعمت‌هایی که از شمار افزون است. و پاداش آن از توان بیرون. و درک نهایتش  
که پیایی  
نه در حد اندیشه ناموزون.

مایه فزونی نعمت نمود. و ستایش را سبب فراوانی پاداش فرمود. و بدرخواست پیایی  
سپاس را

خود بیفزود. گواهی می‌دهم که خدای جهان یکی است. و جز او خدائی نیست.  
بر عطای  
این گواهی دوستی بی‌آلایش است. و پایندان این اعتقاد، دل‌های با بینش. و راهنمای  
ترجمان  
بدان، چراغ دانش. خدایی که دیدگان او را دیدن نتوانند، و گمانها چونی و چگونگی او  
رسیدن  
همه چیز را از هیچ پدید آورد. و بی نمونه‌ای انشا کرد. نه بآفرینش آنها نیازی  
را ندانند.<sup>(۱۰)</sup>  
از آن خلقت سودی برداشت. جز آنکه خواست قدرتش را آشکار سازد. و آفریدگان را  
داشت. و نه  
بنوازد. و بانگ دعوتش را در جهان اندازد. پاداش را در گرو فرمانبرداری نهاد. و  
بنده‌وار  
نافرمانان را به کیفر بیم داد. تا بندگان را از عقوبت برهاند، و به بهشت کشاند.  
که پدرم محمد بنده‌ او و فرستاده‌ اوست. پیش از آنکه او را بیافریند برگزید. و  
گواهی می‌دهم  
پیش از پیمبری تشریف انتخاب بخشید و به نامیش امید که می‌سزید.  
بود که آفریدگان از دیده نهان بودند. و در پس پرده‌ بیم نگران. و در پهنه‌ بیابان  
و این هنگامی  
بزرگ پایان همه‌ کارها را دانا بود. و بر دگرگونی‌های روزگار محیط  
عدم سرگردان. پروردگار  
سرنوشت هر چیز آشنا. محمد (ص) را بر انگیخت تا کار خود را به اتمام و آنچه را  
بینا. و به  
بانجام رساند. پیغمبر که درود خدا بر او باد دید: هر فرقه‌ای دینی گزیده. و هر  
مقدر ساخته  
شعله‌ای خزیده. و هر دسته‌ای به بتی نماز برده. و همگان یاد خدائی را که  
گروه در روشنائی  
می‌شناسند از خاطر سترده‌اند<sup>(۱۱)</sup>.

بزرگ تاریکی‌ها را به نور محمد روشن ساخت. و دل‌ها را از تیرگی کفر بپرداخت. و  
پس خدای  
که بر دیده‌ها افتاده بود بیکسو انداخت. سپس از روی گزینش و مهربانی جوار  
پرده‌هایی  
بدو ارزانی داشت. و رنج این جهان که خوش نمی‌داشت، از دل او برداشت. و او را در  
خویش را  
مقرب گماشت. و چتر دولتش را در همسایگی خود افراشت. و طغرای مغفرت  
جهان فرشتگان  
و رضوان را بنام او نگاشت.

و برکات او بر محمد (ص) پیمبر رحمت، امین وحی و رسالت و گزیده از آفریدگان و  
درود خدا  
امت‌باد. سپس به مجلسیان نگریست و چنین فرمود:

خدا! نگاهبانان حلال و حرام، و حاملان دین و احکام، و امانت‌داران حق و  
شما بندگان  
رسانندگان آن به خلقید.

از خدا عهده دارید. و عهده‌ی را که با او بسته‌اید پذیرفتار. ما خاندان را در میان شما  
حقی را  
گماشت. و تاویل کتاب الله را بعهدۀ ما گذاشت. حجت‌های آن آشکار است، و آنچه  
بخلافت

پدیدار. و برهان آن روشن. و از تاریکی گمان بکنار. و آوای آن در گوش مایه آرام و  
درباره ماست

راه‌گشای روضه رحمت پروردگار. و شنونده آن در دو جهان رستگار. (۱۲)  
قرار. و پیرویش

روشن الهی را در پرتو آیت‌های آن توان دید. و تفسیر احکام واجب او را از مضمون  
دلیل‌های

خدا را بیان دارنده است. و حلال‌های او را رخصت دهنده. و مستحبات  
آن باید شنید. حرام‌های

شریعت را راهگشایند. و این همه را با رساترین تعبیر گوینده. و با روشن‌ترین بیان  
را نمایند. و  
رساننده. سپس ایمان را واجب فرمود. و بدان زنگ شرک را از دل‌هاتان زدود<sup>(۱۳)</sup>.  
را از شما دور نمود. روزه را نشان دهنده دوستی بی‌امیغ ساخت. و زکات  
و با نماز خودپرستی  
روزی بی‌دریغ. و حج را آزماینده درجت دین. و عدالت را نمودار مرتبه یقین. و  
را مایه افزایش  
مایه وفاق. و امامت ما را مانع افتراق. و دوستی<sup>(۱۴)</sup> ما را عزت مسلمانی. و بازداشتن  
پیروی ما را  
نجات، و قصاص<sup>(۱۶)</sup> را سبب بقاء زندگانی. و فاء<sup>(۱۷)</sup> به نذر را موجب آمرزش کرد.  
نفس<sup>(۱۵)</sup> را موجب  
پیمان‌ه و وزن را مانع وفاء به نذر را موجب آمرزش کرد. و تمام پرداختن پیمان‌ه  
و تمام پرداختن  
از کم‌فروشی و کاهش. فرمود می‌خوارگی نکنند تا تن و جان از پلیدی پاک  
و وزن را مانع  
پارسا را تهمت نزنند، تا خویشتن را سزاوار لعنت<sup>(۱۸)</sup> نسازند. دزدی را منع کرد تا  
سازند و زنان  
پویند. و شرک را حرام فرمود تا باخلاص طریق یکتاپرستی جویند «پس چنانکه باید،  
راه عفت  
خدا را پیشه گیرید و جز مسلمان ممیرید!» آنچه فرموده است بجا آرید و خود را از  
ترس از  
آنچه نهی کرده بازدارید که «تنها دانایان از خدا می‌ترسند»<sup>(۱۹)</sup>.

مردم. چنانکه در آغاز سخن گفتم: من فاطمه‌ام و پدرم محمد (ص) است «همانا  
سپس گفت:  
از میان شما بسوی شما آمد که رنج‌شما بر او دشوار بود، و بگرویدن‌تان امیدوار و بر  
پیمبری  
مؤمنان مهربان و غمخوار».

بشناسید می بینید او پدر من است، نه پدر زنان شما. و برادر پسر عموی من است نه  
اگر او را

رسالت خود را بگوش مردم رساند. و آنانرا از عذاب الهی ترساند. فرق و پشت  
مردان شما. او

مشرکان را بتازیانه توحید خست. و شوکت بت و بت پرستان را درهم شکست (۲۰).

کافران از هم گسیخت. صبح ایمان دمید. و نقاب از چهره حقیقت فرو کشید. زبان  
تاجم

دین در مقام شد. و شیاطین سخنور لال. در آن هنگام شما مردم بر کنار مفاکی از  
پیشوای

خوار. و در دیده همگان بیمقدار. لقمه هر خورنده. و شکار هر درنده. و لگد کوب هر  
آتش بودید

آب گندیده و ناگوار. خوردنیتان پوست جانور و مردار. پست و ناچیز و  
رونده. نوشیدنیتان

هجوم همسایه و همجوار. تا آنکه خدا با فرستادن پیغمبر خود، شما را از خاک  
ترسان از

ذلت برداشت. و سرتان را باوج رفعت افراشت.

رنجها که دید و سختی که کشید. رزم آوران ماجراجو، و سرکشان درنده خو. و  
پس از آنهمه

دین بدنیا فروش، و ترسایان حقیقت نانیوش، از هر سو بر وی تاختند. و با او نرد  
جهودان

(۲۱). هر گاه آتش کینه افروختند، آنرا خاموش ساخت. و گاهی که گمراهی سر  
مخالفت باختند

مشرکی دهان به ژاژ انباشت، برادرش علی را در کام آنان انداخت. علی (ع) باز  
برداشت، یا

نایستاد تا بر سر و مغز مخالفان نواخت. و کار آنان با دم شمشیر بساخت.

را برای خدا می کشید. و در آن خشنودی پروردگار و رضای پیغمبر را می دید. و  
او این رنج

حق را می خرید. اما در آن روزها، شما در زندگانی راحت آسوده و در بستر امن و  
مهتری اولیای  
آسایش غنوده بودید<sup>(۲۲)</sup>.

تعالی همسایگی پیمبران را برای رسول خویش گزید، دو روئی آشکار شد، و  
چون خدای  
بی خریدار. هر گمراهی دعویدار و هر گمنامی سالار. و هر یاوه گوئی در کوی و برزن  
کالای دین  
بازار. شیطان از کمینگاه خود سر بر آورد و شما را بخود دعوت کرد. و دید چه زود  
در پی گرمی  
را شنیدید و سبک در پی او دویدید و در دام فریبش خزیدید. و باواز او رقصیدید.  
سخنش

روزی از مرگ پیغمبرتان نگذشته و سوز سینه ما خاموش نگشته، آنچه نبایست،  
هنوز دو  
گردید. و آنچه از آنتان نبود بردید. و بدعتی بزرگ پدید آوردید<sup>(۲۳)</sup>.

خود خواستید فتنه بر نخیزد، و خونی نریزد، اما در آتش فتنه فتادید. و آنچه کشتید  
به گمان  
دوزخ جای کفرانست. و منزلگاه بدکاران. شما کجا؟ و فتنه خواباندن کجا؟ دروغ  
بباد دادید. که  
راهی جز راه حق می پوید! و گرنه این کتاب خداست میان شما! نشانه هایش بی  
می گوئید! و  
هویدا. و امر و نهی آن روشن و آشکارا. آیا داوری جز قرآن می گیرید؟ یا ستمکارانه  
کم و کاست  
را می پذیرید؟ «کسیکه جز اسلام دینی پذیرد، روی رضای پروردگار نبیند. و در  
گفته شیطان  
آن جهان با زیانکاران نشیند»<sup>(۲۴)</sup>

درنگ نکردید که این ستور سرکش رام و کار نخستین تمام گردد. نوائی دیگر ساز و  
چندان

آنچه در دل دارید آغاز گردید! می‌پندارید ما میراثی نداریم. در تحمل این ستم نیز  
سخنی جز  
بردباریم. و بر سختی این جراحت پایداریم.

روش جاهلیت می‌گرایید؟ و راه گمراهی می‌پیمایید؟ «برای مردم با ایمان چه داوری  
مگر به  
بهتر از خدای جهان»؟

حکم خداست که میراث مرا بر بایند و حرمتم را نپایند؟ پسر ابو قحافه! خدا  
ای مهاجران! این  
از پدر ارث بری و میراث مرا از من ببری.؟ این چه بدعتی است در دین می‌گذارید!  
گفته تو  
مگر از داور روز رستاخیز خبر ندارید (۲۵).

آن جهان این ستور آماده و زین بر نهاده (۲۶) ترا ارزانی! وعده‌گاه، روز رستاخیز!  
اکنون تا دیدار  
محمد (ص) و داور خدای عزیز! آنروز ستمکار رسوا و زیانکار و حق ستمدیده برقرار  
خواهان  
خواهید دید که هر خبری را جایگاهی است و هر مظلومی را پناهی. پس به  
خواهد شد! بزودی  
روضه پدر نگریست و گفت:

رفتی و پس از تو فتنه بر پا شد  
کین‌های نهفته آشکار شد  
این باغ خزان گرفت و بی برگشت  
وین جمع بهم فتاد و تنها شد (۲۷)

مؤمنین! ای یاوران دین! ای پشتیبانان اسلام! چرا حق مرا نمی‌گیرید؟ چرا دیده بهم  
ای گروه  
ستمی را که بمن می‌رود می‌پذیرید؟ مگر نه پدرم فرمود احترام فرزند حرمت پدر  
نهاده و



زود رنگ پذیرفتید. و بی درنگ در غفلت خفتید. پیش خود می گوئید محمد (ص)  
است؟ چه  
مرد و جان بخدا سپرد! مصیبتی است بزرگ و اندوهی است سترگ. شکافی است که  
مرد، آری  
هرگز بهم نیاید. فقدان او زمین را لباس ظلمت پوشاند و گزیدگان خدا را به  
هر دم گشاید. و  
امید بی بر و کوهها زیر و زبر شد. حرمتها تباه و حریمها بی پناه ماند. اما  
سوک نشاند. شاخ  
که شما این تقدیر الهی را ندانید و از آن بی خبر مانید. قرآن در دسترس  
نچنانست  
و روز می خوانید. چرا و چگونه معنی آنرا نمی دانید؟ که پیمبران پیش از او نیز  
ماست شب  
مردند و جان بخدا سپردند<sup>(۲۸)</sup>.

پیغمبری نبود. پیغمبرانی پیش از او آمدند و رفتند. اگر او کشته شود یا بمیرد شما  
محمد جز  
خود باز می گردید؟ کسیکه چنین کند خدا را زیانی نمی رساند. و خدا سپاسگزاران را  
بگذشته  
پاداش خواهد داد.

قبیله<sup>(۲۹)</sup> پیش چشم شما میراث پدرم ببرند! و حرمتم را ننگرند! او شما همچون  
آوه! پسران  
فریاد مرا نانیوشان؟ حالیکه سربازان دارید با ساز و برگ فراوان و اثاث و خانه های  
بیهوشان  
آبادان<sup>(۳۰)</sup>.

گزیدگان خدا، پشتیبان دین، و یاوران پیغمبر و مؤمنین، و حامیان اهل بیت  
امروز شما  
که با بت پرستان عرب در افتادید! و برابر لشکرهای گران ایستادید! چند که  
طاهرینید! شمائید

در راه حق پایدار بودید، نام اسلام را بلند، و مسلمانان را ارجمند، و مشرکان  
از ما فرمانبردار، و  
نظم را برقرار، و آتش جنگ را خاموش، و کافران را حلقه بندگی در گوش کردید.  
را تار و مار، و  
از آنهمه زبان آوری دم فرو بستید، و پس از پیش روی واپس نشستید<sup>(۳۱)</sup> آنهم برابر  
اکنون پس  
که پیمان خود را گسستند. و حکم خدا را کار نبستند. «از اینان بیم مدارید، تا هستید.  
مردمی  
اگر حق پرستید!» اما جز این نیست که به تن آسانی خو کرده‌اید. و به سایه امن  
از خدا بترسید  
رخت برده‌اید. از دین خسته‌اید و از جهاد در راه خدا نشسته‌اید و آنچه را شنیده کار  
و خوشی  
نبسته<sup>(۳۲)</sup> بدانید که:

گر جمله کاینات کافر گردند  
بر دامن کبریا نشیند گرد<sup>(۳۳)</sup>

شرط بلاغ است با شما گفتم. اما می‌دانم خوارید و در چنگال زبونی گرفتار. چکنم که  
من آنچه  
باز داشتن زبان شکایت، از طاقت برون‌او نیز می‌گویم برای اتمام حجت بر شما  
دل‌م خونست؟ و  
لقمه گلوگیر به شما ارزانی، و ننگ و حق شکنی و حقیقت پوشی بر شما  
مردم دون! بگیری! این  
شما را آسوده نگذارد تا با آتش افروخته خدا بیازارد! آتشی که هر دم فروزد و دل  
جاودانی باد. اما  
می‌کنید خدا می‌بیند. و ستمکار بزودی داند که در کجا نشیند. من پایان  
و جان را بسوزد. آنچه  
و چون پدرم شما را از عذاب خدا می‌ترسانم. بانتظار به نشینید تا میوه درختی  
کار را نگرانم  
را که کشتید بچینید و کیفر کاری را که کردید به بینید<sup>(۳۴)</sup>.

پی نوشتها:

سر از کمینگاه خویش بر آورد و شما را بخود دعوت کرد و دید که چه زود سخنش

۱. شیطان

را شنیدید و سبک در پی او دویدید.

۲. بلاغات النساء چاپ بیروت ص ۲۳-۲۴.

۳. بلاغات النساء ص ۲۳.

۴. شرح نهج البلاغه ج ۱۶ ص ۲۵۲.

ص ۲۳ چاپ نجف ص ۱۲. چاپ قم ص ۱۲ (که همان افسس چاپ نجف است).

۵. چاپ بیروت

۶. قاموس الرجال ج ۴ ص ۲۵۹.

۷. ص ۱۷۵ چاپ قم.

کهلی. و ابرت اهلی. و قطعت فرعی و اجثثت اصلی. فان یشفک هذا فقد اشفیت

۸. لقد قتلت

(طبری ج ۷ ص ۳۷۲).

و لا اناجیک. ان اخاک من صدقک. فانظر قبل ان تتقدم. و تفکر قبل ان تندم. فان

۹. انی انادیک

النظر قبل التقدم و التفكير قبل التندم. (عقد الفريد ج ۵ ص ۱۱۰-۱۱۱).

لله على ما انعم. و له الشکر على ما الهم. و الثناء بما قدم من عموم نعمة ابتداها. و

۱۰. الحمد

اسداها. و احسان ممن و الاها. جم عن الاحصاء عددها. و نای عن المجازات امدها. و

سبوغ آلاء

تفاوت عن الادراک ابدها.

الشكر بفضائلها. و استحمد الى الخلائق باء جزالها. و ثنى بالندب الى امثالها. و اشهد  
- و استتن  
الله. كلمة جعل الاخلاص تاويلها. و ضمن القلوب موصولها. و انار في الفكرة معقولها.  
ان لا اله الا  
الممتنع من الابصار رؤيته. و من الاوهام الاحاطة به.

الاشياء لا من شىء قبلها. و احتذاها بلا مثال. لغير فائدة زادته الا اظهارا لقدرته. و  
١١. ابتدع

اعزازا لدعوته. ثم جعل الثواب على طاعته. و العقاب على معصيته. زيادة لعبادة  
تعبد البريته. و  
حياشا لهم الى جنته. و اشهد ان ابي محمدا عبده و رسوله. اختاره قبل ان يجتبله. و  
عن نعمته. و  
اصطفاه قبل ان ابعثه. و سماه قبل ان استنجه.

بالغيوب مكنونة. و بستر الاهاويل مصونة. و بنهاية العدم مقرونة. علما من الله عز و  
- اذ الخلائق  
الامور. و احاطة بحوادث الدهور. و معرفة بمواضع المقدور. ابتعثه الله تعالى عز و  
جل بمايل  
لامره. و عزيمة على امضاء حكمه. فراى (ص) الامم فرقا في اديانها. عكفا على نيرانها.  
جل اتاما  
عابدة لاوثانها منكرة لله مع عرفانها.

عز و جل بمحمد صلى الله عليه ظلمها. و فرج عن القلوب بهمها. و جلى عن الابصار  
١٢. فانار الله  
قبض الله نبيه صلى الله عليه قبض رافة و اختيار. رغبة بابى صلى الله عليه عن هذه  
غممها. ثم  
عنه العب و الاوزار محتف بالملائكة الابرار و مجاورة الملك الجبار و رضوان الرب  
الدار. موضوعا  
الله على محمد نبى الرحمة. و امينه على وحيه و صفيه من الخلائق. و رضيه صلى  
الغفار. صلى

و رحمة الله و بركاته. ثم انتم عباد الله (تريد اهل المجلس) نصب امر الله و نهيه.  
الله عليه و سلم  
و وحيه. و امناء الله على انفسكم و بلغاؤه الى الامم. - زعمتم حقا لكم لله فيكم عهد،  
و حملة دينه  
نحن بقية استخلفنا عليكم. و معنا كتاب الله، بينة بصائره. و آى فينا منكشفة  
قدمه اليكم. و  
برهان منجليه ظواهره. مديم البرية اسماعه. قائد الى الرضوان اتباعه مؤد الى النجاة  
سرائره. و  
استماعه.

بيان حجج الله المنورة. و عزائمه المفسرة و محارمه المحذرة و تبيانه الجالية. و جملة  
١٣. فيه  
المندوبة و رخصه الموهوبة. و شرائعه المكتوبة. ففرض الله الايمان تطهيرا لكم  
الكافية. و فضائله  
من الشرك.

١٤. در بعض مصادر متاخر بجای «حب دوستی» «جهاد» آمده و مناسب تر می نماید.  
که در لغت بمعنی شکیبائی است بمعنی دیگر آن (باز داشتن نفس از هوی و هوس)  
١٥. صبر را  
(رجوع به تفسیر التبیان ج ١ ص ٢٠١ ذیل «و استعینوا بالصبر و الصلاة» شود).  
گرفته ام.

١٦. اشارت است به آیه ١٧٩ سورة بقره.

تنزيها عن الكبر. و الصيام تثبيتا للاخلاص. و الزكاة تزييدا فى الرزق. و الحج تسليية  
١٧. و الصلاة  
العدل تنسكا للقلوب. و طاعتنا نظاما. و امامتنا امنا من الفرقة. و حبنا عزا للاسلام. و  
للدين. و  
الصبر منجاة. و القصاص حقنا للدماء.

استبه آيه ٢٣ سورة نور «ان الذين يرمون المحصنات الغافلات المؤمنات لعنوا في  
١٨. اشارت  
الدنيا والآخرة و لهم عذاب عظيم».

بالنذر تعرضا للمغفرة. و توفية المكايل و الموازين تغييرا للبخسة. و النهى عن  
١٩. و الوفاء  
تنزيها عن الرجس. و قذف المحصنات اجتنابا للعة. و ترك السرقة ايجابا للعفة. و  
شرب الخمر  
عز و جل الشرك اخلاصا له بالربوبية. «فاتقوا الله حق تقاته و لا تموتن الا و انتم  
حرم الله  
(از آية ١٠١ آل عمران) و اطيعوه فيما امركم به و نهاكم عنه فانه «انما يخشى الله من  
مسلمون -  
عباده العلماء» - سورة فاطر: آيه ٢٨) .

الناس. انا فاطمة و ابي محمد. اقولها عودا على بدء. «لقد جاءكم رسول من  
٢٠. ثم قالت: ايها  
عزيز عليه ما عنتم حريص عليكم بالمؤمنين رؤف رحيم». - توبه: ١٢٩ - فان تعرفوه  
انفسكم  
دون آباتكم. و اخابن عمى دون رجالكم. فبلغ النذارة. صادعا بالرسالة. مائلا عن  
تجدوه ابي  
مدرجة المشركين. ضاربا لثبجهم، آخذا بكظمهم. يهشم الاصنام و ينكت الهام.  
الجمع و ولو الدبر. و تفرى الليل عن صبحه. و اسفر الحق عن محضه. و نطق زعيم  
٢١. حتى هزم  
خرست شقاشق الشياطين. و كنتم على شفا حفرة من النار. مذقة الشارب. و نهرة  
الدين. و  
و قبسة العجلان. و موطا الاقدام. تشربون الطرق. و تقتاتون الورق. اذلة خاسئين.  
الطامع  
ان يتخطفكم الناس من حولكم. فانقذكم الله برسوله (ص) بعد اللتيا و التيا. و بعد ما

تخافون

منى بيهم الرجال، و ذؤبان العرب، و مرده اهل الكتاب.

حشوا نارا للحرب اطفاها. او نجم قرن الضلال و فغرت فاغرة من المشركين قذف

٢٢. كلما

لهواتها. فلا ينكفى حتى يطا صماخها باخمصه. و يخمد لهبها بحده. مكدودا فى ذات  
باخيه فى

الله. قريبا من رسول الله. سيدا فى اولياء الله. و انتم فى بلهنية و ادعون آمنون.

اذ اختار الله لنبيه دار انبيائه، ظهرت خلة النفاق. و سمل جلباب الدين. و نطق كاظم

٢٣. حتى

نبح حامل الآفلين. و هدر فنيق المبطلين. فخطر فى عرصاتكم و اطلع الشيطان  
الغاوين. و

مغرزه، صارخا بكم. فوجدكم لدعائه مستجيبين. و للغرة فيه ملاحظين. فاستنهضكم  
راسه من

خفافا. و اجمشكم فالقاكم غضا. فوسمتم غير ابلكم و اوردتموها غير شربكم. هذا و  
فوجدكم

العهد قريب. و الكلم رحيب. و الجرح لما يندمل.

خوف الفتنة «الا فى الفتنة سقطوا و ان جهنم لمحيطة بالكافرين»-توبه:

٢٤. زعمتم

منكم، و انى بكم، و انى تؤفكون. و هذا كتاب الله بين اظهركم. زواجه بينة. و

٤٩- فهيهات

لائحة. و اوامره واضحة. ارغبة عنه تريدون. ام بغيره تحكمون؟ بئس للظالمين بدلا. «و  
شواهد

يبتغ غير الاسلام ديننا فلن يقبل منه و هو فى الاخرة من الخاسرين». آل عمران: ٨٥.  
من

تريثوا الارث ان تسكن نغرتها. تشربون حسوا، و تسرون فى ارتغاء. و نصبر منكم على

٢٥. ثم لم

المهدى. و انتم الان تزعمون ان لا ارث لنا. افحكم الجاهلية تبغون، «و من احسن من

مثل حز

لقوم يوقنون - (المائدة: ٥٠) ويها معشر المهاجرين. ا ابتز ارث ابي؟ يا بن ابي قحافة!

الله حكما

افى الكتاب ان ترث اباك و لا ارث ابي؟ لقد جئت شيئا فريا.

٢٦. خلافت و فدك.

مخطومة مرحولة. تلتاق يوم حشر ك. فنعم الحكم. الله. و الزعيم محمد. و الموعد

٢٧. فدونها

عند الساعة يخسر المبطلون. و «لكل نبا مستقر و سوف تعلمون» (انعام: ٦٧) ثم

القيامة. و

انحرفت الى قبر النبي (ص) و هى تقول:

قد كان بعدك انباء و هنبثة

لو كنت شاهدا لم تكثر الخطب

انا فقدناك فقد الارض و ابلها

واختل قومك فاشهدهم و لا تغب

البقية. و اعضاء الملة. و حصون الاسلام. ما هذه الغميمة فى حقي؟ و السنة عن

٢٨. معشر

قال رسول الله (ص) المرء يحفظ فى ولده؟ سرعان ما اجدبتم فاكدبتم. و عجلان ذا

ظلامتى. اما

مات رسول الله (ص). فخطب جليل. استوسع وهيه. و استنهز فتقه. و فقد راتقه. و

اهالة. تقولون

الارض لغيبته. و اکتابت خيرة الله لمصيبته. و خشعت الجبال. و اكدت الامال. و اضيع

اظلمت

اذيلت الحرمة عند مماته. و تلك نازلة علينا. بها كتاب الله فى افنيتم فى ممساكم و

الحریم. و

مصبحكم يهتف بها فى اسماعكم. و قبله حلت بانبياء الله عز و جل و رسله.



فرهنگهای عربی و کتاب‌هایی جز فرهنگ نامه‌ها نوشته‌اند قبیله نام زنی است که  
۲۹. در بعض  
او هستند. ابو الفرج اصفهانی آنجا که نسب اوس و خزرج را آورده نویسد: مادر آنان  
انصار از نژاد  
جفنة بن عتبة بن عمرو است. و قضاعه گویند او قبیله دختر کاهل بن عذره بن سعد  
قبیله دختر  
(آغانی ج ۳ ص ۴۰) لیکن باید توجه داشت که: قبیله واژه‌ای است جنوبی یعنی  
بوده است.  
است در زبان مردم عربستان خوشبخت (یمن). مردم یثرب (مدینه) از  
واژه‌ای بوده  
هستند که پس از ویرانی سد مارب و یا به سبب دیگر در این شهر (یثرب) سکونت  
مهاجرانی  
دوره دوم حکومت سبائیان بر جنوب، پادشاهان این منطقه مشاوران سیاسی  
کردند. در  
که از میان اشراف انتخاب می‌شدند و آنانرا «قیل» می‌گفتند بنابر این قبیله مرادف  
داشتند  
بزرگان، اعیان، و مانند اینها است.

الا رسول قد خلت من قبله الرسل افان مات او قتل انقلبتم علی اعقابکم و من  
۳۰. «و ما محمد  
عقبه فلن یضر الله شیئا و سیجزی الله الشاکرین. (آل عمران: ۱۴۴) ایها بنی قبیله.  
ینقلب علی  
ابیه. (هـاء برای سکت است) و انتم بمرای و مسمع تلبسکم الدعوة و تمثلکم  
اهضم تراث  
الحیره و فیکم العدد و العدة. و لکم الدار. و عندکم الجنن.

الان نخبة الله التي انتخبت لدينه. و انصار رسوله و اهل الاسلام. و الخيرة التي  
۳۱. و انتم  
لنا اهل البيت. فبادیتم العرب. و ناهضتم الامم. و کافحتم البهم. لا نبرح نامرکم و  
اختیرت

دارت لكم بنا رحي الاسلام. و در حلب الانام. و خضعت نعة الشرك. و لا باخت  
تامرون. حتى  
هدات دعوة الهرج. و استوسق نظام الدين. فاني حرتم بعد البيان. و تكصتم بعد  
نيران الحرب. و  
الاقدام. و اسررتم بعد الاعلان.

نكثوا ايمانهم «اتخشونهم. فالله احق ان تخشوه ان كنتم مؤمنين» (توبه: ١٣) الا قد  
٣٢. لقوم  
الى الخفض. و ركنتم الى الدعة. فعجتتم عن الدين. و مججتتم الذي و عيتم و  
ارى ان اخلدتم  
سوغتم. «انتكفروا انتمومن في الارض جميعا فان الله لغنى حميد». (آيه ٨ سوره  
دسعتتم الذي  
ابراهيم).  
٣٣. سعدى.

قد قلت الذي قلته على معرفة منى بالخذلان الذي خامر صدوركم. و استشعرته  
٣٤. الا و  
لكن قلته فيضة النفس. و نفثة الغيظ. و بثة الصدر. و معذرة الحجة. فدونكموها.  
قلوبكم. و  
مدبرة الظهر. ناكبة الحق. باقية العار. موسومة بشنار الابد. موصولة بنار الله الموقدة.  
فاحتقبوها  
على الافئدة. فبعين الله ما تفعلون «و سيعلم الذين ظلموا اى منقلب ينقلبون»  
التي تطلع  
و انا ابنة نذير لكم بين يدي عذاب الله. فاعملوا انا عاملون و انتظروا انا  
(الشعراء: ٢٢٧)  
منتظرون.

پاسخ ابوبكر به دختر پیغمبر

«و من ينقلب على عقبه فلن يضر الله شيئا»<sup>(١)</sup>.

که نیمی مجذوب و نیمی مرغوب بودند، این سخنان آتشین که از دلی داغدار  
در آن اجتماع  
چه اثری نهاده است؟ خدا می‌داند. تاریخ و سندهای دست اول جز اشارت‌های مبهم  
بر خاسته  
نکرده است. اگر هم در ضبط داشته، در اثر دستکاری‌های فراوان بما نرسیده است.  
چیزی ثبت  
گفته‌های دختر پیغمبر، و همسر پسر عموی او در چنان مجمع بدون عکس العمل  
مسلم  
که هر چه آن مردم در آنروز داشتند از برکت پدر او مادر او بود، پدری که  
نبوده است. دختری  
و امروز حق فرزندش را از وی گرفته‌اند. اگر در چنان جمع مهاجران  
دیروز مرده  
را در آن دیده‌اند که خاموش باشند، انصار چنان نبوده‌اند. آنان ناخرسندی خود  
صلحت خویش  
را در سقیفه نشان دادند، و این خرده‌گیری محرک خوبی بوده است.

چه گفته‌اند، و چه شنیده‌اند، هم‌زبان شده‌اند؟ با اعتراض برخاسته‌اند؟ نمی‌دانیم. آیا  
اما آنان  
افسوس و دریغ بسنده کرده‌اند، خدا می‌داند. شاید گفته‌اند کاری است گذشته.  
تنها به  
روی کارست و باید او را تقویت کرد، و مصلحت مسلمانان در این است که اگر یکدل  
حکومتی  
باری یک‌زبان باشند، چه جز شهر مدینه از همه جا بوی سرکشی به دماغ می‌رسد.  
نیستند

اما چنانکه نوشته‌اند<sup>(۲)</sup> ابو بکر در آن جمع پاسخ دختر پیغمبر را چنین داد<sup>(۳)</sup> :

غمخوار مؤمنان و بر آنان مهربان، و دشمن کافران و مظهر قهر یزدان بر  
- دختر پیغمبر! پدرت

نسب او را بجوئیم، او پدر تو است نه پدر دیگر زنان. برادر پسر عموی تو است نه

ایشان بود. اگر  
دیده او از همه خویشاوندان برتر، و در کارهای بزرگ او را یاور بود. جز  
دیگر مردان. در  
سعادت مند شما را دوست ندارد و جز پست نژاد تخم دشمنیتانرا در دل نکارد.  
جهان ما را پیشوا و به سوی بهشت رهگشایید. من چه حق دارم که پسر عمت را از  
شما در آن  
دارم! اما فدک و آنچه پدرت به تو داده اگر حق تو است و من از تو گرفته ام ستمکارم.  
خلافت باز

پدرت گفته است: «ما پیمبران میراث نمی گذاریم. آنچه از ما بماند صدقه  
اما میراث، میدانی  
است.»

دو تن از پیمبران گوید: «از من و از آل یعقوب میراث می برد»<sup>(۴)</sup> و نیز گوید:  
- اما خدا درباره  
داود ارث برد»<sup>(۵)</sup> این دو پیمبرند و ارث نهادند و ارث بردند. آنچه بارث نمی رسد  
«سلیمان از  
است نه مال و منال. چرا ارث پدرم را از من می گیرند. آیا در کتاب خدا فاطمه دختر  
پیمبری  
محمد (ص) از این حکم بیرون شده است؟ اگر چنین آیه ای است بگو تا به پذیرم.  
پیغمبر گفتار تو بینت است و منطق تو زبان نبوت. کسی را چه رسد که سخن تو را  
- دختر  
منی چگونه تواند بر تو خرده گیرد؟ شوهرت میان من و تو داوری خواهد کرد<sup>(۶)</sup>.  
نپذیرد؟ و چون

ابی الحدید عکس العمل خطبه را به صورتی دیگر نوشته است. وی نویسد ابو بکر در  
اما ابن  
پاسخ سخنان زهرا (ع) گفت:

هیچیک از آفریدگان خدا را بیشتر از پدرت دوست نمی دارم! روزی که  
دختر پیغمبر! بخدا  
دوست داشتم آسمان بر زمین فرود آید. بخدا دوست دارم عایشه بینوا شود و تو  
پدرت مرد  
نباشی. چگونه ممکن است من حق همه را بدهم و درباره تو ستم کنم. تو دختر  
مستمند  
مال از آن پیغمبر نبود مال همه مسلمانان بود. پدرت آنرا در راه خدا می داد! او  
پیغمبری! این  
مردمان را بآن بر طرف می ساخت. پس از مرگ او من نیز مانند او رفتار خواهم کرد.  
نیاز

-بخدا سوگند هیچگاه با تو سخن نخواهم گفت.

-بخدا سوگند از تو دست بر نخواهم داشت.

-بخدا سوگند ترا نفرین می کنم.

-بخدا سوگند در حق تو دعا نمی کنم<sup>(۷)</sup>.

ابی الحدید از محمد بن زکریا حدیث کند که چون ابو بکر خطبه دختر پیغمبر را  
و نیز ابن  
شنید بر او گران آمد. پس به منبر رفت و گفت:

بهر سخنی گوش می دهید؟! چرا در روزگار پیغمبر چنین خواست هائی نبود؟! هر  
مردم چرا

مقوله چیزی شنیده بگوید. هر کس دیده گواهی دهد. روباهی را ماند که گواه او دم  
کس از این

فتنه خفته را بیدار کند. از درماندگان یاری می خواهند. از زنان کمک  
اوست می خواهد

طحال<sup>(۸)</sup> را مانند که بدکاری را از همه چیز بیشتر دوست داشت. من اگر بخواهم  
می گیرند. ام

و اگر بگویم آشکار می‌گویم! لیکن چندانکه مرا واگذارند خاموش خواهم بود.  
می‌گویم

انصار! سخن نابخردان شما را شنیدم! شما بیشتر از دیگران باید رعایت فرموده  
شما گروه  
بکنید! چه شما بودید که او را پناه دادید و یاری کردید. من دست و زبانم را از کسی  
پیغمبر را  
که سزاوار مجازات نباشد کوتاه خواهم داشت.

پس از این سخنان بود که دختر پیغمبر بخانه بازگشت. ابن ابی الحدید گوید:

این سخنان را بر نقیب ابو یحیی، بن ابو زید بصری خواندم و گفتم:

-ابو بکر به چه کسی کنایه می‌زند؟

-کنایه نمی‌زند بصراحت می‌گوید.

-اگر سخن او صریح بود از تو نمی‌پرسیدم. خندید و گفت:

-مقصودش علی است.

-روی همه این سخنان تند به علی است؟

-بله! پسر کم! حکومت است!

-انصار چه گفتند؟

-از علی طرفداری کردند. اما او ترسید فتنه برخیزد و آنانرا نهی کرد.<sup>(۹)</sup>

آنروز خلیفه وقت چنین سخنانی گفته است؟ آیا فاطمه (ع) در مسجد حاضر بوده  
براستی در

است که به شوهر وی، پسر عموی پیغمبر و نخستین مسلمان، چنین بی‌حرمتی روا  
و شنیده

درایت، کاردانی و مصلحت‌اندیشی رخصت می‌داده است که خلیفه در مجمع

داشته‌اند؟ آیا  
چنان سخنانی بگوید؟ و اگر این سخنان گفته شده عکس العمل آن در حاضران چه  
مسلمانان  
برخاسته‌اند؟ خاموش نشسته‌اند؟ آیا می‌توان گفت این  
بوده است؟ پذیرفته‌اند؟ باعتراض  
ساخته است. ابن ابی الحدید و نقیب بصری شیعه نبودند، پس از این گفتگوها تنها از  
کلمات بر  
ضبط نشده. آیا نمی‌توان گفت معتزلیان چنین داستانی را ساخته و به خلیفه  
طریق شیعه  
نه. آنان در این کار چه سودی داشته‌اند؟ اما اگر آنروز سخنانی باعتراض  
نسبت داده‌اند؟ البته  
آمده، و هیچ بعید نیست که گفته شده باشد، باید گفت ممانعت از پیدا شدن  
در میان  
بعدی موجب بوده است که قدرت مرکزی مقابل هر کس باشد شدت عمل  
مخالفت‌های  
نشان دهد؟  
برای هر یک از این پرسش‌ها پاسخی قطعی یافت یک نکته روشن است و آن اینکه  
اگر نتوان  
برای مسلمانان آزمایشی بزرگ بود. قرآن از پیش، مسلمانان را بدین آزمایش  
مرگ پیغمبر  
ساخت که: اگر محمد بمیرد یا کشته شود مبادا شما بگذشته دیرین خود برگردید.  
متوجه  
سیاست و همفکران آنان برای آنچه در آنروزها گفته و کرده‌اند دلیل‌ها نوشته و  
دست‌درکاران  
آنها را با مصلحت مسلمانان هماهنگ سازند: وحدت کلمه باید حفظ  
می‌نویسند. می‌خواهند  
گروه‌هایی به مخالفت با حکومت تازه برخیزند، قدرت مرکزی را ناتوان خواهند کرد.  
شود. اگر

که ممکن است باید آنرا به جمع مسلمانان برگرداند. ابو سفیان دشمن دیرین  
بهر صورت  
کمین است و توطئه را آغاز کرده. گاهی بخانه عباس و گاهی بخانه علی می‌رود.  
اسلام در  
این دو خویشاوند پیغمبر را به مخالفت با خلیفه برانگیزد. اگر ابو سفیان موفق  
می‌خواهد  
داخل مدینه نیز دو دستگی پیش آید و انصار مقابل مهاجران بایستند، آشوبی  
گردد و در  
خاست. سعد بن عباده رئیس طائفه خزرج چشم بخلافت دوخته است. هنوز با  
بزرگ برخواهد  
نکرده. انصار خود را برای رهبری مسلمانان سزاوارتر از مهاجران می‌دانند. اگر در  
خلیفه بیعت  
آغاز کار، حکومت سخت نگیرد هر روز از گوشه‌ای بانگی خواهد برخاست<sup>(۱۰)</sup>.  
و مانند آن از همان روزهای نخستین تا امروز صدها بار مکرر شده است.  
این توجیه‌ها  
گوناگون، و معنی یکی است. آنچه مسلم است اینکه کمتر انسانی می‌تواند با تغییر  
عبارت‌ها  
سیاسی و اقتصادی منطق خود را تغییر ندهد، و آنرا با وضع حاضر منطبق نسازد.  
شرایط  
دیگر نوشته‌ام<sup>(۱۱)</sup> می‌توان گفت آنروز که آن گروه چنین کارها را روا شمردند،  
چنانکه در جای  
صلاح مسلمانان را در آن دیدند. اما این صلاح اندیشی بصلاح مسلمانان بود یا نه؟  
بزعم خود  
خود بحثی است.  
می‌خواستند، اختلاف پدید نشود و فتنه بر نخیزد و یا لا اقل کردار خود را چنین  
بگمان خود  
چنانکه نوشتیم، اگر در اجتماعی اصلی مسلم (بهر غرض و نیت که باشد)  
توجیه می‌کردند. اما



شد، دستاویزی برای آیندگان می‌شود. و آن آیندگان متاسفانه از خود گذشتگی  
دگرگون

گذشتگان را ندارند. و اگر داشتند مسلماً امروز تاریخ مسلمانی رنگ دیگری داشت.

چون دختر پیغمبر آن گفتار را در پاسخ خود شنید دل آزرده و خشمناک بخانه  
نوشته‌اند

رفت و به شوهر خود چنین گفت:

تا کی دست‌ها را بزانو بسته‌ای و چون تهمت زدگان در گوشه‌خانه نشسته‌ای؟

پسر ابو طالب

نه همان سالار سر پنجه‌ای؟ چرا امروز در چنگ اینان رنجه‌ای؟ پسر ابو قحافه پرده

مگر تو

را درید و نان خورش بچه‌هایم را برید! آشکارا بدشمنی من برخاست و از لجاجت

حرمتم

نکاست! چندانکه دیگر مهاجر و انصار در یاری من نکوشیدند، و دیده‌حمایت از من

چیزی

یاری دارم نه مدد کاری! خشم خوار رفتم و خوار برگشتم. آنروز زبون شدی که از

پوشیدند. نه

به دون شدی! دیروز شیران را در هم شکستی چرا امروز در بروی خود بستنی؟ من

مرتب‌ه بالا

گفتم آنچه دانستم. لیکن چیره شدن بر آنان نتوانستم<sup>(۱۲)</sup>.

پیش از این خواری می‌مردم، و بر خطائی که رفت دریغ نمی‌خوردم. اگر سخن به

کاش لختی

از اینکه مرا یاری نمی‌کنی بر آشفتم خدا عذر خواه من باشد! وای بر من که

تندی گفتم، یا

و یاورم رفت از دست، بخدا شکایت می‌برم، و از پدرم حمایت می‌خواهم، خدایا

پشتم شکست

دست تو بالای دست‌هاست!

علی (ع) در پاسخ او گفت:

عالمیان! و یادگار مهتر پیمبران! غم مخور که وای نه برای تو است، برای دشمن  
-دختر صفوت

تو است! من از روی سستی در خانه ننشستم، و آنچه توانستم بدرستی بکار بستم. اگر  
ژاژخای

نانخورش می خواهی روزی تو مضمون است و آنکس که آنرا تعهد کرده مامون!  
-بخدا واگذار!

-بخدا واگذاشتم!<sup>(۱۳)</sup>

شهر آشوب بدون ذکر سند در مناقب آورده<sup>(۱۴)</sup> و با اختلافی مختصر در بحار<sup>(۱۵)</sup>  
این گفتگو را ابن

چنین گفتگوئی بین دختر پیغمبر و امیر المؤمنین رخ داده است؟ چگونه  
دیده می شود. آیا

چیزی ممکن است؟ شیعه برای این دو بزرگوار مقام عصمت قائل است. می توان  
چنین

دختر پیغمبر این چنین شوهرش را سرزنش کند؟ آنها هم برای نانخورش بچگانش؟  
پذیرفت

است که می توان برای این پرسش پاسخی نوشت، و گفته ها را توجیه کرد. اما اگر کار  
بدیهی

پرسش به بحث های منطقی و استدلال های دور و دراز بکشد، نتیجه آن بدینجا  
توجیه و پاسخ

که قدرت منطق کدام یک از دو طرف بیشتر باشد. یا چگونه بتواند روایات را  
منتهی می شود

منطق خویش معنی و یا تاویل نماید. چنین روش از حدود وظیفه پژوهندگان تاریخ  
به سود

بیرونست.

اینست که گفتار منسوب به دختر پیغمبر پر از آرایش معنوی و لفظی است، از  
آنچه می بینم

خطبه از چنین آرایش ها برخوردار باشد زیور آنست،

استعاره، تشبیه، کنایه، طباق، سجع. اگر  
که برای جمع گفته می‌شود. باید در دل شنونده جا کند. در چنین گفتار خطیب  
سخنی است  
حال که بمعنی توجه دارد به زیبایی آن، و نیز بآرایش لفظ باید توجه داشته باشد. اما  
در عین  
گله آمیز زن و شوی چرا باید چنین باشد؟ مگر دختر پیغمبر می‌خواست قدرت خود  
گفتگوی  
به شوی خویش نشان دهد؟ بهر حال بقول معروف در این اگر مگری می‌رود و  
را در سخنوری  
حقیقت را خدا می‌داند.

پی‌نوشتها:

۱. و کسی که بگذشته خود باز گردد زبانی بخدا نمی‌رساند (آل عمران: ۱۴۴)

۲. بلاغات النساء.

از این پاسخ مسجع است بدین جهت در ترجمه هم سجع رعایت شده است.  
۳. قسمتی

۴. یرثنی و یرث من آل یعقوب-مریم: ۷.

۵. و ورث سلیمان داود-النحل: ۱۷.

۶. بلاغات النساء. چاپ بیروت ص ۳۱-۳۲.

۷. شرح نهج البلاغة ص ۲۱۴.

۸. زن روسپی که در عصر جاهلیت بوده است.

۹. شرح نهج البلاغة ج ۱۶ ص ۲۱۴-۲۱۵.

۱۰. و نگاه کنید به فاطمة الزهرا-عباس عقاد ص ۵۷.

۱۱. پس از پنجاه سال ص ۳۱ چاپ دوم.

ابی طالب اشتملت شملة الجنين. و قعدت حجرة الظنين. نقضت قادمة الاجدل.  
۱۲. یا بن

الاعزل. هذا ابن ابي قحافة يبتزني نحلة ابي. و بليغة ابني. لقد اجهر في خصامي. و  
فخاتك ريش  
الدفى كلامى. حتى حبسنى قتيلة نصرها. و المهاجرة وصلها. و غضت الجماعة دونى  
الفيته  
فلا دافع و لا مانع - خرجت كاظمة. و عدت راغمة. اضرت حدك يوم اضعت حدك.  
طرفها

افترست الذئاب و استرشت التراب. ما كفت قائلا و لا اغنيت باطلا و لا خيار لى.

مت قبل هنيتى و دون ذلتى. عذيرى الله منك عاديا و منك حاميا. و يلاى فى كل  
۱۳. ليتنى

مات العمد. و وهنت العضد. و شكواى الى ابي و عدواى الى ربي. اللهم انت اشد قوة.  
شارق. و يلاى

امير المؤمنين: لا ويل لك. بل الويل لشانئك. نهنهي عن وجدك يابنة الصفوة. و بقية  
فاجابها

ونيت عن دينى و لا اخطات مقدورى فان كنت تريدن البلغة فرزقك مضمون. و  
النبوة. فما

و ما اعد لك خير مما قطع عنك. فاحتسبى الله! فقالت حسبى الله و نعم الوكيل.  
كفيلك مامول

۱۴. ج ۲ ص ۱۵. ۲۰۸. ج ۴۳ ص ۱۴۸.

دختر پیغمبر در بستر بیماری

«صبت على مصائب لو انها صبت على الايام صرن لياليا»<sup>(۱)</sup>

منصوب به فاطمه (ع)

شدن شوهر، از دست رفتن حق، و بالاتر از همه دگرگونی‌هایی که پس از  
مرگ پدر، مظلوم  
-بفاصله‌ای اندک- در سنت مسلمانی پدید گردید، روح و سپس جسم دختر پیغمبر  
رسول خدا  
آزرده ساخت. چنانکه تاریخ نشان می‌دهد، او پیش از مرگ پدرش بیماری جسمی  
را سخت  
نداشته است.

(ع) در آنوقت بیمار بود<sup>(۲)</sup>! بعض معاصران نوشته‌اند فاطمه اساسا تنی  
نوشته نمی‌گوید، زهرا  
ضعیف داشته است<sup>(۳)</sup>.

مؤلف کتاب «فاطمه الزهراء» هر چند در بیمار بودن او در چنان روز صراحتی ندارد،  
نوشته  
لکن بی اشارت نیست. عقاید چنین نویسد:

اندام، گندمگون و رنگ پریده بود. پدرش در بیماری مرگ، او را دید و گفت او زودتر  
«زهرا لاغر  
همه کسانم به من می‌پیوندد<sup>(۴)</sup> هیچیک از این دو نویسنده سند خود را نیاورده‌اند.  
از

عقاید این است، که چون پیغمبر (ص) دخترش را نا تندرست و یا کم بنیه دید  
ظاهر عبارت  
خبری داد. نمی‌خواهم چون بعض گویندگان قدیم بگویم فاطمه (ع) در هر روزی  
بدو چنین  
و در هر ماهی بقدر یکسال دیگران رشد می‌کرد<sup>(۵)</sup> اما تا آنجا که می‌دانم و اسناد  
بقدر یکماه  
نه ضعیف بنیه و نه رنگ پریده و نه مبتلا به بیماری بوده است. بیماری او پس از  
نشان می‌دهد  
آغاز شد. وی روزهایی را که پس از مرگ پدر زیست، رنجور، پژمرده و گریان بود. او  
این حادثه‌ها

جدائی پدر را تحمل نمی کرد. و برای همین بود که چون خبر مرگ خود را از پدر  
هرگز رنج  
شنید لبخند زد. او مردن را بر زیستن بدون پدر شادی خود می دانست.

آنرا که بدر خانه او آمدند و می خواستند خانه را با هر کس که درون آنست آتش  
داستان  
دیدیم سندهای قدیمی چنان واقعه ای را ضبط کرده است. خود این  
زنند، نوشتیم. چنانکه  
به تنهایی برای آزدن او بس است تا چه رسد که رویدادهای دیگر هم بدان افزوده  
پیش آمد  
راست است که بازوی دختر پیغمبر را با تازیانه آزرده اند؟ آیا می خواسته اند با زور  
شود. آیا  
راه یابند و او که پشت در بوده است، صدمه دیده؟ در آن گیر و دارها ممکن است  
بدرون خانه  
حادثه ها رخ داده باشد. اگر درست است راستی چرا و برای چه این خشونت ها را روا  
چنین  
داشته اند؟ چگونه می توان چنین داستانرا پذیرفت و چسان آنرا تحلیل کرد؟.

که در راه خدا و برای رضای او و حفظ عقیدت خود سخت ترین شکنجه ها را تحمل  
مسلمانانی  
که از مال خود گذشتند، پیوند خویش را با عزیزترین کسان بریدند، خانمان  
کردند، مسلمانانی  
خدا به کشور بیگانه و یا شهر دور دست هجرت نمودند، سپس در میدان  
را رها کردند، بخاطر  
خود را عرضه هلاک ساختند، چگونه چنین حادثه ها را دیدند و آرام نشستند.  
کارزار بارها  
گفتار فرزند فاطمه سخنی آموزنده است که: «آنجا که آزمایش پیش آید دینداران  
راستی  
اندک خواهند بود.» (۶)

روز دعوت پیغمبر تا این تاریخ بیست و سه سال و از تاریخ هجرت تا این روزها  
از نخستین  
می‌گذشت. در این سالها گروهی دنیاپرست که چاره‌ای جز پذیرفتن مسلمانی  
دهسال  
خود را در پناه اسلام جای دادند. دسته‌ای از اینان مردمانی تن آسان و ریاست جو و  
نداشتند  
بودند. طبیعت آنان قید و بند دین را نمی‌پذیرفت. اگر مسلمان شدند برای این  
اشراف منش  
بود که جز مسلمانی راهی پیش روی خود نمی‌دیدند.

تیره سرکش که ریاست مکه و عربستان را از آن خویش می‌دانست پس از فتح مکه،  
قریش این  
قدرتی بزرگ بنام اسلام قرار گرفت. و چون از بیم جان و یا بامید جاه مسلمان شد،  
در مقابل  
تا این قدرت را در انحصار خود گیرد. بسیار حقیقت پوشی و یا خوش باوری  
می‌کوشید  
که بگوئیم اینان چون یک دو جلسه با پیغمبر نشسته و به اصطلاح محدثان لقب  
می‌خواهد  
صحابی گرفته‌اند، در تقوی و پا بر سر هوی نهادن نیز مسلمانی درست بودند.

و بلکه دشمنی عرب‌های جنوبی و شمالی در سده‌های پیش از اسلام آگاهیم<sup>(۷)</sup>  
از همچشمی  
بمقتضای خوی بیابان نشینی، مردم یثرب را که از تیره قحطانی بودند و بکار  
مردم حجاز  
اشتغال داشتند خوار می‌شمردند. قحطانیان یا عرب‌های جنوبی ساکن یثرب،  
کشاورزی  
اسلام را از مکه به شهر خود خواندند، بدو ایمان آوردند، با وی پیمان بستند. در  
پیغمبر  
بدر، احد، احزاب، و غزوه‌های دیگر با قریش در افتادند، و سرانجام شهر آنان را  
نبردهای

هرگز این خواری را نمی‌پذیرفت. از این گذشته مردم مدینه در سقیفه چشم  
گشودند. قریش  
دوختند. تنها با تذکرات ابو بکر که پیغمبر گفته است «امامان باید از قریش  
به خلافت  
نشستند. اگر انصار چنانکه گرد پیغمبر را گرفتند گرد خانواده او فراهم می‌شدند  
باشند» عقب  
حرمت این خانواده همچنان محفوظ می‌ماند، چه کسی تضمین می‌کرد که  
و اگر حریم  
بار دیگر دماغ عدنانیان را بخاک نمانند. اینها حقیقت‌هایی بود که دست در کاران  
قحطانیان  
آنروز آنرا بخوبی می‌دانستند. ما این واقعیت را بپذیریم یا خود را بخوش باوری بزنیم  
سیاست  
همه یاران پیغمبر در یک درجه از پرهیزگاری و فداکاری بوده‌اند و چنین احتمالی  
و بگوئیم  
نمی‌توان داد، حقیقت را دگرگون نمی‌سازد. دشمنی میان شمال و جنوب پس از  
درباره آنان  
برادری بین مهاجر و انصار در مدینه موقتا فراموش شد و پس از مرگ پیغمبر  
عقد پیمان  
نشانه آن دیده شد. و در سالهای بعد آشکار گردید. و چنانکه آشنایان به تاریخ اسلام  
نخستین  
درگیری بین دو تیره در سراسر قلمرو اسلامی تا عصر معتصم عباسی بر جای  
می‌دانند، این  
ماند.

خدای نخواست همه یاران پیغمبر این چنین می‌اندیشیدند. در بین مضریان و  
من نمی‌گویم  
نیز کسانی بودند که در گفتار و کردار خود خدا را در نظر داشتند نه دنیا را و گاه  
یا قریشیان  
الهی از برادر و فرزند خود هم می‌گذشتند، اما شمار اینان اندک بود. آیا



برای رعایت حکم  
بآسانی پذیرفت که سهیل بن عمرو، عمرو بن عاص، ابو سفیان و سعد بن عبد الله بن  
می‌توان  
هم غم دین داشتند؟ بسیار ساده‌دلی می‌خواهد که ما بگوئیم آنکس که یک روز یا  
ابی سرح  
یا یک ماه یا یکسال صحبت پیغمبر را دریافت، مشمول حدیثی است که از پیغمبر  
چند مجلس  
من چون ستارگانند بدنبال هر یک که رفتید، راه را یافته‌اید» من بدین کاری  
آورده‌اند «یاران  
حدیث از جهت متن و سند درست است یا نه، این کار را بعهدۀ محدثان می‌گذارم،  
ندارم که این  
است اینکه در آنروزها یا لا اقل چند سال بعد، اصحاب پیغمبر رو بروی هم قرار  
آنچه مسلم  
می‌توان گفت هم آنان که بدنبال علی رفتند و هم کسانی که پی طلحه و زبیر و  
گرفتند. چگونه  
معاویه را گرفتند راه راست را یافته‌اند.

گفت خلیفه و یاران او از نخستین دستۀ مسلمانان و از طبقۀ اول مهاجرانند. درست  
خواهند  
از خلیفه و یک دو تن دیگر که بگذریم پایه حکومت را چه گروهی جز قریش استوار  
است. اما  
مجریان حکومت کدام طایفه بودند؟ برای استقرار حکومت باید قدرت یک پارچه  
می‌کرد؟ و  
تامین این قدرت باید هر گونه مخالفتی سرکوب گردد و بسیار طبیعی است که با  
شود. و برای  
دگرگونی شرایط، منطق هم دگرگون شود.

پی‌نوشتها:

۱. در این بلا بجای من ار روزگار بود  
روز سپید او شب تاریک می نمود

۲. انساب الاشراف ص ۴۰۵.

۳. فاطمه فاطمه است ص ۱۱۷.

۴. فاطمة الزهراء ص ۶۶.

۵. روضة الواعظین ص ۱۴۴.

۶. فاذا محصوا بالبلاء قل الديانون (حسین بن علی علیه السلام).

شود به پس از پنجاه سال ص ۶۹ چاپ دوم و نیز رجوع شود به فصل «برای عبرت

۷. رجوع

تاریخ» در همین کتاب.

زنان انصار در خانه پیغمبر

«الذین ضل سعيهم فی الحیوة الدنيا و هم یحسبون انهم یحسنون صنعا<sup>(۱)</sup>»

(الکھف: ۱۰۴)

نالان در بستر افتاد. در مدت بیماری او، از آن مردان جان بر کف، از آن مسلمانان

دختر پیغمبر

صف، از آنان که هر چه داشتند از برکت پدر او بود، چند تن او را دلداری دادند و یا

آماده در

رفتند؟ هیچکس! جز یک دو تن از محرومان و ستمدیدگان چون بلال و سلمان.

بدیدنش

باشد زنان عاطفه و احساسی رقیق تر از مردان دارند، بخصوص که در آن روزها،

اما هر چه

زنان بیرون صحنه سیاست بودند و در آنچه می گذشت دخالت مستقیم نداشتند.

صدوق باسناد خود که به فاطمه دختر حسین بن علی (ع) می‌رسد نویسد<sup>(۲)</sup> :

و انصار نزد او گرد آمدند. اما در عبارت احمد بن ابی طاهر تنها (زنان) آمده است  
زنان مهاجر

از مهاجر و انصار نامی نمی‌برد<sup>(۳)</sup>.

زنان مهاجران کسی در این دیدار شرکت داشته، مسلماً وابسته بگروه ممتاز و دست  
اگر هم از

نبوده است. اما انصار موقعیت دیگری داشته‌اند. آنان از آغاز یعنی از همان

در کار سیاست

پیغمبر را به شهر خود خواندند، پیوند خویش را با خویشاوندان او نیز برقرار و سپس  
روزها که

استوار ساختند.

اشارت خواهم کرد، بیشتر آنان این دوستی را با علی و فرزندان او، و خاندان او به سر  
و چنانکه

حال پاسخی را که دختر پیغمبر به پرسش آنان داده است، نشان دهنده روحیه رنگ  
بردند. بهر

آن زمان است، که با دیگر زمانها یکسانست. دختر پیغمبر از رفتار مردان آنان

پذیر مردم

گله‌مند است.

زهر (ع) پاسخ احوال‌پرسی نیست. خطبه‌ای بلیغ است که اوضاع آن روز مدینه را  
گفتار

از آنچه پس از یک ربع قرن پیش آمد خبر می‌دهد. دیرینه‌ترین متن این  
روشن می‌سازد، و

که نویسنده در دست دارد کتاب «بلاغات النساء» است. اما این گفتار در کتاب‌هایی  
گفتار را

شیخ طوسی کشف الغمه، احتجاج طبرسی و بحار الانوار مجلسی و دیگر کتاب‌ها  
چون امالی

عبارت احمد بن ابی طاهر را بفارسی برگردانده‌ام و چون این گفتار نیز

آمده است. من  
لفظی و معنوی را در بر دارد کوشیده‌ام تا ترجمه نیز از آن زیورها عاری نباشد.  
صنعت‌های  
لکن:

گر بریزی بحر را در کوزه‌ای  
چند گنجد قسمت یک روزه‌ای.<sup>(۴)</sup>

- دختر پیغمبر چگونه‌ای؟ با بیماری چه می‌کنی؟

شما را دوست نمی‌دارم و از مردان شما بیزارم! درون و برو نشان را آزمودم و از  
- بخدا دنیای

ناخشنودم! چون تیغ زنگار خورده نابرا، و گاه پیش روی واپس گرا، و خداوندان  
آنچه کردند

اندیشه‌های تیره و نارسایند. خشم خدا را بخود خریدند و در آتش دوزخ جاویدند<sup>(۱)</sup>.

را بدانها واگذار، و ننگ عدالت کشی را بر ایشان بار کردم نفرین بر این مکاران و دور  
ناچار کار

بوند از رحمت حق این ستمکاران.

آنان. چرا نگذاشتند حق در مرکز خود قرار یابد؟ و خلافت بر پایه‌های نبوت استوار  
وای بر

ماند؟

فرود آمد نگاه جبرئیل امین است. و بر عهده‌ی علی که عالم بامور دنیا و دین است. به  
آنجا که

که کردند خسروانی مبین است. بخدا علی را نه پسندیدند، چون سوزش تیغ او را  
یقین کاری

پایداری او را دیدند. دیدند که چگونه بر آنان می‌تازد و با دشمنان خدا نمی‌سازد<sup>(۶)</sup>.  
چشیدند و

پای در میان می‌نهادند، و علی را بر کاری که پیغمبر بعهدۀ او نهاد  
بخدا سوگند، اگر  
آسان ایشان را براه راست می‌برد. و حق هر یک را بدو می‌سپرد، چنانکه  
می‌گذارند، آسان  
نبیند و هر کس میوه آنچه کشته است بچیند. تشنگان عدالت از چشمۀ معدلت او  
کسی زیانی  
در پناه صولت او دلیر می‌گشتند. اگر چنین می‌کردند درهای رحمت از زمین و  
سیر و زبونان  
آنان می‌گشود. اما نکردند و بزودی خدا به کیفر آنچه کردند آنانرا عذاب خواهد  
آسمان بروی  
فرمود<sup>(۷)</sup>. بیاید! و بشنوید!

چه ابو العجب‌ها در پس پرده دارد و چه بازیچه‌ها یکی از پس دیگری برون  
شگفتا! روزگار  
مردان شما چرا چنین کردند؟ و چه عذری آوردند؟ دوست نمایانی غدار. در حق  
می‌آرد. راستی  
ستمکار و سرانجام به کیفر ستمکاری خویش گرفتار. سر را گذاشته به دم چسبیدند.  
دوستان  
رفتند و از عالم نپرسیدند. نفرین بر مردمی نادان که تبه‌کارند. و تبه‌کاری خود را  
پی‌عامی  
نیکوکاری می‌پندارند<sup>(۸)</sup>.

آنکه مردم را براه راست می‌خواند، سزاوار پیروی است، یا آنکه خود راه را  
وای بر آنان. آیا  
نمی‌دانند؟ در این باره چگونه داوری می‌کنید؟.

سوگند، آنچه نباید بکنند کردند. نواها ساز و فتنه‌ها آغاز شد. حال لختی بپایند! تا  
بخدایتان  
ببینند چه آشوبی خیزد و چه خونها بریزد! شهد زندگی در کامها شرنگ و جهان  
بخود آیند، و

بر همگان تنگ گردد. آنروز زیانکاران را باد در دست است و آیندگان بگناه رفتگان  
پهناور  
گرفتار و پای بست<sup>(۹)</sup>.

آماده باشید! که گرد بلا انگيخته شد و تیغ خشم خدا از نیام انتقام آهیخته. شما را  
اکنون  
نگذارد تا دمار از روزگارتان بر آرد، آنگاه دریغ سودی ندارد.

را بپراکند و بیخ و بنتان را بر کند. دریغا که دیده حقیقت بین ندارید. بر ما هم  
جمع شما  
تاوانی نیست که داشتن حق را ناخوش می دارید.<sup>(۱۰)</sup>

که در آن روز درد دل و گله و شکوه بانوئی داغدیده و ستمدیده می نمود، بحقیقت  
این سخنان  
بود. خطری که نه تنها مهاجر و انصار، بلکه رژیم حکومت و آینده نظام اسلامی  
اعلام خطری  
را تهدید می کرد.

که آنچه دختر پیغمبر در بستر بیماری و نیز روزهای پیش در جمع مسلمانان  
دیری نگذشت  
داد، و مردم را از پایان آن ترساند تحقق یافت. آنروز گفتند پیمبری و رهبری نباید در  
از آن خبر  
بماند. گفتند قریش، این تیره خودخواه و برتری جو، باید همچنان مهتری کند.  
یک خاندان  
کار را نمی دیدند. ندانستند که مهتری از قریش به خاندان امیه و سپس بفرزندان  
آنروز پایان  
و تیره حکم بن عاص و مروانیان می رسد، ندانستند که تند باد این تصمیم عجولانه  
ابو سفیان  
که بر روی اخگر سوزان دشمنی دیرینه عراقی و شامی انباشته است به یکسو خواهد  
گردی را  
که همچشمی قحطانی و عدنانی از نو آغاز می شود، دو گروه برابر هم خواهند

زد.ندانستند  
و خلیفه‌هایی جان خود را در این راه خواهند داد و سرانجام آتشی سر می‌زند که  
ایستاد  
و سپس حجاز و شام و مغرب اسلامی را فرا گیرد. که «ان الله لا یغیر ما بقوم  
سراسر شرق  
حتی یغیروا ما بانفسهم»<sup>(۱۱)</sup>

بیشتر از این دگرگونی‌ها و نتیجه‌هایی که بر آن مترتب شد فصلی جداگانه با  
برای آگاهی  
عنوان برای عبرت تاریخ خواهیم آورد.

پی‌نوشتها:

۱. آنانکه کوشش ایشان در زندگی دنیا تباه شد و می‌پندارند که کاری نیک می‌کنند.

۲. بحار ج ۴۳ ص ۱۵۸.

۳. بلاغات النساء ص ۳۲.

۴. مثنوی: نیکلسن دفتر ۲۱ ص ۴.

۵. -کیف اصیحت من علتک یا بنت رسول الله؟

و الله عائفة لدنیاکم. قالیه لرجالکم. لفظتہم بعد ان عجمتہم و شناتہم بعد ان  
-اصیحت

لفلول الحدو. و خور القناة و خطل الراى «و بئسما قدمت لهم انفسهم ان سخط  
سبرتہم. فقبحا  
الله علیہم و فى العذاب هم خالدون.

لقد قلدتہم ربقتہا. و شنت علیہم عارہا. فجدا و عقرا و بعدا للقوم الظالمین.

۶. لا جرم

انى زحزحوها عن رواسى الرسالة. و قواعد النبوة. و مهبط الروح الامین. الطبین بامور  
ویحہم

الدين.الا ذلك هو الخسران المبين.و ما الذى نقموا من ابى الحسن؟نقموا و الله نكير الدنيا و

سيفه.و شدة وطاته.و نكال وقعته و تنمره فى ذات الله.

تكاؤوا عن زمام نبذه اليه رسول الله (ص) لسار بهم سيرا سجحا لا يكلم خشاشه.و  
٧.و بالله لو

راكبه.و لاوردهم منهلا نميرا ففضاضا تطفح ضفتاه.و لاصدرهم بطانا قد تحير بهم  
لا يتعتع

متحلى بطائل.الا بغمر الناهل.وردعة سورة الساغب.و لفتحت عليهم بركات من  
الرى.غير

السماء و الارض،و سياخذهم الله بما كانوا يكسبون.

فاسمعن.و ما عشتن اراكن الدهر عجبا.الى اى لجا استندوا.و باى عروة تمسكوا؟«و  
٨.الا هلمن

المولى و لبئس العشير.و لبئس للظالمين بدلا».استبدلوا و الله الذنابى بالقوادم.و  
لبئس

بالكاهل.فرغما لمعاطس قوم يحسبون انهم يحسنون صنعا الا انهم هم المفسدون و  
العجز

لكن لا يشعرون.

يهدى الى الحق احق ان يتبع امن لا يهدى الا ان يهدى فما لكم كيف تحكمون.  
٩.ويحهم!فامن

الهكن لقد لقحت فنظرة،ريثما تنتج.ثم احتلبوا طلاع القعب دما عبطا و ذعافا ممقرا  
اما لعمر

هنالك يخسر المبطلون و يعرف التالون غب ما اسس الاولون.

عن انفسكم نفسا.و طامنوا للفتنة جاشا و ابشروا بسيف صارم.و بقرح شامل و  
١٠.ثم طيبوا

من الظالمين.يدع فيئكم زهيدا و جمعكم حصيدا فيا حسرة لكم و انى بكم و  
استبداد

قد«عميت عليكم انلزمكموها و انتم لها كارهون- (از آية ٢٨ سورة هود) «



را که مردمی دارند دگرگون نمی‌سازد مگر آنکه آنان خود دگرگون شوند. (الرعد: ۱۱. خدا آنچه  
(۱۱).

در آستانه ملکوت

«و ان للمتقين لحسن مآب جنات عدن مفتحة لهم الابواب»<sup>(۱)</sup>

(ص ۴۹-۵۰)

چند روز را در بستر بیماری بسر برده؟ درست نمی‌دانیم، چند ماه پس از رحلت  
دختر پیغمبر  
را بدرود گفته؟، روشن نیست. کمترین مدت را چهل شب<sup>(۲)</sup> و بیشترین مدت را  
پدر زندگانی  
<sup>(۳)</sup> و میان این دو مدت روایت‌های مختلف از دو ماه<sup>(۴)</sup> تا هفتاد و پنج روز<sup>(۵)</sup>،  
هشت ماه نوشته‌اند  
سه ماه<sup>(۶)</sup>، و شش ماه<sup>(۷)</sup> است.

اختلاف، و این همه روایت‌های گوناگون چرا؟ از این پیش نوشتیم که در چنان سالها،  
این همه  
از خاطر یکی بذهن دیگری انتقال می‌یافت. و چه کسی می‌تواند ادعا کند که  
تاریخ حادثه‌ها  
از اشتباه بر کنار بوده‌اند. و این در صورتی است که موجبات دیگر در کار نباشد.  
همه این ناقلان  
که در آن روزهای پر آشوب، از یکسو دسته‌بندی‌های سیاسی هنوز قوت خود را از  
اما می‌دانیم  
بود، و از سوی دیگر مسلمانان سرگرم جنگ در داخل سرزمین اسلام بودند در  
دست نداده  
کدام کس پروای ضبط تاریخ درست حوادث را داشت؟ بر فرض که هیچیک از  
چنین شرایط  
دخالتی در این روی داد نداشته باشد، بدون شک دسته‌های سیاسی که پس از

این دو عامل  
این تاریخ روی کار آمدند تا آنجا که توانسته‌اند تاریخ حادثه‌ها را دستکاری کرده‌اند.  
نقل مجلسی از دلائل الامامه در این بیماری بود که دو تن صحابی پیغمبر ابو بکر و  
باری به  
دیدار او شدند. اما دختر پیغمبر رخصت این دیدار را نمی‌داد. علی (ع) گفت من  
عمر خواستار  
تو بآنان اجازت ملاقات دهی. فاطمه گفت حال که چنین است خانه خانه تو است<sup>(۸)</sup>  
پذیرفته‌ام که  
ابن سعد نوشته است ابو بکر چندان با دختر پیغمبر سخن گفت که او را خشنود  
هر چند  
ظاهرا از این ملاقات نتیجه‌ای که در نظر بود بدست نیامد. دختر پیغمبر بآنان  
ساخت<sup>(۹)</sup> اما  
که پدرم فرمود فاطمه پاره تن من است هر که او را بیازارد مرا آزرده است؟  
گفت نشنیدید  
است! فاطمه گفت شما مرا آزردید و من از شما ناخشنودم<sup>(۱۰)</sup> و آنان از خانه او  
گفتند چنین  
در صحیح نویسد: پس از آنکه دختر پیغمبر میراث خود را از خلیفه  
بیرون رفتند. بخاری  
و او گفت از پیغمبر شنیدم که ما میراث نمی‌گذاریم زهرا دیگر با او سخن نگفت تا  
خواست  
مرد<sup>(۱۱)</sup>.

روزهای زندگی، اسماء دختر عمیس را که از مهاجران حبشه و از نزدیکان وی بود  
در واپسین  
نوشتیم اسماء نخست زن جعفر بن ابی طالب بود، چون جعفر در نبرد مؤته  
طلبید. چنانکه  
شهید شد به ابو بکر بن ابی قحافه شوهر کرد. دختر پیغمبر به اسماء گفت:

خوش نمی‌دارم بر جسد زن جامه‌ای بیفکنند و اندام او از زیر جامه نمایان باشد.  
-من

حبشه چیزی دیدم، اکنون صورت آنرا به تو نشان می‌دهم. سپس چند شاخه تر  
-من در

خواست. شاخه‌ها را خم کرد. پارچه‌ای بروی آن کشید. دختر پیغمبر گفت:

خوبی است. نعش زن را از نعش مرد مشخص می‌سازد. چون من مردم تو مرا بشوی!  
-چه چیز

و نگذار کسی نزد جنازه من بیاید. (۱۲)

روز زندگانی آبی خواست. بدن خود را نیکو شست و شو داد جامه‌های نو پوشید و  
در آخرین

خود رفت. خادمه خویش را گفت تا بستر او را در وسط غرفه بگستراند. سپس روی به  
به غرفه

دست‌ها را بر گونه‌های نهاد و گفت من همین ساعت خواهم مرد (۱۳) بنقل  
قبله دراز کشید

شیعه، شوهرش علی (ع) او را شست و شو داد. ابن سعد نیز همین روایت را اختیار  
علمای

(۱۴). لیکن چنانکه نوشتیم ابن عبد البر گوید دختر پیغمبر اسماء را گفت تا متصدی  
کرده است

او باشد. و گویا اسماء در شست و شوی فاطمه (ع) با علی علیه السلام همکاری  
شست و شوی

داشته است.

البر نوشته است چون دختر پیغمبر زندگانی را بدرود گفت، عایشه خواست به حجره  
ابن عبد

او برود اسماء طبق وصیت او را راه نداد. عایشه شکایت به پدر برد که:

(۱۵) میان من و دختر پیغمبر در آمده است و نمی‌گذارد من نزد جسد او بروم.

-این زن خثعمیه

او حجله‌ای چون حجله عروسان ساخته است. ابو بکر در حجره دختر پیغمبر آمد  
بعلاوه برای  
و گفت:

چرا نمی‌گذاری زنان پیغمبر نزد دختر او بروند؟ چرا برای دختر پیغمبر حجله  
-اسماء  
ساخته‌ای؟

وصیت کرده است کسی بر او داخل نشود- چیزی را که برای نعش او ساخته‌ام،  
-زهرا بمن  
وقتی زنده بود باو نشان دادم و بمن دستور داد مانند آنرا برایش بسازم.

-حال که چنین است هر چه بتو گفته چنان کن<sup>(۱۶)</sup>.

نوشته است نخستین کس از زنان که در اسلام برای او بدین سان نعش ساختند  
ابن عبد البر  
(ع) دختر پیغمبر (ص) بود. سپس مانند آنرا برای زینب بنت جحش (زن پیغمبر)  
فاطمه  
آماده کردند.  
پی‌نوشتها:

پرهیزکاران را نیکو بازگشتگاهی است. بهشت جاویدان که درهای آن بروی آنان  
۱. همانا  
گشوده است.

۲. بحار ص ۱۹۱ ج ۴۳. روضة الواعظین ص ۱۵۱.

۳. الاستیعاب ص ۷۴۹.

۴. بحار ص ۲۱۳ ج ۴۳.

۵. عیون المعجزات بنقل مجلسی ص ۲۱۲.

۶.طبقات ج ۸ ص ۱۸.

۷.انساب الاشراف بلاذری ص ۴۰۲.

ج ۴۳ ص ۱۷۰ بنقل از دلائل الامامه و نیز رجوع شود به علل الشرائع ج ۱ ص ۱۷۸.  
۸.بحار

۹.طبقات ص ۱۷ ج ۸.

۱۰.بحار ص ۱۷۱.

۱۱.صحیح ج ۵ ص ۱۷۷.

ص ۷۵۱ و رجوع به طبقات ابن سعد ج ۸ ص ۱۸ و انساب الاشراف ص ۴۰۵ و  
۱۲.استیعاب  
بحار ج ۴۳ ص ۱۸۹ شود.

ج ۴۳ ص ۱۷۲ به نقل از امالی شیخ طوسی و رجوع به انساب الاشراف ص ۴۰۲ و  
۱۳.بحار  
طبقات ج ۸ ص ۱۷-۱۸ شود.

۱۴.طبقات ج ۸ ص ۱۸.

از قحطانیان و از عرب‌های جنوبی بوده است. و این سرزندی است که عدنانیان (و  
۱۵.خشعم  
از جمله قریش) به قحطانیان می‌کردند.

۱۶.استیعاب ص ۷۵۱، چنانکه نوشتیم اسما در این تاریخ زن ابو بکر بوده است.

بخاک سپردن زهرا

«الذین اذا اصابهم مصیبة قالوا انا لله و انا الیه راجعون»<sup>(۱)</sup>.

(البقره: ۵۶)

و تذکره نویسان شیعه متفقند که نعش دختر پیغمبر را شبانه بخاک سپردند.  
دانشمندان

نیز در روایت‌های خود که از طریق ابن شهاب، عروه، عایشه، زهری و دیگران است  
ابن سعد  
گوید فاطمه (ع) را شبانه دفن کردند و علی (ع) او را بخاک سپرد<sup>(۲)</sup>.

بلاذری نیز در دو روایت خود همین را نوشته است<sup>(۳)</sup> بخاری نیز چنین نویسد:  
او شبانه او را بخاک سپرد و رخصت نداد تا ابو بکر بر جنازه او حاضر شود<sup>(۴)</sup>.  
«شوی»

که از بزرگان علما و محدثان شیعی است و در آغاز قرن چهارم هجری در گذشته و  
کلینی  
را در نیمه دوم قرن سوم نوشته و نوشته او از دیرینه‌ترین سندهای شیعه بشمار  
کتاب خود  
می‌رود، چنین نوشته است:

(ع) در گذشت. امیر المؤمنین او را پنهان بخاک سپرد و آثار قبر او را از میان برد.  
چون فاطمه  
سپس رو به مزار پیغمبر کرد و گفت:

خدا از من و از دختری که بدین تو آمده و در کنار تو زیر خاک خفته است، بر تو  
-ای پیغمبر  
درود باد!

خواست که او زودتر از دیگران بتو به پیوندد. پس از او شکیبائی من بپایان رسیده و  
خدا چنین  
داری من از دست رفته. اما آنچنان که در جدائی تو صبر را پیشه کردم، در مرگ  
خویشتن  
جز صبر چاره ندارم که شکیبائی بر مصیبت سنت است. ای پیغمبر خدا! تو بر روی  
دخترت نیز

جان دادی! ترا بدست خود در دل خاک سپردم! قرآن خبر داده است که پایان زندگی  
سینه من  
همه بازگشت بسوی خداست.

اکنون امانت به صاحبش رسید، زهرا از دست من رفت و نزد تو آرמיד.

خدا پس از او آسمان و زمین زشت می‌نماید، و هیچگاه اندوه دلم نمی‌گشاید<sup>(۵)</sup>.  
ای پیغمبر

چشمانم بی‌خواب، و دل از سوز غم کباب است، تا خدا مرا در جوار تو ساکن گرداند.

ضربتی بود که دل را خسته و غصه‌ام را پیوسته گردانید. و چه زود جمع ما را به  
مرگ زهرا

کشانید. شکایت خود را بخدا می‌برم و دخترت را به تو می‌سپارم! خواهد گفت که  
پریشانی

از تو با وی چه ستمها کردند. آنچه خواهی از او بجو و هر چه خواهی بدو بگو! تا سر  
امت پس

گشاید، و خونی که خورده است بیرون آید و خدا که بهترین داور است میان او و  
دل بر تو

ستمکاران داوری نماید<sup>(۶)</sup>.

بتو می‌دهم بدرود است نه از ملالت، و از روی شوق است، نه کسالت. اگر می‌روم نه  
سلامی که

جانم و اگر می‌مانم نه بوعده خدا بد گمانم. و چون شکیبایان را وعده داده است  
ملول و خسته

در انتظار پاداش او می‌مانم که هر چه هست از اوست و شکیبائی نیکوست.

ستمکاران نبود برای همیشه در کنار قبرت می‌ماندم و در این مصیبت بزرگ،  
اگر بیم چیرگی

چون فرزند مرده جوی اشک از دیدگانم می‌راندم.

که دخترت پنهانی بخاک می‌رود. هنوز روزی چند از مرگ تو نگذشته، و نام تو  
خدا گوا هست

او را بردند و میراث او را خوردند. درد دل را با تو در میان می‌گذارم و دل را  
از زبانها نرفته، حق  
به یاد تو خوش می‌دارم که درود خدا بر تو باد و سلام و رضوان خدا بر فاطمه<sup>(۷)</sup>.

این شهرت، ابن سعد روایت دیگری دارد که ابو بکر بر دختر پیغمبر نماز خواند و بر  
در مقابل

گفت<sup>(۸)</sup>. پیداست که این روایت و یک دو حدیث دیگر، در مقابل آن شهرت ارزشی  
او چهار تکبیر

نیست که آنرا برای مصلحت وقت ساخته باشند. فقدان دختر پیغمبر علی (ع) را  
ندارد، و دور

ساخت. نمونه این آزرده‌گی را از سخنانی که بر کنار قبر او خطاب به پیغمبر (ص)  
سخت آزرده

سندهای دیرین، دو بیت زیر را نیز بدو نسبت داده‌اند که نشان دهنده سوز  
گفت دیدیم. در

شمار این بیت‌ها در ماخذهای بعدی بیشتر است چنانکه در دیوان منسوب  
درونی اوست. اما

به آنحضرت نوزده بیت است<sup>(۹)</sup>.

بکار در کتاب خود الاخبار الموفقیات که آنرا در نیمه دوم قرن سوم نوشته و از  
زبیر بن

مصادر قدیمی بشمار می‌رود چنین نویسد:

گوید چون امیر المؤمنین علی بن ابی طالب رضی الله عنه از دفن فاطمه  
مداینی

راغت یافت بر سر قبر او ایستاد و این دو بیت را انشاء کرد:

لكل اجتماع من خلیلین فرقة

و كل الذی دون الممات قلیل<sup>(۱۰)</sup>



و ان افتقادی واحدا بعد واحد  
دلیل علی ان لا یدوم خلیل<sup>(۱۱)</sup>

این دو بیت در بعضی مصادر بدین صورت ضبط شده:

لکل اجتماع من خلیلین فرقة  
و کل الذی دون الفراق قلیل  
و ان افتقادی فاطما بعد احمد  
دلیل علی ان لا یدوم خلیل<sup>(۱۲)</sup>

فاضل چاپ اخیر بحار الانوار (طهران) در ذیل صفحه صد و هشتاد و هفت مجلد  
مصحح

چهل و سوم عبارتی را دارد که ترجمه آن اینست:

نسخه‌ها «و ان افتقادی واحدا بعد واحد» آمده و این درست است چه علی علیه السلام  
در بعضی  
بدین دو بیت تمثیل جسته نه آنرا انشاء کرده است.

زبیر بن بکار چنین است: «و انشا یقول» بعلاوه این دو بیت چنانکه نوشته شد در  
لیکن عبارت  
دیوان منسوب بآن حضرت ضبط شده است.

است که هاتفی شعر او را پاسخ داد. سپس چهار بیت را نوشته است<sup>(۱۳)</sup>.  
مجلسی نویسد: روایت شده

پی نوشتها:

چون مصیبتی بدیشان رسد گویند: همانا ما از آن خدا و بسوی او باز گردنده‌ایم.  
۱. آنانکه

۲. طبقات ج ۸ ص ۱۸-۱۹.

۳. انساب الاشراف ص ۴۰۵.

٤. صحيح ج ٥ ص ١٧٧، و ر.ك بحار ص ١٨٣.

عليك يا رسول الله عنى. و السلام عليك عن ابنتك و زائرتك و البائنة فى الثرى  
٥. السلام

و المختار الله لها سرعة اللحاق بك. قل يا رسول الله عن صفيتك صبرى و عفا عن  
ببقعتك

العالمين تجلدى. الا ان فى التاسى لى بسنتك فى فرقتك موضع تعز فلقد و سدتك  
سيده نساء

قبرك و فاضت نفسك بين نحرى و صدرى. بلى و فى كتاب الله (لى) انعم القبول.  
فى ملحودة

و انا اليه راجعون. قد استرجعت الوديعه. و اخذت الرهينه و اختلست الزهراء فما اقبح  
انا لله

الخضراء و الغبراء. اما حزنى فسرمد.

فمسهد. و هم لا يبرح قلبى او يختار الله لى دارك التى انت فيها مقيم. كمد مقيح  
٦. و اما ليلى

ما فرق بيننا و الى الله اشكو و ستنبئك ابنتك بتظافر امتك على هضمها.

و هم مهيج سرعان

السؤال. و استخبرها الحال. فكم من غليل معتلج بصدرها لم تجد الى بته سبيلا. و  
فاحفها

ستقول و يحكم الله و هو خير الحاكمين.

لا قال و لا سئم. فان انصرف فلا عن ملالة. و ان اقم فلا عن سوء ظن بما وعد الله  
٧. سلام مودع

واها و الصبر ايمن و اجمل و لو لا غلبة المستولين لجعلت المقام و اللبث لزاما  
الصابرين. و اها

لا عولت احوال الثكلى على جليل الرزية. فبعين الله تدفن ابنتك سرا و تهضم حقها و  
معكوبا و

لم يتباعد العهد و لم يخلق منك الذكر. و الى الله يا رسول الله المشتكى و فيك يا  
تمنع ارثها. و

احسن العزاء.صلى الله عليك و عليها السلام و الرضوان (اصول كافي ج ۱ ص  
رسول الله  
۴۵۸-۴۵۹).

۸.طبقات ج ۸ ص ۱۹.

۹.و.ر.ک.بحار ص ۲۱۶.

۱۰.جمع هر دو دوست را پریشانی است و هر چیز جز مرگ ناچیز است.

من یکی را پس از دیگری از دست می‌دهم نشان آن است که هیچ دوست جاوید  
۱۱.اینکه

نمی‌ماند.الخبار الموفقیات ص ۱۹۴ و رجوع شود به عقد الفرید.

۱۲.مناقب ج ۱ ص ۵۰۱.

۱۳.ص ۱۸۴ ج ۴۳.

قبر دختر پیغمبر

«و لای الامور تدفن لیلا بضعة المصطفی و یعی ثراها»

مزار جای دختر پیغمبر نیز روشن نیست.از آنچه درباره مرگ او نوشته شد،و  
متاسفانه

که در پنهان داشتن این خبر بکار برده‌اند،معلومست که خانواده پیغمبر در این باره  
کوششی

نگرانی نبوده‌اند.این نگرانی برای چه بوده است؟درست نمی‌دانم.یک قسمت آن  
خالی از

اجرای وصیت زهرا (ع) باشد.نخواستہ است کسانی را که از آنان ناخشنود  
ممکن است بخاطر

جنازه،نماز و مراسم دفن او حاضر شوند.اما آثار قبر را چرا از میان برده‌اند؟و یا  
بود،در تشییع

از بخاک سپردن او صورت هفت قبر،یا چهل قبر در گورستان بقیع و یا در خانه او

چرا پس  
اینهمه اصرار در پنهان داشتن مزار او بکار رفته است؟ اگر در سال چهارم  
ساخته‌اند؟ چرا  
فاطمه قبر پدر خویش را از دیده مردم پنهان کردند، از بی حرمتی مخالفان  
هجری فرزندان  
وضع مدینه را در چهل روز یا حداکثر هشت ماه پس از مرگ پیغمبر با وضع  
می‌ترسیدند. اما  
سال چهارم از هجرت یکسان نمی‌توان گرفت. آنها که بر سر مسائل سیاسی و احراز  
کوفه در  
(ع) کشمکش داشتند، کسانی نیستند که در سال یازدهم در مدینه حاضر بودند.  
مقام با علی  
در مدینه حاضر بودند، حساب علی (ع) را از فاطمه (ع) جدا می‌کردند. برای رعایت  
و آنانکه  
هم که بوده است بدختر پیغمبر حرمت می‌نهادند. و مسلماً به قبر او نیز تعرضی  
ظاهر  
نمی‌توانیم بگوئیم مرور زمان و یا فراموشی راویان موجب معلوم نبودن  
نمی‌کرده‌اند. نیز  
زهر است. چه محل قبر دو صحابی پیغمبر در کنار قبر او معین است. قبر فرزندان  
موضع مزار  
در بقیع آرمیده است به تقریب می‌توان روشن ساخت. پس موجب این پوشیده کاری  
زهر را که  
است. همان سببی است که در فصل گذشته با جمال بدان اشارت شد. همان  
چیز دیگری  
که خود او در جمله‌هایی که شاید آخرین گفتارهای او بوده است بر زبان آورد.  
سببی است  
که بزنان عیادت کننده گفت: «دنیای شما را دوست نمی‌دارم و از مردان شما  
همان سخنان  
می‌خواست دور از چشم ناسپاسان و حق ناشناسان بخاک رود و حتی نشان او هم

بیزارم» او  
دور از چشم آنان باشد.

آشوب نوشته است ابو بکر و عمر بر علی (ع) خرده گرفتند که چرا آنان را رخصت  
ابن شهر  
دختر پیغمبر نماز بخوانند. وی سوگند خورد که فاطمه چنین وصیت کرده بود و  
نداد تا بر  
(<sup>۱</sup>) باری بر طبق روایتی که کلینی از احمد بن ابی نصر از حضرت رضا (ع) آورده  
آنان پذیرفتند  
است:

احمد که از محل قبر فاطمه (ع) پرسید گفت: او را در خانه‌اش بخاک سپردند. و  
امام در پاسخ  
امیه مسجد را وسعت دادند قبر در مسجد قرار گرفت (<sup>۲</sup>) ابن شهر آشوب از گفته  
چون بنی  
نویسد: آنچه درست‌تر می‌نماید اینکه او را در خانه‌اش یا در روضه پیغمبر بخاک  
شیخ طوسی  
سپردند (<sup>۳</sup>).

این روایت، ابن سعد که در آغاز قرن سوم در گذشته است از عبد الله بن حسن  
در مقابل  
بن عبد الرحمان بن حارث بن هشام را در نیم روز گرمی دیدم که در بقیع  
روایت کند: مغیره  
ایستاده بود. بدو گفتم:

-ابو هاشم برای چه در این وقت اینجا ایستاده‌ای؟

تو بودم! بمن گفته‌اند فاطمه (ع) را در این خانه (خانه عقیل) که پهلوی خانه  
-در انتظار  
است بخاک سپرده‌اند. از تو می‌خواهم این خانه را بخری تا مرا در آنجا بگور بسپارند!  
جحشیین

-بخدا سوگند این کار را خواهم کرد!

عقیل آن خانه را نفروختند. عبد الله بن جعفر گفت هیچکس شک ندارد که قبر  
اما فرزندان  
فاطمه (ع) در آنجاست<sup>(۴)</sup>.

احمد بن ابی نصر قرینه معارض نداشت پذیرفته می شد. اما علمای شیعه  
اگر روایت  
آورده اند که نشان می دهد دختر پیغمبر را در بقیع بخاک سپرده اند. بعلاوه در  
روایت هائی  
روایات آمده است که برای پنهان داشتن قبر دختر پیغمبر صورت هفت قبر<sup>(۵)</sup> و  
ضمن این  
چهل قبر ساختند. و این قرینه ای است که قبر در داخل خانه نبوده، زیرا خانه محقر  
بروایتی  
جای ساختن این همه صورت قبر را نداشته است. و نیز روایتی در بحار دیده  
دختر پیغمبر  
مسلمانان بامداد شبی که دختر پیغمبر بجوار حق رفت در بقیع فراهم آمدند و در  
می شود که  
آنجا صورت چهل قبر تازه دیدند<sup>(۶)</sup>.

از دلایل الامامه و او باسناد خود روایتی از امام صادق آورده است که بامداد آنروز  
مجلسی  
جنازه دختر پیغمبر را از قبر بیرون آورند و بر آن نماز بخوانند و چون با  
می خواسته اند  
مخالفت و تهدید سخت علی (ع) روبرو شده اند از این کار چشم پوشیده اند<sup>(۷)</sup>.

پنهان داشتن قبر دختر پیغمبر ناخشنود بودن او را از کسانی چند نشان می دهد و  
بهر حال  
پیدا است که او می خواسته است با این کار آن ناخشنودی را آشکار سازد.

پی نوشتها:

۱. مناقب ج ۱ ص ۵۰۴.

۲. اصول کافی ج ۱ ص ۴۶۱.

۳. ج ۳ ص ۳۶۵.

۴. طبقات ج ۸ ص ۲۰.

۵. بحار ص ۱۸۲.

۶. بحار ص ۱۷۱.

۷. بحار ص ۱۷۱.

برای عبرت تاریخ

پای در میان می‌نهادند، و علی را در کاری که پیغمبر بعهدۀ او نهاد  
بخدا سوگند! اگر  
می‌گذارند، آسان آسان آنانرا براه راست می‌برد و حق هر یک را بدو می‌سپرد...  
می‌کردند، درهای رحمت از زمین و آسمان بر روی آنان می‌گشود. اما نکردند...  
اگر چنین  
بکنند کردند. اکنون لختی بپایند! و ببینند چه آشوبی برخیزد و چه خونها بریزد..  
و آنچه نباید  
!

(از سخنان دختر پیغمبر در بستر مرگ).

عربهای قحطانی و عدنانی

دختر پیغمبر (ص) این سخنان گله آمیز را در بستر بیماری بزنان انصار گفت،  
از روزی که  
یک ربع قرن نگذشت که عربستان آرام و متحد، به سرزمین آشوب و شورش مبدل

بیش از  
روزگاران پیش از اسلام، که مدت بیست سال و بیشتر فراموش شده بود، و  
گشت. دشمنی های  
برای خودنمایی نمی یافت آشکار شد. دوران امتیازهای قبیله ای و نژادی تجدید  
یا مجالی  
دستگی و بلکه چند دستگی چهره زشت خود را نمایان ساخت. دیگر بار قحطانی و  
گردید. دو  
در روی هم ایستادند، و چنان بهم افتادند که گوئی «ایام العرب»<sup>(۱)</sup> از نو زنده گشته  
عدنانی روی  
مردم جز نژاد عرب که بامید رحمت و یا دریافت نعمت مسلمان شده، و از  
است. اما  
خارج از جزیره خود را به شهرهای عراق چون کوفه و بصره و یا سرزمین های  
سرزمین های  
رسانده بودند، و هر دسته ای یا خانواده ای در تعهد قبیله ای بسر می برد، چون بدانچه  
شمالی  
نرسیدند و یا آنچه را بدان گرویده بودند، ندیدند، از بازار گرم و یا آشفته استفاده  
می خواستند  
بندی پرداختند، و یا در پی دسته هایی افتادند که سود خود را در کنار آنان  
کرده بدسته  
در این کتاب بارها از قحطانی و عدنانی نامی بمیان آمده و در یک دو جا باختصار  
می دیدند.  
توضیحی داده شده است. برای آنانکه در تاریخ اسلام تتبعی دارند، معنی دو واژه، و  
درباره آنان  
از آن روشن است. اما ممکن است همه خوانندگان غرض نویسنده را ندانند یا در  
مقصود  
رابطه این دو واژه با موضوع مورد بحث در مانند، پس بجاست که از این دو گروه با  
دانستن  
تفصیل بیشتری سخن گفته شود.



نقشهٔ عربستان نگاهی بیفکنید، در منتهی الیه جنوبی این شبه جزیره، منطقه‌ای  
اگر به  
رامی بینید که ضلع شرقی آنرا ساحل دریای عرب و ضلع غربی را ساحل دریای  
ثلث شکل  
می‌دهد هر گاه خطی از ظهران (در غرب) به وادی حضر موت (در شرق) رسم  
سرخ تشکیل  
ضلع سوم این مثلث باشد در داخل این محدوده قطعه‌ای قرار خواهد گرفت که در  
کنیم که  
عربستان خوش بخت یا یمن می‌نامیده‌اند و امروز دو یمن شمالی و جنوبی را در بر  
قدیم آنرا  
دارد.

پیش از ظهور دین اسلام این منطقه بخاطر موقعیت مناسب جغرافیائی و  
قرنها  
از بارانهای فراوان موسمی، سبز و حاصلخیز بوده است. مردم آن در کار کشاورزی  
برخورداری  
از زمین و محصول آن مهارتی بسزا داشته‌اند. مال التجاره معروف این منطقه  
و بهره‌برداری  
پس از گذشتن از جادهٔ معروف بخور، از راه بندر صور و صیدا و خلیج عقبه به اروپا  
(کندر)  
در معبدهای آن منطقه بمصرف می‌رسید، و از این راه درآمد سرشاری نصیب مردم  
می‌رفت، و  
عربستان می‌گردید. پیداست که در دسترس بودن مایهٔ زندگی (آب) و مساعدت  
ساکن جنوب  
داشتن زمین برای بار آوردن محصول‌های متنوع مردم را جذب می‌کند. جذب  
هوا و آمادگی  
تراکم جمعیت می‌گردد و تراکم جمعیت سبب ایجاد ساختمان و زندگانی مستقر  
مردم موجب  
تا دهکده و دهستان و شهرهای بزرگ و کوچک. و لازمهٔ این چنین زندگی رفاه و

از خانه گرفته  
و بوجود آمدن تمدن، و قانون و حکومت و دولت است که از مظاهر این چنین  
آسایش  
زندگانی است.

وجود این عامل‌های گوناگون است که می‌بینیم از هزارهٔ دوم پیش از میلاد مسیح  
در نتیجهٔ  
میلادی دولتهائی چون معین، قتبان، سبا و حمیر در این منطقه تاسیس شده  
تا سدهٔ چهارم  
حکومت خود را تا منطقه‌های دور دست گسترده‌اند. و باز طبیعی است که به  
و گاه دامنهٔ  
که این چنین زندگانی می‌کنند، صحرانشین خانه بدوش را نا متمدن بخوانند و  
بینیم مردمی  
بدو کم اعتنا و یا بی‌اعتنا باشند.

جنوب یا عربستان خوشبخت، شمال یا صحرای خشک و سوزان قرار دارد،  
در مقابل  
غیر قابل زراعت، و با دریا‌های شن پهناور، و وادی‌های بریده از یکدیگر، مردم چنین  
سرزمینی  
منطقه چنانکه نوشتیم پی در پی در حرکت‌اند و ناچار از تلاش برای زنده ماندن.  
در صحرا و حرکت از نقطه‌ای به نقطه دیگر بیابانگرد را خود خواه و خودبین، بی  
زندگانی  
شهر و مقررات شهرنشینی بار می‌آورد. تا آنجا که بکلی از شهر گریزان است و اگر  
اعتنا به  
اجبار از صحرا به شهر بیاید و ناچار باشد خود را بآداب شهرنشینان مقید سازد،  
روزی بحکم  
شهری و شهرنشینی را بباد مسخره می‌گیرد.

قرن قبل از ظهور اسلام، زندگانی اجتماعی مردم شبه جزیره تحولی بزرگ بخود  
نزدیک بدو

بخاطر ویرانی سدهای آبیاری و هجوم بیگانگان، مردم دسته دسته دید. در جنوب خود را ترک گفتند. دسته‌ای رو به شمال نهادند و در جاهائی که برای زندگانی اقامتگاههای بود ساکن گردیدند. از میان این مهاجران دسته‌ای هم شهر یثرب را بخاطر آنان مناسب داشتن کاریزها و قنات‌ها پسندیدند.

صحرائشینان نیز دستخوش تحول گردید. بر اثر تغییرهائی که در بندرها و راه زندگانی پدید آمد، بازرگانان برای سلامت رساندن کالا ناچار به گرفتن بدرقه شدند. گروهی کاروان رو بخدمت این بازرگانان در آمدند و رساندن مالهای تجارتي را از نقطه‌ای به از صحرائشینان عهده‌دار گشتند. در نتیجه نقاطی که برای باراندازی و بار افکنی مناسب می‌نمود نقطه دیگر کاروان رو پدید آمد. بر اثر این تغییر اجتماعی دسته‌ای از شیوخ هم خود بکار در سر راه داد و ستد پرداختند. از نقاطی که برای کار این مردم مساعد می‌نمود شهر مکه بود بازرگانی و که در شصت کیلومتری دریای سرخ قرار داشت.

بر امتیاز جغرافیائی موقعیت مذهبی را نیز دارا بود. و خانه کعبه هر سال یکبار مکه علاوه زائران می‌گردید. این دو موقعیت سبب شد که بیابان نشین‌ها بدین شهر جذب مرکز اجتماع ترتیب می‌بینیم که سالها پیش از ظهور اسلام، ساکنان مکه را عربهای شمالی شوند. بدین دادند، همان عرب‌های خودخواه و سرکش و بی اعتنا به زندگانی پایدار، و بخصوص تشکیل

دو دسته عرب شمالی و جنوبی خود را از نژاد اسماعیل پسر ابراهیم (ع) پیغمبر  
کشاورزی. هر  
و هر دسته برای خویش نسب نامه دارد یا بهتر بگوئیم نسب نامه‌ای ساخته است.  
می‌دانند

این نسب نامه‌ها نشان می‌دهد این دو دسته در نیای بزرگ-عدنان و قحطان-از  
آنچنانکه  
یکدیگر جدا می‌شوند.

این دو دسته از نظر وضع اجتماعی در مقابل هم قرار داشت و هر یک زندگانی  
پس آنچنانکه  
تحقیق می‌کرد، از جهت نژادی هم هر دسته خود را وارث بحق اسماعیل می‌دید و  
دیگری را  
غاصب می‌شمرد. با اینکه هر یک از این دو دسته به قبیله‌ها و تیره‌ها و خاندان‌های  
دیگری را  
متعدد تقسیم شده است، هیچگاه پیوند خویش را فراموش نکرده‌اند.

و قبیله‌های قحطانی و یا عدنانی درون خود درگیری و جنگ داشته و بیکدیگر  
بسا که تیره‌ها  
اما همینکه یکی از دو گروه بزرگ قحطانی یا عدنانی مورد حمله بیگانه قرار  
حمله می‌برده‌اند  
است، گروه‌های کوچک دشمنی‌ها را فراموش کرده برابر گروه مهاجم متحد  
می‌گرفته  
می‌شده‌اند.

بوده است همدان و قضاعه سالها با یکدیگر نبرد کنند، اما اگر ناگهان تیره ربیع  
مثلا ممکن  
دو قبیله حمله می‌برد، آنان جنگ با یکدیگر را ترک کرده و بهم می‌پیوسته‌اند و با  
بیکی از این  
عرب مثلی است: «من رویاروی برادرم و پسر عمویم ایستاده‌ام و من و

ربيعه مي جنگيده اند. در  
پسر عمويم روياروي بيگانه».

نوشتيم عرب هاي عدناني يا عرب هاي منطقه شمال بحكم ضرورت و تلاش براي  
چنانكه  
پيوسته در حركت بودند و در اين گردش ناگزير از درگيري و غارت و كشتار.  
ادامه زندگي  
صحرا بفرزند خود دو درس مي دهد: با آنكه روي در روي تو ايستاده است بجنگ. و از  
گفتيم كه  
بتو است-خويشاوند يا پناه آورنده-دفاع كن. اين خوي همانست كه از آن به  
آنكه وابسته  
يا عصبيت تعبير كرده اند و قرآن كريم آنرا «حميت جاهلي»<sup>(۳)</sup> مي خواند بر اثر اين  
تعصب و  
خود را از هر قيد و بندي آزاد مي داند. بزندگي روستائي و شهري پوزخند  
تربيت، صحرانشين  
و كوشش را كه شهرنشينان و روستائيان شعار خود مي دانند ننگ مي شمارد.  
مي زند. كار  
كه از آغاز قرن پنجم ميلادي بخاطر موقعيت شهر مكه در آنجا گرد آمدند از اين  
مردمي  
مردم بودند، قصى بن كلاب رياست شهر را از دست مهاجران جنوبي (خزاعه) خارج  
جنس  
خود (قريش) را كه در بيابان ها و دره هاي خارج مكه مي زيستند به شهر در آورد و  
كرد و تيره  
مكه بدست عدنانيان (عرب هاي شمالي) افتاد. و آنان با آنكه بازرگاني را پيشه  
كار اداره  
و يا حمايت كاروان ها را عهده دار شدند خوي و خصلت ديرين را فراموش نكردند.  
ساختند  
هم چشمي و رقابت و بلکه دشمني با دسته قحطانيان يعني عرب هاي جنوبي را

مخصوصاً

پس، طبیعی است که مردم مکه با مردم مدینه میانه‌خوشی نداشته باشند.

می‌دانید دعوت به دین اسلام نخست در مکه آغاز شد، شهری که اداره آن در

چنانکه

و رؤسای دسته عدنانی بود. رسول اکرم سیزده سال این مردم را بخداپرستی

ست‌شیوخ

گروهی که بدو گرویدند ستمدیدگان، محرومان و یا طبقات فرو دست بودند. از آن

خواند، اما

مال اندوز و از آن مهتران زیر دست آزار نه تنها کسی روی موافق بوی نشان نداد،

گردنکشان

که توانستند از آزار او و پیروانش دریغ نکردند. در مقابل، همینکه آوازه این دین به

بلکه تا آنجا

این شهر با پیغمبر پیمان بستند و او را به شهر خود خواندند. از این تاریخ

یثرب رسید، مردم

شهر که بعداً «مدینه الرسول» و سپس به تخفیف مدینه خوانده شد انصار لقب

مردم این

گرفتند و آنان که در مکه مسلمان شدند و به یثرب آمدند مهاجر خوانده شدند.

فراموش نکرده‌ایم که بیشتر این مهاجران عدنانیان و یا در حمایت عدنانیان بودند.

البته

مهاجران در یثرب اقامت جستند، پیغمبر در ماههای نخستین هجرت میان آنان و

همینکه

برادری بست و بدین ترتیب قحطانیان و عدنانیان برادر اسلامی شدند. این پیوند، و

انصار عقد

که بدنبال داشت کینه‌توزی دو دسته را ظاهراً از میان برد و ما در قرآن کریم

الفتی

می‌خوانیم که:

اذکروا نعمة الله عليكم اذ كنتم اعداء فالق بين قلوبكم فاصبحتم بنعمته اخوانا»<sup>(۴)</sup>  
و

ممکن بود دشمنی‌هایی که در طول چند صد سال از نسلی به نسل دیگر بارش  
اما آیا براستی  
در فاصله دهسال بکلی از میان برود؟ و اگر تنی چند آن قدر خود را به خوی  
رسیده است  
بیارایند که خوی جاهلی را بکلی ریشه کن سازند، برای همگان میسر است که از  
اسلامی  
برخوردار باشند؟ متاسفانه پاسخ این پرسش منفی است. تتبع در تاریخ اسلام  
چنین تربیتی  
که حتی در دوران زندگانی پیغمبر با آنکه هر دو دسته مهاجر و انصار تحت  
نشان می‌دهد  
مستقیم او بودند و موعظت‌های او را بگوش خویش می‌شنیدند، گاهی که برای آنان  
تربیت  
مناسب دست می‌داد از نازش به تبار خویش و نکوهش خصم خود دریغ نمی‌کردند.  
فرصت

که هر یک از دو عدنانی و یا دو قحطانی که از دو تیره بودند هنگام مشاجره به  
و گاه می‌شد  
سنت عصر پیش از اسلام، نسب یکدیگر را خوار بشمارند.

روزی بین مغیره بن شعبه و عمرو بن عاص گفتگویی در گرفت مغیره عمرو را  
نوشته‌اند  
عمرو گفت «هصیص» کجاست؟ (نیای خود را بنام خواند) پسر او عبد الله گفت «انا  
دشنام داد  
راجعون» پدر براه جاهلیت رفتی! او گویند عمرو بخاطر این کار سی بنده آزاد کرد<sup>(۵)</sup>  
لله و انا الیه  
مکه سعد بن عباده رئیس قبیله خزرج که پیشاپیش مردم خود می‌رفت هنگام در  
در روز فتح

برداشت که امروز خونها ریخته می شود! امروز حرمت ها شکسته می شود<sup>(۶)</sup>  
آمدن به شهر، بانگ  
خود می خواست دوره ریاست عدنانیان را پایان یافته اعلام کند و شکوه انصار یعنی  
او بگمان  
قحطانی را برخ آنان بکشد. و انتقام چندین ساله را بگیرد. رسول اکرم تحمل این  
طائفه  
را بر نتافت و به علی علیه السلام فرمود برو! و پرچم را از سعد بگیر! و مگذار که این  
مفاخره  
سخنان نادرست را بگویند که «امروز روز مرحمت است».

از جنگ حنین که آخرین نبرد در داخل شبه جزیره عربستان در عهد پیغمبر بود،  
اگر پس  
چند سایه پیغمبر (ص) بر سر این مردم گسترش می یافت و همه آنان که مسلمانانی  
سالیانی  
کم و بیش از برکت تربیت او برخوردار می شدند، و نسل حاضر، این تربیت را به  
را پذیرفتند  
منتقل می ساخت، مسلماً در پناه تعلیمات اسلامی و برادری دینی و عدالت اجتماعی  
نسل بعد  
همچشمی ها و برتری فروشی ها خشک می شد. و هر دو طائفه می دانستند باید برای  
ریشه آن  
کلمه (توحید) بکوشند. اما متأسفانه هنگامی که عموم قبیله های پراکنده  
پیش رفت یک  
شدند، دوره مهتری قبیله ای پایان یافته است و آنان باید جنگ با یکدیگر را کنار  
متوجه  
و از حکومتی که بنام خدا در مدینه تاسیس شده اطاعت کنند، رسول خدا بجوار  
بگذارند  
پروردگار رفت.

حکومت اسلامی بر پایه دین تاسیس شد. رئیس حکومت را مردم انتخاب نکردند،  
می دانیم که



را به پیغمبری فرستاد. آنچه می‌گفت وحی آسمانی و گفته خدا بود (جز در آنجا که بلکه خدا او خود را بخواهد و به پذیرد) پس از مرگ رسول اکرم که دوره نبوت خاتمه یافت، اگر رای یاران مسلمانان بدست نژاد خاصی سپرده نمی‌شد، و اگر ملاک امتیاز، تنها قریشی بودن ریاست نمی‌گردید، و اگر وصیت پیغمبر را نادیده نمی‌گرفتند، مسلماً یا مطمئناً مجالی معرفی که انصار برتری فروشی کنند و سرانجام به مصالحه راضی شوند که از ما امیری و از نمی‌ماند عدنانیان هم امیری.

می‌دانیم در اینجا هم باز عامل دینی (روایت منقول از پیغمبر) بود که بدعوی انصار چنانکه

پایان داد و ابو بکر گفت از پیغمبر شنیدم که رئیس باید از تیره قریش باشد.

این نخستین مزیتی بود که پس از پیغمبر نصیب گروه شمالی گردید. قریش که در بهر حال با خطبه کوتاه رسول اکرم همه امتیازهای خود را از دست داده بود<sup>(۷)</sup> و با دیگر حجة الوداع در یک صف قرار گرفت، برای خویش جای پای یافت و انصار یعنی قحطانیان را زیر تیره‌ها

در آورد، با این همه در خلافت ابو بکر چون از یکسو مسلمانان مشغول سرکوبی دست‌خود

بودند، و از سوی دیگر هنوز حکومت، سازمان منظمی نیافته بود، یا لاقلاً منصب‌های مرتدان

دولتی درآمد و یا امتیازی نداشت، نشانه درگیری دو طائفه بروشنی دیده نمی‌شود.

عمر که فرمانداران او حکومت شهرهای بزرگ را بدست گرفتند و رقم درآمد خزانه در خلافت

(بیت المال) از برکت غنیمت‌های جنگی و خراج و جزیه ایران و روم بالا رفت،  
عمومی  
آمیز خلیفه تا حد ممکن توازن بین دو دسته را برقرار می‌داشت. اگر  
یاست خشونت  
شهر را بدست عدنانیان می‌سپرد، حکومت شهر دیگر به قحطانیان سپرده می‌شد.  
کومتیک  
یک ربع قرن از ماجرای سقیفه نگذشته بود که نه تنها قریش و عدنانیان کارهای  
اما هنوز  
شدند، سیل درآمد عمومی هم بخانه آنان سرازیر گردید. مروان بن حکم،  
بزرگ را عهده‌دار  
ابی سفیان، طلحة بن عبید الله، زبیر بن عوام، عبد الرحمان بن عوف و یعلی بن امیه  
معاویة بن  
به پول آنروز میلیونها درهم و دینار ذخیره کردند. قریش و فرزندان امیه بدین امتیاز  
هر یک  
نمودند، کوشیدند تا آنجا که ممکن است دست جنوبیان را از کارهای بزرگ کوتاه  
هم قناعت  
کنند.

مردی از بنی جفنه نزد عثمان آمد و گفت مگر در خاندان شما کودکی نیست که او  
نوشته‌اند  
پیر یمانی (ابو موسی) تا کی می‌خواهد حاکم بصره باشد<sup>(۸)</sup>. و این  
را به حکومت بگمارید، این  
بود که حکومت شام را معاویه، کوفه را ولید بن عقبه بن ابی معیط و مصر را عمرو بن  
بهنگامی  
دست داشت و چنانکه می‌دانیم اینان هر سه مصری و یا به تعبیر دیگر عرب عدنانی  
العاص در  
هستند و تنها (ابو موسی حاکم بصره) از قحطانیان بود. دیری نکشید که فرزندان  
و یا شمالی  
دیگر خاندان قریش پیش افتادند. و ما خوب می‌دانیم که بیشتر افراد این خانواده

امیه از  
از بن دندان مسلمان نشدند بلکه اسلام را روزی پذیرفتند که راهی جز مسلمان  
هیچگاه  
شدن، پیش پای خود نمی دیدند.

این انحصار طلبی بود که بار دیگر کینه‌های خفته بیدار شد. شورش در مرزها و  
در نتیجه  
داخل شهرها آغاز گردید و سرانجام دامنه آن به مرکز خلافت رسید و خلیفه  
سپس در  
مسلمانان جان خود را بر سر این کار باخت.

شعرهایی در دست داریم که روحیه تیره اموی را نشان می دهد و معلوم می دارد  
از این روزها  
بیت‌ها بچیزی که نمی نگرسته دین و اسلام و عدالت اسلامی است و بدانچه توجه  
گوینده آن  
داشته امتیازات خانوادگی و برتری قبیله‌ای است بر قبیله دیگر.

عثمان بدست شورشیان کشته شد ولید بن عقبه برادر مادری وی در سوگ او به  
روزی که  
بنی هاشم چنین گفت:

جان ما چه می خواهید؟! شمشیر عثمان و دیگر مرده ریگ او نزد شماست! بنی  
«بنی هاشم! از  
افزار خواهر زاده خود را برگردانید! آنها را غارت مکنید که به شما روا نیست!  
هاشم! جنگ

چگونه ممکن است ما باهم نرم خو باشیم حالیکه زره و اسب‌های عثمان نزد علی  
بنی هاشم  
است!!

در سراسر زندگی آبی را که نوشیده فراموش می کند من عثمان و کشته شدن او را  
اگر کسی

(۹) درست در این بیت‌ها بنگرید! گوینده آن برادر عثمان، خلیفه وقت است.  
فراموش می‌کنم».

کسی است که از جانب خلیفه حکومت کوفه را عهده‌دار بوده است.

رسول خدا از جهان رفت تا روزی که این بیت‌ها سروده شده بیش از یک ربع قرن  
از روزی که

است، و ما می‌بینیم که چگونه سنت مسلمانی در مدینه-مرکز نشر دعوت و نشوء  
نگذشته

اسلام-بزبان این مرد بظاهر مسلمان نابود می‌گردد.

هیچگونه اشارتی نیست که چرا عثمان کشته شد بحق کشته شد یا بنا حق؟  
در این بیت‌ها

او را کشتند بر سنت پیغمبر و سیرت خلفای پیش از خود بود یا از رفتار آنان عدول  
روزی که

نمی‌پرسد شورشیان چرا و برای چه بر خلیفه هجوم بردند و او را کشتند. آنچه  
کرده بود. هیچ

می‌بینیم همچشمی فرزندان امیه با فرزندان هاشم است.

هاشمیان در کشته شدن عثمان دخالت مستقیم و یا غیر مستقیم داشتند  
باز اگر

گوینده را معذور بداریم. اما او آشکارا تهمت می‌زند: مرده ریگ عثمان در خانه  
می‌توانستیم

ما می‌دانیم که در روزهای در بندان عثمان، علی (ع) از وی حمایت کرد و اگر  
علی است! و

عثمان علی (ع) او را یاری نکرد، باری بجنگ او برنخاست، و شورشیان را  
بگفته خویشاوندان

نیز یاری نداد و مرده ریگ عثمان را به غارت نبرد.

است که او از بنی هاشم آزرده است چون پیغمبر از میان آنان برخاسته؟ آیا جز این  
آیا جز این

پس از کشته شدن عثمان مسلمانان خلیفه‌ای از تیره هاشم گزیدند این انتخاب

است که چون  
افتاده است؟ آیا سخنی جز این می‌توانیم بگوئیم که بعض سران قبیله و طائفه‌ها  
بر او گران  
با قبیله‌های دیگر را هرگز فراموش نکردند؟، بلکه آنرا نادیده گرفتند چون  
کینه‌توزی  
تازه‌ای برای آنان پیدا شد؟ و همینکه مجالی یافتند به سیرت نخستین خویش  
سرگرمی‌های  
برگشتند. و این همان چیزی است که قرآن آنان را از آن بیم می‌داد که:

الا رسول قد خلت من قبله الرسل افان مات او قتل انقلبتم علی اعقابکم و من  
«و ما محمد

ینقلب علی عقبیه فلن یضر الله شیئا و سیجزی الله الشاکرین.»<sup>(۱۰)</sup>

خلافت عثمان بود که از نو، صف عدنانی و قحطانی مشخص گردید. قحطانیان  
از او آخر  
پیغمبر را از شهر عدنانیان به شهر خود بردند پسر عموی وی را از مدینه به کوفه  
آنچنانکه  
بهتر بگوئیم آنروز که علی (ع) در پی جدائی طلبان، از حجاز به عراق رفت بدو  
خواندند، یا  
دادند و در کنار او ایستادند. در مقابل مضریان یا عدنانیان در بصره گرد آمدند و با  
وعدۀ یاری  
علی و سپاهیان او در افتادند.

آخر خلافت عثمان و بیست سال حکومت معاویه و دوران یزید و فرزند او، مضریان  
در پنج سال  
توانستند بر یمانیان سخت گرفتند. یمانیان نیز چون دیدند دوران حکومت اسلامی  
تا آنجا که  
و از نو نوبت به برتری فروشی نژادی رسیده است، پیرامون دسته‌ای را گرفتند که  
به سر آمده  
بحکم قرآن و عدالت می‌خواندند. برای همین است که می‌بینیم در جنگ صفین

مردم را  
معاویه و مردم شام می گفتند: دیروز بحکم تنزیل قرآن با شما می جنگیدیم و امروز  
انصار به  
آن با شما می جنگیم. اینان همان مردمند که پس از کشته شدن علی به فرزندش  
بحکم تاویل  
دست خود را دراز کن تا با تو به کتاب خدا و سنت رسول و رزم با بدعت گذاران  
حسن گفتند  
(۱۱) همانند که به فرزند دیگر او نوشتند دشمن تو بیت المال را میان توانگران و  
بیعت کنیم  
گردنکشان پخش می کند (۱۲).

شصت و یکم هجری پس از آنکه مردم عراق ناجوانمردانه گرد فرزند پیغمبر را خالی  
در سال  
او را بدست دشمن دیرین او سپردند بظاهر بار دیگر مضریان بآرزوی خود رسیدند،  
کردند و  
از چهار سال بر این حادثه نگذشت که در مرج راهط برابر یمانیان قرار گرفتند.  
اما بیش  
(قیسیان) طرفدار حکومت پسر زبیر و یمانیان (که در این وقت بنام کلبی خوانده  
مضریان  
خواهان ادامه زمامداری فرزندان امیه بودند. سرانجام این جنگ با پیروزی کلبیان  
می شدند)  
بر قیسیان و یا یمانیان بر مضریان پایان یافت و مروان بن حکم بخلافت رسید.  
عرب می بینیم «اذل من قیسی بحمص» (۱۳) این مثل باحتمال قوی ساخته آن  
در امثال  
که کلبیان بپا خاسته بودند. از این تاریخ ستیزه های این دو تیره بکلی رنگ دینی  
روزهاست  
را هم از دست داد و بصورت رویارویی دو تیره بزرگ عرب جنوبی و شمالی درآمد.  
خود

که شاعران دو تیره ساخته‌اند بویی از شرع و اسلام بمشام نمی‌رسد آنچه  
در حماسه‌نامه‌هائی  
هست فخر به تبار و امتیازات قومی است.

است که تعزیه گردان این صحنه و خواهان خلافت پسر زبیر (مخالف سرسخت تیره  
شگفت  
ضحاک بن قیس است، مردی که در تمام دوران حکومت معاویه از جان و دل بدو  
سفیانی)  
هم او بود که در مجلس رای گیری برای ولایت عهدی یزید مراقبت بود تا کسی  
خدمت کرد. و  
سخنی بر خلاف خواست معاویه بر زبان نیارد.

که یزید را از حوارین به دمشق خواست و بر تخت حکومت نشانده. اما چون پس از  
هم او بود  
خویشاوندان مادری او که از تیره کلبی-جنوبی-بودند خواهان خلافت فرزند یزید  
مرگ یزید  
گشتند، کار آنان بر ضحاک که از تیره مضرى بود گران افتاد و بر آن شد که مردی  
(خالد)  
مضرى (عبد الله بن زبیر) را بخلافت بنشانند.

به تاریخ اسلام نشان می‌دهد که از این تاریخ تا قرن‌ها بعد هر جا شورشی پدید شده  
نگاهی  
شورش، این دو دسته بوده‌اند، و یا اینکه اینان به نحوی در آن شورش دخالتی  
سبب آن  
دوره مروان بن حکم تا پایان حکومت مروان دوم هر خلیفه و یا حاکمی بر وفق  
داشته‌اند. از  
جانب مضرى و یا یمانی را می‌گرفت و البته بیشتر آنان از مضریان حمایت  
مصلحت‌خود  
داستان که به لطیفه بیشتر شباهت دارد تا بحقیقت تاریخی، بنگرید:  
می‌کردند. بدین

عبید حارثی گوید: «در خلافت مروان بن محمد با گروهی بدیدن او رفتیم. نخست ما زیاد بن

هبیره رئیس شرطه مروان بردند. او تک تک مهمانان را پذیرفت. هر یک از آنان را نزد ابن

و ابن هبیره بدر از سخن می گفتند. سپس ابن هبیره از نسب آنان پرسیدن درباره مروان

خود را بکناری کشیدم چه دانستم این گفتگو پایان خوشی نخواهد داشت. امید من گرفت. من

مهمانان با پر حرفی او را خسته کنند و دنباله گفتگو بریده شود. لیکن چنین نشد. این بود که

او از همه پرسید تا جز من کسی باقی نماند. سپس مرا پیش خواند و گفت:

-از چه مردمی؟

-از یمن!

-از کدام تیره؟

-از مذحج!

-سخن را کوتاه کن!

-از بنی حارث بن کعب!

-برادر حارثی! مردم می گویند پدر یمانیاں میمون است، تو چه می گوئی؟

-تحقیق این مطلب دشوار نیست!

-ابن هبیره راست نشست و گفت: -دلیل تو چیست؟

بنگر اگر آنرا ابو الیمن می گویند پدر یمانیاں میمون است و اگر ابو قیس کنیه به کنیه میمون

دارد میمون پدر دیگران خواهد بود. ابن هبیره از گفته خود پشیمان شد (۱۴)



که نخست نام قحطانی و عدنانی داشتند، در طول تاریخ درگیری، نامهای دیگری  
این دو گروه  
بخود گرفتند چون:

و یمانی، قیسی و کلبی، ازدی و تمیمی و صحنه مبارزه آنان از خراسان  
یمانی و قبسی، مضر  
تا خوزستان از سیستان تا غرب ایران، از عراق تا شام، و حجاز و مصر، سراسر افریقا،  
بزرگ گرفته  
جزیره‌های سیسیل و رودس و تا جنوب اسپانیا بود.

پهناور هر جا جنگی در گرفته رد پای عربهای جنوبی و شمالی را در آن  
در این سرزمین‌های  
می‌توان یافت.

هجری که معاویه خود را زمامدار مسلمانان خواند تا سال صد و سی و دو  
از سال چهارم  
تنها دوره حکومت عبد الملک مروان را می‌توان دوره آرامش نسبی خواند آنهم نه از  
هجری  
عدالتی در این سرزمین‌های گسترده برقرار بود، بلکه از آنجهت که حاکمانی چون  
آنجهت که  
یوسف نفس‌ها را در سینه مردم بسته بودند. هر کس در نکوهش دوده ابو سفیان یا  
حجاج بن  
نشاندۀ آنان سخنی می‌گفت، کشته می‌شد یا بزدان می‌افتاد. در نیمه دوم  
حاکم دست  
مروانیان بود که دوران‌دیشان و عاقبت‌بینان دانستند موجب اصلی بدعت‌هایی که  
حکومت  
از دیگری در دین پدید آمد چه بوده است. دانستند آنروز که گفتند خلافت و نبوت  
یکی پس  
یک خاندان باشد، نمی‌دانستند که زمامداری از تیره تیم و عدی به تیره ابو سفیان و  
نباید در

و سرسخت‌ترین دشمنان اسلام حکومت مسلمانان را بدست می‌گیرند. از  
مروان می‌رسد  
حکومت عبد الملک به بعد اندک اندک این فکر قوت گرفت که اگر در نخستین  
اواخر دوره  
را از صاحب آن نگرفته بودند. امویان هرگز مجال این گستاخی را نمی‌یافتند و کار  
سالها حق  
این چنین سخت نمی‌شد. و درین روزگار بود که پیش بینی دختر پیغمبر تحقق  
مسلمانان  
پس از مرگ پیغمبر (ص) کار را بدست کاردان عادل می‌سپردند، همه را از چشمه  
یافت که اگر  
معدلت سیراب می‌کرد.

که می‌بینیم دیگر بار مردم ستم‌دیده گرد علویان را گرفتند و هر چند  
از این روزهاست  
آنان یکی پس از دیگری سرکوب می‌شد اما سرانجام دلبستگان به سنت پیغمبر  
قیام‌های  
شدند که چاره همه نابسامانیها اینست که حکومت از خاندان امیه بخاندان هاشم  
معتقد  
انتقال یابد. و بجای نواده ابو سفیان نواده‌های علی (ع) رهبر مسلمانان گردند.  
نخستین هجرت پایان نرسیده بود، که دسته‌های مقاومت نخست در نقاط دور  
هنوز قرن  
ایران- و سپس در ایران مرکزی و بالاخره در شهرهای کوفه و بصره بنام حمایت  
افتاده- شرق  
پیغمبر و فرزندان فاطمه (دختر رسول خدا) تشکیل گردید. ناخشنودان از  
از خاندان  
نیز خود را بدین دسته‌ها بستند، اندک اندک سوجدویان و حکومت طلبان هم بدانها  
حکومت  
کسانی بودند که برای رسیدن به هدف بهره‌گیری از هر وسیله را روا می‌شمردند.  
پیوستند. اینان

این بود که حکومت امویان را سرنگون کنند و آل علی را بجای آنان بنشانند. اما  
شعار اینان  
کشتارها، رنج‌ها، شکنجه‌ها، بزدان افتادن‌ها را گرفتند نه فرزندان فاطمه (ع)  
آنانکه بهره  
نواده‌های علی. مردی زیرک، حادثه‌جو، و موقع شناس پای پیش گذاشت. و بجای  
بودند نه  
محمد<sup>(۱۵)</sup> الرضا من آل عباس بر کرسی خلافت تکیه زد. روزی که مجلس ابو  
الرضا من آل  
در حیره از بزرگان بنی امیه آکنده بود طبق قرار قبلی شاعر آنان ستمهای بنی  
العباس سفاح  
هاشم و خاندان عباسی بر شمرد و سپاهیان خراسان کافر کوب‌ها<sup>(۱۶)</sup> را کشیده بر  
امیه را بر آل  
امویان کوفتند، سپس گستردنی‌ها بر روی تن‌های نیم جان آنان افکندند و خلیفه  
سر و مغز  
نزدیکان او بخوان نشستند. ناله نیم جانان از زیر گستردنی‌ها بگوش می‌رسید و  
رسول خدا! و  
هیچ خوردنی را چون غذای امروز گوارا ندیده‌ام<sup>(۱۷)</sup> دیری نگذشت که تشنگان  
خلیفه می‌گفت  
دیدند کسانی که بنام الرضا من آل محمد کار را بدست گرفتند دست کمی از  
عدالت اسلامی  
آل ابو سفیان ندارند. خاندان عباسی نخست با آنان در افتادند که راه ریاست ایشانرا  
الرضا من  
هموار ساخته بودند. سپس به سر وقت آل علی رفتند.  
یا از دم تیغ گذشتند و یا در سیاه چال‌ها پوسیدند و یا از ترس جان گمنام در  
علویان  
دهکده‌ها و بیغوله‌ها بسر می‌بردند.  
بود که شیعیان و دلبستگان رسول الله دردهای درونی را در قالب قصیده‌ها و  
از این تاریخ

ریختند و با شیواترین لفظ و دلخراش‌ترین معنی بگوش این و آن رساندند.  
حکایت‌ها  
در مجلس‌های سری و سپس بر سر بازارها بر دختر پیغمبر و ستمهائی که بر او و  
نوحه‌گری  
او رفته است آغاز شد، و از آن سالهاست که می‌بینیم رمز مظلومیت آل محمد دختر  
فرزندان  
پیغمبر زهرای اطهر است.

از خالع (حسین بن محمد بن جعفر، شاعر معروف قرن چهارم) روایت کند: که بسال  
یاقوت  
بودم با پدرم به مجلس کبودی که در مسجد بین بازار وراقان و زرگران بود  
۳۴۶ من کودکی  
او از مردم انبوه بود. ناگاه مردی گرد آلود عصا بدست مرقع پوش که توشه و  
رفتم مجلس  
همراه داشت در آمد و باواز بلند بر حاضران سلام کرد و گفت: من فرستاده زهرا (ع)  
دلوجه‌ای  
هستم. حاضران گفتند خوش آمدی و او را به صدر مجلس بردند. پس پرسید؟  
- می‌توانید احمد مزوق<sup>(۱۸)</sup> نوحه خوان را به من بشناسانید.

- همین جا نشسته است!

خودمان را در خواب دیدم گفت به بغداد برو و احمد را بگو شعر ناشی را که در آن  
- من سیده  
گفته است:

بنی احمد قلبی لکم یتقطع  
بمثل مصابی فیکم لیس یسمع<sup>(۱۹)</sup>

بر فرزندانم نوحه سرائی کند.

آن مجلس حاضر بود چون این گفته را شنید تپانچه‌ای سخت بر چهره خود زد و ناشی در  
و دیگران نیز چنان کردند. و ناشی و سپس مزوق بیشتر از همه خود را می‌زدند.  
احمد مزوق  
نماز ظهر با این قصیده نوحه‌سرایی کردند و مجلس بهم خورد و هر چه خواستند  
سپس تا  
چیزی بدهند نپذیرفت و گفت بخدا اگر دنیا را بمن بدهید نمی‌پذیرم که فرستاده  
بدان مرد  
سیده‌ام باشم و برای این رسالت چیزی قبول کنم. (۲۰)

می‌نماید که در پایان این بحث فصلی را به نمونه‌هایی از این مرثیه‌ها و یا مدیحه‌ها  
مناسب  
دهم از شعرهای عربی نمونه‌هایی را نوشته‌ام که پیش از قرن هشتم هجری سروده  
اختصاص  
فارسی به نمونه‌هایی تا پایان قرن نهم بسنده کردم. چه از قرن دهم چنانکه  
شده و از شعرهای  
مذهب شیعه گسترش یافت و در شعرهای عصر صفوی (که رسمیت مذهب اعلام  
می‌دانیم  
شد) مدیحه‌های فراوان درباره اهل بیت می‌توان دید.  
پی‌نوشتها:

پیش از اسلام که در داخل شبه جزیره میان قبیله‌های گوناگون در می‌گرفت، و  
۱. جنگ‌های  
هر روز را بنامی نامیده‌اند. رجوع به مجمع الامثال میدانی. ذیل کلمه (یوم) شود.  
علی ابن عمی و انا و ابن عمی علی الغریب (تاریخ تمدن اسلامی. جرجی زیدان. ج ۴  
۲. انا و اخی  
ص ۱۳).

۳. فی قلوبهم الحمیة الحمیة الجاهلیة (الفتح: ۲۶).

۴. آل عمران: ۱۰۳.

۵. کنز العمال ج ۱ ص ۳۶۲ چاپ دوم.

۶. ابن هشام. ص ۲۶ ج ۴.

از آموزش مراسم حج بوسیله پیغمبر، قریش برای خود امتیازاتی نهاده بود، چنانکه  
۷. پیش

کوچ کردن از عرفات به منی، از دیگر حاجیان جدا می‌شد، و نیز امتیازهای دیگر  
به‌نگام

کتاب در راه خانه خدا- از نویسنده این کتاب شود) ۸. انقلاب بزرگ طه حسین.  
(رجوع به

ترجمه نگارنده ص ۱۲۰.

۹. بنی هاشم ایه فما کان بیننا

و سیف این اروی<sup>(x)</sup> عندکم و خزائنه

بنی هاشم ردوا سلاح ابن اختکم

و لا تنهبوه لا تحل منا هبه

بنی هاشم کیف الهوادة بیننا

و عند علی درعه و نجائبه

لعمرك لا انسی ابن اروی و قتله

و هل ینسنن الماء ما عاش شاربہ؟

x. اروی نام مادر عثمان است.

۱۰. آل عمران: ۱۴۴.

۱۱. ر ک: تحلیلی از تاریخ اسلام ج ۲ ص ۸.

۱۲. پس از پنجاه سال ص ۱۱۴.

۱۳. خوارتر از قیسی در شهر حمص (از بلاد سوریه).

النادره ص ۱۳۱-۱۳۲. باید توجه داشت که یکی از کنیه‌های بوزینه ابو قیس است.  
۱۴. الهفوات

بن علی بن عبد الله بن عباس نخستین امام عباسی در آغاز به داعیان خود  
۱۵. محمد  
شخص خاصی را برای خلافت مبرید، بلکه مردم را به الرضا من آل محمد بخوانید.  
می‌گفت نام  
سپرده بود که عرب‌های عدنانی را نابود کنید و قحطانیان را با خود داشته باشید.  
و بدانها

۱۶. نوعی گرز که بدین نام نامیده شده.

۱۷. اغانی ج ۴ ص ۳۴۶-۳۴۷.

۱۸. نقاش. و سخن آرا هر دو معنی می‌دهد.

فرزندان احمد دلم برای شما خونست و آنچه بر شما رفت از طاقت شنیدن بیرون!  
۱۹. ای

۲۰. معجم الادباء، صفحه ۲۹۲-۲۹۳، ج ۱۳.

گزیده هائی از شعرهای شاعران شیعی عربی زبان

شعر عربی در استخدام ستایش و نکوهش

سال پیش از ظهور اسلام، شعر عربی در سرزمین‌های عرب نشین، یکی از مؤثرترین  
از دهها

جلب عاطفه و یا تحریک دشمنی بوده است. چه بسیار قصیده‌ها و یا قطعه‌ها که  
وسیله‌ها برای

و سرودن و بر زبان افتادن آن، شخصی یا مردمی را در ذهن همگان بزرگ کرده و  
سروده شده

کاسته است. آنچنانکه بارها شعری در جمعی خوانده شده و شنیدن آن حاضران

یا از قدر آنان  
را بجان هم انداخته است.

در عاطفه، اختصاص به شعر عربی ندارد، اما کاربرد آن در چنان زمینه و عکس  
تاثیر شعر  
در روحیه مردم آن منطقه، شاید بیش از نقاط دیگر است. برای همین خصوصیت بود  
العمل آن  
جاهلیت و صدر اسلام قبیله‌ها، در جلب شاعران مدیحه‌سرا و یا راضی  
که در دوران  
ناسزاگویان از این طبقه بر یکدیگر پیش می‌گرفتند، و با پرداختن صلت‌های گران  
نگاهداشتن  
برای خویش فخری می‌اندوختند و یا عرض خود را می‌خریدند.

حکومت اسلامی در مدینه تاسیس گردید، و تربیت‌های قرآن و دستوره‌های پیغمبر  
همینکه  
و جز شاعران را از تجاوز به حریم حرمت دیگران منع کرد، قسمتی از شعر در  
(ص) شاعران  
بکار گرفته شد. نگاهی به کتاب‌های سیره و تاریخ نشان می‌دهد که در نبردهای  
خدمت دین  
بدر، احد، احزاب و دیگر درگیری‌ها، شاعران دو طرف متخاصم می‌کوشیده‌اند در  
بزرگ، چون  
مردم خود را بزرگ جلوه دهند و یا زیانی را که دیده‌اند اندک بشمار  
سروده‌ها، پیروزی‌های  
آورند.

پیغمبر (ص) شاعرانی می‌زیستند که همگام با رزمندگان بر مخالفان حمله  
در اردوی  
رسول خدا بآنان می‌فرمود «شعر شما همچون تیر بر دشمنان کارگر است»<sup>(۱)</sup>.  
می‌بردند، و



هنگامی که صف علوی و عثمانی مشخص گردید و از نو، عرب روی در روی هم  
در نبرد جمل  
شاعران حوزهٔ خلافت علی و اردوی گروه بیعت‌شکن، به سنت دیرین به مفاخره  
ایستادند  
و این روش در سراسر جنگ‌های صفین، نهروان و درگیری‌های موضعی ادامه  
برخاستند  
داشت.

حکومت معاویه و فشار سختی که در این دوره بر شیعیان وارد شد، مجالی  
دورهٔ بیست‌ساله  
علوی اندیشه‌های خود را در قالب کلمات موزون بریزند، اما فاجعهٔ محرم سال  
نداد تا شاعران  
یکم هجری و قتل عام مدینه در سال بعد و استخفافی که خاندان ابو سفیان و آل  
شصت و  
دین و خاندان پیغمبر نمودند، موجب شد که پس از مرگ یزید، زبان مدیحه‌سرایان  
مروان به  
گشوده شود. از دورهٔ حکومت مروانیان این نمونه از شعرها بر زبانها افتاد. قصیدهٔ  
آل رسول  
فرزدق در ستایش علی بن الحسین و نکوهش هشام پسر عبد الملک، و سلسله  
میمیهٔ  
کمیت که بنام هاشمیات معروف است، طلیعهٔ منقبت گوئی و یا نوحه‌سرائی بر  
قصیده‌های  
از اینان سید اسماعیل حمیری، دعبیل خزاعی، منصور نمری، عبدی کوفی و  
اهل بیت بود. پس  
شاعر دیگر کوشیدند تا این مشعل را فروزان‌تر کنند و مظلومیت آل علی و ستم آل  
ده‌ها تن  
را هر چه بیشتر نشان دهند و با آنکه سرودن چنان شعرها در آن روزگار بیم جان  
ابو سفیان  
در پی داشت نه امید نان، شاعران شیعی برای رضای خدا از مرگ نهراسیدند.

خاندان رسول-در دیده این دسته از شاعران-دو چهره بیش از دیگران رمز  
از میان  
پیغمبر و دختر زاده او.شاعران شیعی برای تحریک احساس مردم از  
مظلومیت اند،دختر  
ستمهائی که بر این دو بزرگوار رفت دریغ نکردند.نمونه این شعرها فراوان است و  
بازگو کردن  
درباره دختر پیغمبر نوشته شده،تنها شعرهائی که در ستایش و یا سوگ او  
چون کتاب  
سروده اند توجه شده است.

گرد آمده از سده نخست تا سده هشتم هجری است چه از این تاریخ به بعد،  
نمونه های  
می دانیم با گسترش نفوذ تشیع و روی کار آمدن حاکمان شیعی در ایران مجال این  
چنانکه  
گونه شعرها (عربی یا فارسی) گسترش بیشتری یافت و نمونه ها افزوده شد.

ابوالمستهل،کمیت بن زیاد اسدی

شصتم و متوفی بسال یکصد و بیست و شش هجری قمری.از شاعران شیعی که  
متولد بسال  
سخت و تیره حکومت مروانیان زبان به ستایش بنی هاشم گشود و با آنکه بیم جان  
در روزگار  
نان،بخاطر رضای حق نه طمع به صله خلق،قصیده ها و قطعه های غرا در مدح  
بود نه امید  
هر چند هاشمیان کوشش کردند چیزی بعنوان صلت بدو دهند نپذیرفت.  
اهل بیت سرود.و

او که بنام «هاشمیات»معروف است بارها بچاپ رسیده و بزبانهای جز عربی  
سلسله قصیده های  
شده،سزاوار است در سرزمین ایران که گاهواره تشیع است عربی دان غیرتمندی آن

ترجمه  
قصیده‌ها را بفارسی ترجمه کند.

اهوی علیا امیر المؤمنین و لا  
الوم یوما ابا بکر و لا عمرا<sup>(۲)</sup>  
و لا اقول و ان لم یعطیا فدکا  
بنت النبی و لا میراثه کفرا<sup>(۳)</sup>  
الله یعلم ما ذا یتیان به  
یوم القیامة من عذر اذا اعتذارا<sup>(۴)</sup>

۸۴. تصحیح محمد محمود رافعی. چاپ دوم مطبوعه شركة التمدن اصنانعیه.  
هاشمیات. ص  
مصر

بیت‌های اوست که در حمایت عباسیان سروده و خراسانیان را به شورش علیه اسد  
و از جمله  
قسری برادر خالد خوانده است. اسد از جانب برادرش بحکومت خراسان رفته بود:  
بن عبد الله

الا ابلغ جماعة اهل مرو  
علی ما کان من نای و بعد<sup>(۵)</sup>  
رسالة ناصح یهدی سلاما  
و یامر فی الذی رکبوا بجد<sup>(۶)</sup>  
فلا تهنوا و لا ترضوا بخسف  
و لا یغررکم اسد بعهد<sup>(۷)</sup>  
و الا فارفعوا الرايات سودا  
علی اهل الضلالة و التعدی<sup>(۸)</sup>

شوقی ضعیف تاریخ الادب العربی. العصر الاسلامی ص ۳۱۷

سید اسماعیل حمیری

بسال یکصد و پنج و متوفی بسال یکصد و هفتاد و سه هجری.نخست بر مذهب  
متولد  
معتقد بامامت محمد حنفیه و رجعت او بود.سپس بمذهب امامیه برگشت.دیوان او  
کیسانی و  
رسیده و چاپ اخیر آن باهتمام و تصحیح شاکر هادی شاکر در بیروت انجام یافته  
بارها بچاپ  
است.

و فاطم قد اوصت بان لا یصلیا  
علیها و ان لا یدنوا من رجا القبر<sup>(۹)</sup>  
علیا و مقدادا و ان یخرجوا بها  
رویدا بلیل فی سکوت و فی ستر<sup>(۹)</sup> - ۱۰

مناقب ج ۳ ص ۳۶۳.دیوان ص ۲۴۳-۲۴۴

انها اسرع اهلی میتة  
و لحاقا بی، فلا تکثر جزع<sup>(۱۱)</sup>  
فمضی و اتبعته والها  
بعد غیض جرعته و وجع<sup>(۱۲)</sup>

دیوان ص ۲۸۹.مناقب ج ۳ ص ۳۶۲

منصور نمری

بن زبرقان بن مسلم و یا مسلمة بن زبرقان از شاعران قرن دوم هجری و مادحان  
منصور  
برمک.وی قصیده‌هایی در وصف عباسیان سروده است که در بعض آنها توهینی به  
خاندان  
بنی هاشم است.لیکن شوقی ضیف نویسد:

بود و این ستایش‌ها را سپر عقیدت خویش ساخت.در قصیده‌ای که چند بیت از  
وی شیعی

از ستمکاران بر آل محمد (ص) چندان نکوهش کرده است که هارون دستور  
آنرا آورده‌ام  
او را داد. لیکن پیش از آنکه امر او اجرا شود، منصور درگذشت. مرگ او در پایان سده  
کشتن  
دوم هجری است.

تقتل ذریة النبی ویر  
جون جنان الخلود للقاتل<sup>(۱۳)</sup>  
ویلک یا قاتل الحسین لقد  
نوئت بحمل ینوء بالحامل...<sup>(۱۴)</sup>  
دینکم جفوة النبی و ما  
الجافی لآل النبی کالواصل<sup>(۱۵)</sup>  
مظلومة و النبی والدها  
قریر ارجاء مقلة حافل<sup>(۱۶)</sup>  
الا مصالیت یغضبون لها  
بسلة البیض و القنا الذابل؟<sup>(۱۷)</sup>

الشعراء ص ۸۳۶-۸۳۷ و تاریخ الادب العربی. شوقی ضیف ج ۳ ص ۳۱۷. الاغانی ج ۱۳  
الشعر و  
ص ۱۴۰ تاریخ بغداد ج ۱۳ ص ۶۵ و مقاتل الطالبیین ص ۵۲۲

از روی نسخه مصحح الشعر و الشعراء به تصحیح احمد محمد شاکر است. و در  
ضبط بیت‌ها  
شده اختلاف فراوان در ضبط کلمات دیده می‌شود. و در بیت چهارم خلاف قاعده  
مصادر ذکر  
است. از دوست دانشمند آقای دکتر مهدوی دامغانی سپاسگزارم که فتوکپی این  
دستوری  
صفحات را در اختیارم گذاشتند.

دعبل

ملقب به (دعبل) ابن رزین بن عثمان بن عبد الله بن بدیل از تیره خزاعه متولد به  
ابو علی  
و چهل و هشت و مقتول به سال دویست و چهل و شش هجری قمری. شاعری که  
سال یکصد  
زبان و صراحت لهجه و نداشتن بیم از مرگ شناخته شده و قصیده تاتیه او از  
به تندی  
نمونه‌های جاویدان شعر عربی و دفاع از حریم حرمت اهل بیت پیغمبر است.  
چنانکه مشهور است بر امام علی بن موسی الرضا (ع) خوانده شده. منتخباتی از  
این قصیده  
آن قصیده نوشته می‌شود که مؤید استنتاج تاریخی در فصل گذشته است.

الم تر للایام ماجر جورها  
علی الناس من نقص و طول شتات<sup>(۱۸)</sup>  
فکیف و من انی یطالب زلفه  
الی الله بعد الصوم و الصلوات<sup>(۱۹)</sup>  
سوی حب ابناء النبی و رهطه  
و بغض بنی الزرقاء و العبلات<sup>(۲۰)</sup>  
و هند و ما ادت سمیة و ابنها  
اولو الکفر فی الاسلام، و الفجرات<sup>(۲۱)</sup>  
هم نقضوا عهد الکتاب و فرضه  
و محکمه بالزور و الشبهات<sup>(۲۲)</sup>  
تراث بلا قربی و ملک بلا هدی  
و حکم بلا شوری بغیر هداة<sup>(۲۳)</sup>  
و لو قلدوا الموصی الیه زمامها  
لذمت بمامون من العثرات<sup>(۲۴)</sup>  
سقی الله قبرا بالمدينة غیثه  
فقد حل فیہ الامن بالبرکات<sup>(۲۵)</sup>  
نبی الهدی صلی علیه ملیکه

و بلغ عنا روحه التحفات<sup>(٢٦)</sup>  
افاطم لو خلت الحسين مجدلا  
وقد مات عطشانا بشط فرات...<sup>(٢٧)</sup>  
اذن للطمت الخد فاطم عنده  
واجريت دمع العين في الوجنات<sup>(٢٨)</sup>  
افاطم قومي يابنة الخير و اندبي  
نجوم سماوات بارض فلاة...<sup>(٢٩)</sup>  
ارى فياهم فى غيرهم متقسما  
وايديهم من فيئهم صفرات...<sup>(٣٠)</sup>  
ديار رسول الله اصبحن بلقعا  
و آل زياد تسكن الحجرات<sup>(٣١)</sup>  
و آل رسول الله تدمى نحورهم  
و آل زياد آمنوا السربات...<sup>(٣٢)</sup>  
خروج امام لا محالة خارج  
يقوم على اسم الله و البركات<sup>(٣٣)</sup>  
يميز فينا كل حق و باطل  
ويجزى على النعماء و النقمات<sup>(٣٤)</sup>  
فيا نفس طيبى ثم يا نفس ابشرى  
فغير بعيد كل ما هوآت<sup>(٣٥)</sup>

ديوان.به تصحيح عبد الصاحب عمران الدجيلي.ص ١٢٦-١٤٤

سلامة الموصلى

لما قضت فاطم الزهراء غسلها  
عن امرها بعلها الهادى و سبطاها<sup>(٣٦)</sup>  
و قام حتى اتى بطن البقيع بها  
ليلا فصلى عليها ثم واراها<sup>(٣٧)</sup>  
و لم يصل عليها منهم احد  
حاشا لها من صلاة القوم حاشاها<sup>(٣٨)</sup>

مناقب ج ۳ ص ۳۶۳  
یا نفس ان تلتقی ظلما فقد ظلمت  
بنت النبی رسول الله و ابناها<sup>(۳۹)</sup>  
تلك التي احمد المختار والدها  
و جبرئیل امین الله رباها<sup>(۴۰)</sup>  
الله طهرها من كل فاحشة  
و كل ريب و صفاها و زكاها<sup>(۴۱)</sup>

(مناقب ج ۳ ص ۳۵۸)

صنوبری

محمد بن حسن. به نقل زرکلی به سال ۳۳۴ درگذشته و ابن کثیر درگذشت او را  
احمد بن  
سیصد نوشته و اشتباه است. ثعالبی در یتیمه. و ابن ندیم در الفهرست و گروهی  
حدود سال  
دیگر شعر او را ستوده‌اند.

من ذا لفاطمة اللہفاء ینبئها  
عن بعلها و ابنها انباء لهفان<sup>(۴۲)</sup>  
من قابض النفس فی المحراب منتصبا  
و قابض النفس فی الهیجاء عطشان<sup>(۴۳)</sup>  
نجمان فی الارض بل بدران قد افلا  
نعم و شمسان اما قلت شمسان<sup>(۴۴)</sup>

الغدیر: ج ۳ ص ۳۷۱

ناشیء صغیر

الله بن وصیف مکنی به ابو الحسن متولد به سال دویست و هفتاد و یک و متوفی  
علی بن عبد  
به سال سیصد و شصت و پنج. وی همانست که در فصل گذشته از او نام برده شد.



معجم الادباء مردی در مجلس کبودی خود را رسول فاطمه زهرا شناساند. و از  
و بنقل مؤلف  
خواست تا شعر ناشی را که چند بیت آن در اینجا نقل می شود بخواند و نوحه  
احمد مزروق  
کند.

بنی احمد قلبی لکم یتقطع  
بمثل مصابی فیکم لیس یسمع<sup>(۴۵)</sup>  
فما بقعة فی الارض شرقا و مغربا  
و لیس لکم فیها قتیل و مصرع<sup>(۴۶)</sup>  
ظلمتم و قتلتم و قسم فیئکم  
و ضاقت بکم ارض فلم یحم موضع<sup>(۴۷)</sup>  
عجبت لکم تفنون قتلا بسیفکم  
و یسطو علیکم من لکم کان یخضع<sup>(۴۸)</sup>  
جسوم علی البوغاء ترمی و ارؤس  
علی ارؤس اللدن الذوابل ترفع<sup>(۴۹)</sup>  
کان رسول الله اوصی بقتلکم  
و اجسامکم فی کل ارض توزع<sup>(۵۰)</sup>

معجم الادباء ج ۱۳ ص ۲۹۳. وفيات الاعیان ج ۳ ص ۵۱-۵۳ الغدير ج ۴ ص ۲۸.

ابن حماد

بن عبید الله بن حماد بصری. شاعر شیعی متولد و متوفای قرن چهارم هجری.

علی بن حماد

از او در مناقب ابن شهر آشوب بمناسبت نقل شده و ترجمه وی در کتابهای تذکره و

ابیاتی

می شود. مفصل ترین ترجمه او در مجلد چهارم الغدير است که قصیده هائی

رجال دیده

طولانی از وی آورده است.

و روی لی عبد العزیز الجلودی  
 و قد کان صادقا مبرورا<sup>(۵۱)</sup>  
 عن ثقة الحدیث اعنی العلاء  
 هو اکرم بذا و ذا مذکورا<sup>(۵۲)</sup>  
 یسندوه عن ابن عباس یوما  
 قال کنا عند النبی حضورا<sup>(۵۳)</sup>  
 اذاته البتول فاطم تبکی  
 و توالی شهیقها و الزفیرا<sup>(۵۴)</sup>  
 قال مالی اراک تبکین یا فاطم  
 قالت و اخفت التعبیرا<sup>(۵۵)</sup>  
 اجتمعن النساء نحوی و اقبلن  
 یطلن التقریع و التعبیرا<sup>(۵۶)</sup>  
 قلن ان النبی زوجک الیوم  
 علیا بعلا عدیما فقیرا<sup>(۵۷)</sup>  
 قال یا فاطم اسمعی و اشکری الله  
 فقد نلت منه فضلا کبیرا<sup>(۵۸)</sup>  
 لم ازوجک دون اذن من الله  
 و ما زال یحسن التذبیرا...<sup>(۵۹)</sup>  
 یا بنی احمد علیکم عمادی  
 و اتکالی اذا اردت النشورا<sup>(۶۰)</sup>  
 و بکم یسعد الموالی و یشقی  
 من یعادیکم و یصلی سعیرا<sup>(۶۱)</sup>

الغدیر ج ۴ ص ۱۶۷-۱۶۸

مهیار دیلمی

مهیار بن مرزویه. نخست بر کیش زرتشتی بود. سپس بر دست شریف رضی (گرد  
 ابو الحسن  
 البلاغه) مسلمان شد. فن شاعری را از رضی آموخت چنانکه در آن شهره آفاق

آورنده نهج

گشت. بسال چهار صد و بیست و هشت درگذشت.

(مقدمه دیوان. چاپ دار الکتب. از وفيات الاعیان و مصادر دیگر).

الاسل قریشا و لم منهم  
من استوجب اللوم او فند<sup>(۶۲)</sup>  
و قل: ما لكم بعد طول الضلا  
ل لم تشکروا نعمة المرشد؟<sup>(۶۳)</sup>  
اتاکم علی فترة فاستقام  
بکم جائرين عن المقصد<sup>(۶۴)</sup>  
و ولی حمیدا الی ربه  
و من سن ما سنه یحمد<sup>(۶۵)</sup>  
و قد جعل الامر من بعده  
لحیدر بالخبر المسند<sup>(۶۶)</sup>  
و سماه مولی باقرار من  
لو اتبع الحق لم یجد<sup>(۶۷)</sup>  
فملتم بها حسد الفضل عنه  
و من یک خیر الوری یحسد<sup>(۶۸)</sup>  
و قلت بذاک قضی الاجتماع  
الا انما الحق للمفرد<sup>(۶۹)</sup>  
سیعلم من فاطم خصمه  
بای نکال غدا یرتدی<sup>(۷۰)</sup>

دیوان مهیار. چاپ دار الکتب ج ۱ ص ۲۹۸-۳۰۰

ابن العودی

متولد چهار صد و هفتاد و هشت. متوفای پانصد و پنجاه هشت.

منعم تراثی ابنتی لا ابا لكم  
فلم انتم آباءكم قد ورثتم<sup>(۷۱)</sup>  
و قلتم نبی لا تراث لولده  
اللاجنبی الارث فیما زعمتم<sup>(۷۲)</sup>  
فهذا سلیمان لداود وارث  
و یحیی لזکریا فلم ذا منعم<sup>(۷۳)</sup>

علاء الدین حلی

علاء الدین علی بن حسین حلی. از علما و شاعران سده هشتم هجری معاصر شهید  
ابو الحسن  
هفتگانه او معروف است. و شهید اول یکی از آن قصیده‌ها را شرح کرده  
اول که قصیده‌های  
است.

و اجمعوا الامر فیما بینهم و غوت  
لهم امانیهم و الجهل و الامل<sup>(۷۴)</sup>  
ان یحرقوا منزل الزهراء فاطمة  
فیاله حادث مستصعب جلال<sup>(۷۵)</sup>  
بیت به خمسة جبریل سادسهم  
من غیر ما سبب بالنار یشتعل<sup>(۷۶)</sup>

الغدیر ج ۶ ص ۳۹۱ قصیده پنجم

و دار علی و البتول و احمد  
و شبرها مولی الوری و شبیرها<sup>(۷۷)</sup>  
معالمها تبکی علی علمائها  
و زائرها یبکی لفقد مزورها<sup>(۷۸)</sup>  
منازل وحی اقفرت فصدورها  
بوحشتها تبکی لفقد صدورها<sup>(۷۹)</sup>

الغدیر ج ۶ ص ۳۷۶ قصیده دوم

پی نوشتها:

۱. مسند احمد. بنقل از معجم الفهرس ذیل کلمه شعر.
۲. امیر المؤمنین علی را دوست می دارم×لیکن ابو بکر و عمر را سرزنش نمی کنم
۳. اگر آنان فدک را به دختر پیغمبر ندادند×و میراث او را از وی باز گرفتند، نمی گویم کافر شدند
۴. خدا می داند آن دو، در روز رستاخیز چه عذری خواهند آورد.
۵. بمردم مرو، بانانکه در سرزمین های دور دست بسر می برند پیام رسان!
۶. خیر خواهی که درود می فرستد و می گوید در پی آنچه برخاسته اید بجد بایستید. پیام
۷. سستی و عقب نشینی مکنید و فریب وعده اسد را مخورید.
۸. و گرنه پرچمهای سیاه را بر افرازید و بر گمراهان و ستمکاران بتازید.
۹. مقدار را وصیت کرد که شب هنگام با آرامی، در خاموشی و پوشیده از دیده ها، فاطمه، علی او را بخاک سپارند.
۱۰. تن (که از آنان ناخشنود بود) بر وی نماز نخوانند و به قبر او نزدیک نشوند. پیغمبر گفت: گفت: ۱۰. و آن دو
۱۱. از دیگر خاندان من زودتر می میرد، و به من می پیوندد در مرگ او بسیار ناله مکن! فاطمه

رفت و فاطمه از آن پس که خشم و درد را جرعه جرعه نوشیده بود، مشتاقانه  
۱۲. پیغمبر  
بدنبال او شتافت.

۱۳. فرزندان پیمبر از دم تیغ می‌گذرند و برای کشنده، بهشت جاویدان امید دارند.  
بر تو ای کشنده حسین! باری گران بر دوش داری که بر کشنده آن سنگینی می‌کند.  
۱۴. وای

ستم بر رسول است - ستمکار و دوستدار آل پیمبر نه در یک درجه از قبول است.  
۱۵. دین شما

رسیده‌ای که دختر پیغمبر است و چشم او در دانه‌های اشک غوطه‌ور است.  
۱۶. ستم

زنان دلاور کجایند؟ و چرا بخاطر او بخشم نمی‌آیند و دست به شمشیر و نیزه  
۱۷. شمشیر  
نمی‌کشایند؟

روزگار چگونه ستم خود را بر مردمان می‌گستراند. از آنان می‌کاهد و جمعشان  
۱۸. نمی‌بینی  
را به پراکندگی می‌کشاند.

۱۹. پس از روزه و نماز از کجا و چگونه می‌توان به خدای بی‌نیاز نزدیک شد؟  
با دوستی فرزندان پیغمبر، و خویشاوندان او و دشمنی مروان حکم و یاران او.  
۲۰. مگر

۲۱. و هند و آنچه سمیه (مادر زیاد) و فرزندانش - خداوندان کفر و زشتکاری - کردند.

۲۲. که بدروغ و تلبیس کتاب خدا را پس پشت افکندند و واجب او را ترک گفتند.

۲۳. میراثی را که سزاوار آن نبودند ربودند، و بی بصیرت و بینائی حکومت نمودند.

۲۴. اگر زمام کار را به وصی پیغمبر می سپردند آنانرا بی خطر براه راست می برد.

پروردگار قبری را که در مدینه است سیراب سازد. که جای امن و برکت است.

۲۵. باران رحمت

۲۶. پیغمبر راهنما که درود فرشتگان خدا بر وی و سلام ما ره آورد روح او باد.

اگر بخاطرت می گذشت که حسین تشنه کام در کنار فرات بر روی خاک جان

۲۷. ای فاطمه

داده است.

۲۸. بر کنار او می ایستادی و بر چهره می زدی و سرشک بر گونه ها روان می ساختی.

دختر بهترین آدمیان برخیز و بر ستارگان آسمان که بر پهنه بیابان افتادند

۲۹. فاطمه! ای

نوحه کن!

که حق آنان میان دیگران قسمت می شود، و دست ایشان از مالشان تهی است.

۳۰. می بینم

۳۱. خانه های پیغمبر خدا ویران است و فرزندان زیاد ساکن منزلگاههای آبادان.

۳۲. گلوگاه فرزندان پیغمبر را می برند و فرزندان زیاد در آرامش بسر می برند.

۳۳. بناچار اما می باید برخیزد و بنام خدا و برکات او با ستمکاران بستیزد.

۳۴. حق را از باطل جدا سازد. ستمکار را کیفر دهد و فرمان بردار را بنوازد.

۳۵. ای دل! خوش باش و ای دل ترا بشارت باد! که آنچه باید شود دیر نخواهد کشید.

فاطمه (ع) از رنج این جهان آسود، به وصیت او شوی او و دو فرزندش او را شستند.

۳۶. چون

معنی فرزند زاده مشهور شده است. اما معنی دیگر آن فرزندى است که مورد

(سبط،در)

اختصاص و خالص نسب باشد. (لسان العرب).

شب هنگامی که دیده‌های همه در خواب بود او را به بقیع برد پس بر او نماز

۳۷. و در دل

خواند و قبر او را از مردم پوشاند.

از آنان (که زهرا دوست نمی‌داشت)، در این نماز شرکت نداشت. چه او را به

۳۸. و هیچکس

نماز آنان نیازی نبود.

۳۹. ای نفس اگر ستمی می‌بینی دختر پیغمبر خدا و فرزندان او ستم دیدند.

۴۰. دختری که پدر او احمد مختار است و پرورنده او جبرئیل، امین پروردگار.

از هر زشتی و عیب پاک نمود و او را پاکیزه ساخت و از غل و غش بپالود.

۴۱. خدایش

۴۲. چه کسی خبر می‌دهد به فاطمه ستم‌دیده که بر شوی و فرزند او چه رسیده؟

در محراب عبادت (از ضرب شمشیر) مرد و یکی در رزمگاه تشنه کام جان سپرد.

۴۳. یکی

دو ستاره که در زمین غروب کردند، نه که چون دو ماه تمام، ماه کجا؟ که خورشید از

۴۴. دو تن

آنان روشنی می‌ستد بوام.

احمد دلم در مصیبت شما خونست و آنچه بر شما رفت از طاقت شنیدن

۴۵. ای فرزندان

بیرون.



و مغرب زمین جایی نیست، جز که از شما در آنجا کشته‌ای و یا در خاک و خون  
۴۶. در مشرق  
آغشته‌ای است.

ستم کردند، شما را کشتند، و آنچه از آنتان بود بردند، و برایتان نهشتند، تا آنکه  
۴۷. بر شما  
زمین بر شما تنگ شد و مردم آن با شما در جنگ.

شما در شگفتم: به شمشیری که از آن شماست شما را می‌میرانند و آنانکه زیر  
۴۸. از کار  
ست شما بودند بر شما فرمان می‌رانند.

۴۹. پیکرها بر خاک نرم تیره وا گذاشته و سرها بر نوک نیزه‌های گزان برافراشته.

سفارش رسول خداست که شما را از دم تیغ بگذرانند و هیچ سرزمینی را از  
۵۰. پنداری  
پیکرهای شما بی نصیب ندارند.

۵۱. عبد العزیز جلودی که راستگو بود و مبرور.

۵۲. از علائی که امین بود و بامانت و بزرگواری مذکور.

۵۳. و او از ابن عباس روایت کند با سند معتبر که روزی بودیم در محضر پیغمبر.

۵۴. فاطمه نزد او آمد گریان و از سوز سینه نالان و نفس زنان.

۵۵. پدرش پرسید: گریه‌ات از چیست؟ گفت:

۵۶. از زخم زبان و سرزنش زنان.

۵۷. که گفتند امروز پیغمبر ترا به علی داد شوهر. که شوئی است درویش و نادار.

فرمود: ای فاطمه! بشنو. و خدا را سپاس دار! که فضیلتی بتو داد از همه بیشتر.  
۵۸. پیغمبر

۵۹. این زناشویی با رخصت خداست و آنچه از برای بندگان می خواهد بجاست.

۶۰. ای فرزندان رسول! آروز که روز جزاست اعتماد من به شماست.

شما نیک بختند و شادان و دشمنانتان بدبخت و در آتش دوزخ سوزان. «مناقب  
۶۱. دوستان

را بنام عبدی الکوفی نوشته است ولی چنانکه مؤلف الغدیر نویسد: قصیده مفصلی  
این بیت‌ها

که این بیت‌ها جزء آنست از آن ابن حماد است.

۶۲. هان از قریش بازجو! و بدان سزاواران ملامت بگو.

پس از آنکه مدتی دراز در گمراهی بسر بردید نعمت راهنما را سپاس نگفتید.

۶۳. بگو! چرا

که جهان در آتش گمراهی می سوخت چراغ هدایت را برای شما از راه بدرشدگان  
۶۴. هنگامی

بیفروخت.

۶۵. و ستوده نزد پروردگار شد و هر که براه او رفت ستوده و رستگار شد.

از خود کار را به حیدر «علی» واگذاشت که امامت، و این حدیث درست و تمامست.

۶۶. و پس

مولی نامید، و آنکس هم که پذیرفت و شنید، اگر براه حق می رفت بانکار نمی گرایید.

۶۷. او را

خلافت را بدیگری سپردید، چه به برتری علی رشک بردید و آنانکه برترانند،  
۶۸. و شما

محسود جهانیانند.

۶۹. گفتید آن رای شوری است و نگفتید داوری از آن خداست.

۷۰. آنرا که خصم فاطمه زهراست فردا داند که چه کیفری برای او مهیاست.

۷۱. حالی که خود از پدرانانتان میراث می‌برید چرا میراث مرا از دخترم می‌برید.

پیمبر برای فرزندان خود ارث نمی‌گذارد. بگمان شما بیگانه حق بردن ارث دارد؟  
۷۲. گفتید

وارث زکریاست و سلیمان وارث داود چرا دخترم را از ارث منع کردید آیا او وارث  
۷۳. یحیی  
من نبود؟

۷۴. امید و آرزو و نادانی گمراهشان کرد، تا متفق شدند.

۷۵. که خانه زهرا را آتش زنند! چه بزرگ کاری و چه دشوار کرداری!

که پنج تن در آنند، و جبرئیل ششمین آنان، چرا باید بسوزد بآتش سوزان!  
۷۶. خانه‌ای

۷۷. خانه علی و بتول و پیغمبر و دو فرزند او شبیر و شبر که بر آفریدگانند مهتر.

خانه بر فقدان خانه خدا گریانست و زائر آن از ندیدن صاحب خانه اشک ریزان.  
۷۸. در و دیوار

آمدنگاههای وحی، بیابان خشک را ماند، و پیشگاههای خانه در ماتم پیشواها جوی  
۷۹. فرود  
اشک می‌راند.

دختر پیغمبر در شعر فارسی

ستایشگران بنی‌هاشم و حدود آزادی آنان در دوره خلفا

در فصل گذشته خواندید، از نیمه دوم سده نخستین هجرت، برغم تمایل حکومت  
چنانکه

شعر عربی نشانه‌هایی از گرایش به خاندان پیغمبر پدید گشت. <sup>(۱)</sup> بحق دانستن آنان،  
دمشق، در

در مصیبت این خاندان، ناخشنودی نمودن از ستمهایی که بر ایشان رفت. و گاه

سوگواری  
از آن مردم که موجب چنین ستم شدند. از میان آن شعرها نمونه‌هایی انتخاب  
نکوهشی  
با زندگانی دختر پیغمبر (ص) ارتباطی داشت. اما آنچه درباره‌ی امیر المؤمنین علی  
گردید که  
و فاجعه‌ی کربلا سروده شده فراوانست، چندانکه در چند مجلد بزرگ جای خواهد  
علیه السلام  
گرفت.

امویان بسال یکصد و سی و دو هجری این دسته از شاعران مجال فراخ‌تری یافتند.  
با بر افتادن  
عباسیان از آل علی دلی خوش نداشتند، برای ریشه‌کن ساختن مانده‌ی خاندان اموی  
و با آنکه  
بنی هاشم را آزاد می‌گذاشتند، و اگر ضمن ستایش آل پیغمبر از آل عباس هم  
ستایندگان  
بی‌جایزه وصلت نمی‌ماند. اما بهر حال آزادی آنان تا آنجا بود که  
مدحی می‌کردند، ستاینده  
با نکوهش عباسیان توأم نباشد و گرنه شاعر بجان خود امان نمی‌یافت- چنانکه  
مدح علویان  
نمری خواندید- گاهی هم زمامدارانی چون متوکل و معتصم کم‌ترین گرایشی  
درباره‌ی منصور  
را بآل علی (ع) بر نمی‌تافتند و از آزار شاعران ثناگوی آنان دریغ نمی‌کردند.  
تسلط دیلمیان بر بغداد، در این شهر که از سالها پیش مرکز اجتماعی شاعران  
با گسترش  
شده بود، انجمن‌ها تشکیل گردید که در آن فضیلت‌های اهل بیت را می‌خواندند و بر  
شیعی  
آنان اشک می‌ریختند. نمونه‌ای از آن مجلس‌ها در فصلی که با عنوان «برای عبرت  
مظلومیت  
تاریخ» گشودیم از نظر خواننده گذشت.

فارسی چنانکه در این فصل خواهید دید، ستایش آل پیغمبر و گرایش به علی (ع) اما در شعر او از سده چهارم هجری آغاز شده، و شمار این شعرها (آنچه در دست ماست) در و خاندان سراسر حکومت سامانیان، غزنویان، سلجوقیان و خوارزمشاهیان بسیار اندک است. از شعرها که بعنوان نخستین شعرهای دری معرفی شده جز وصف طبیعت و در آن دسته ستایش حکومت چیزی نمی‌بینیم.

گفت همه شعرهای فارسی ایران اسلامی که تا سده چهارم هجری بزبان دری یا آیا می‌توان ایرانی سروده شده از این نوع بوده است؟ هر چند نمی‌توان بدین پرسش پاسخ دیگر لهجه‌های گمان نمی‌رود شعرهای در موضوع مورد بحث ما سروده شده باشد. در اینصورت مثبت داد، اما چیست؟ فشار سخت حکومت؟ جای چنین احتمالی هست. و ما می‌دانیم از سال چهل علت آن تا پایان حکومت ولید بن عبد الملک بن مروان، ایران و منطقه شرقی زیر فشار و سوم هجری چون زیاد، عبید الله، حجاج بن یوسف، پسر اشعث. و کسانی از این دست مردم، روزگار حاکمانی است. اما چرا در مدینه که مستقیماً زیر نظر خاندان اموی بود، کمیت به ستایش می‌گذرانده بر می‌خیزد ولی در نیشابور، طوس، غزنه و هرات نظیر چنین شاعری را نمی‌بینیم؟ هاشمیان گفت در سده نخستین هجرت مردم ایران از خاندان پیغمبر (ص) و آنچه بر سر آیا می‌توان اطلاعی نداشتند؟ هرگز جای چنین احتمالی نیست. از این گذشته در فاصله تقریباً آنان رفت

حکومت ولید بن عبد الملک تا پایان کار مروان بن محمد که گروههای مقاومت در نیم قرن از مخفیانه سرگرم کار بودند و بنام حکومت خاندان پیغمبر «الرضا من آل شرق ایران می دادند، می توان گفت هیچگونه شعری که بازگوینده این تمایل باشد سروده محمد» شعار شعر عامل مهمی برای تحریک عاطفه و احساس عمومی است. آیا می توان نشده؟ می دانیم و یا عاملان آنان چنین شعرها را از میان برده اند؟ اگر چنین است چرا با شعر گفت حکومتها معامله ای نشده است؟ مضمون شعرهای عربی مذمت مستقیم از خلفای اموی و عربی چنین بود، در صورتیکه اگر در زبان فارسی چنین شعرهایی سروده شده باشد، تعریض به عباسی صفاری، سامانی و یا غزنوی نبوده، چه آنان دخالتی در آن ستمکاریها نداشته اند. حاکمان

که بحث ما درباره شعر دری است و این لهجه از سده سوم رسمیت یافت، اما در درست است هم که ایرانیان عربی گو سروده اند چنان نمونه هایی دیده نمی شود. از سده چهارم شعر تازی همزمان با تاسیس دولت های شیعی در ایران مرکزی است که گاهگاه نظیر این هجری یعنی مضمونها در شعر فارسی دیده می شود:

مدحت کن و بستای کسی را که پیمبر بستود و ثنا کرد و بدو داد همه کار<sup>(۲)</sup>

و یا این نمونه:

چنین زادم و هم بدین بگذرم  
همین دان که خاک ره حیدرم<sup>(۳)</sup>

و یا این بیت‌ها:

مرا شفاعت این پنج تن بسنده بود  
که روز حشر بدین پنج تن رسانم تن  
بهین خلق و برادرش و دختر و دو پسر  
محمد و علی و فاطمه حسین و حسن<sup>(۴)</sup>

سدهٔ چهارم که فاطمیان بر مصر دست‌یافتند و حکومتی مقتدر را پی افکندند  
در اواخر  
آنان بدیگر کشورهای اسلامی رسید و در شرق ایران طرفدارانی پیدا کردند،  
وصیت‌شهرت  
فارسی‌گوی آن سامان بمدح اهل بیت زبان گشودند و نمونهٔ برجستهٔ آنان ناصر  
شاعران  
است. لیکن باز هم در سراسر قرن پنجم و ششم. شمار شعرهایی که در مدح آل  
خسرو علوی  
سروده‌اند، فراوان نیست. شگفت اینکه در سدهٔ پنجم شیعیان در بغداد و مرکز  
پیغمبر بفارسی  
عباسی انجمن‌ها تشکیل می‌دادند و بر مصیبت اهل بیت می‌گریستند و نمونه‌ای از  
خلافت  
در فصلی که با عنوان «برای عبرت تاریخ» گشودیم از نظر خواننده گذشت، اما در  
این مجلس‌ها  
دور افتاده‌ترین نقطه بمرکز خلافت، ناصر خسرو باید از بیم جان از بیغوله‌ای به  
شرق ایران  
دیگر پناه برد. این چنین سختگیری را باید بحساب عباسیان گذاشت و یا بحساب  
بیغوله  
حکومت‌های محلی که برای پایداری خود، خشنودی خاطر آنان را از هر راهی  
خوش خدمتی

یا بحساب پای‌بندی سخت مردم این منطقه بمذهب سنت و جماعت و یا  
می‌جستند، و  
(پس از مقاومتی اندک)، بحثی است که پس از گذشت هزار سال آنچه پیرامون  
پذیرش وضع  
شود حدس و گمانی است که منشا آن نیز تمایل و عاطفه و یا طرز تفکر بحث  
آن نوشته  
حال چنانکه نوشتیم از نشات زبان دری در شرق ایران تا دههٔ نخستین سدهٔ  
کننده است. بهر  
فارسی آنچه در ستایش خاندان پیغمبر سروده شده نمونه‌هایی اندک است. و نام  
هفتم، از شعر  
به تلویح یا ضمنی در بعض این بیت‌ها دیده می‌شود. با هجوم مغولان بایران  
دختر پیغمبر  
بیش از یکصد سال همه چیز درهم ریخت و در سدهٔ هشتم هجری است که  
برای مدتی  
شاعران شیعی در نقاط مختلف کشور ایران بمدح اهل بیت زبان می‌گشایند.  
این فصل این نمونه شعرهای از نظر خواننده می‌گذرد و چنانکه می‌بینیم  
در پایان  
طولانی‌ترین مدیحه از خواجوی کرمانی و ابن حسام خوشفی است.  
این فصل فراهم آمده، به پایان قرن نهم خاتمه می‌یابد. چه قرن دهم آغاز  
آنچه در  
مذهب شیعه در ایران است و در این دوره است که قسمت مهمی از شعر فارسی  
سمیت یافتن  
را مدیحه‌ها و مرثیه‌های اهل بیت تشکیل می‌دهد.

ناصر خسرو

ناصر بن خسرو بن حارث قبادیانی بلخی متولد به سال ۳۹۴ و متوفی بسال ۴۸۱  
ابو معین

قمری از شیعیان اسماعیلی و مداح خلفای فاطمی مصر و حجت از سوی ایشان، در



هجری  
جزیره خراسان.

آنروز در آن هول و فزع بر سر آن جمع  
پیش شهدا دست من و دامن زهرا  
تا داد من از دشمن اولاد پیمبر  
بدهد بتمام ایزد داد ارتعالی

دیوان تقوی ص ۴

شمس وجود احمد و خود زهرا  
ماه ولایتست ز اطوارش  
دخت ظهور غیب احد احمد  
ناموس حق و صندوق اسرارش  
هم مطلع جمال خداوندی  
هم مشرق طلیعۀ انوارش  
صد چون مسیح زنده ز انفاسش  
روح الامین تجلی پندارش  
هم از دمش مسیح شود پران  
هم مریم دسیه ز گفتارش  
هم ماه بارد از لب خنداناش  
هم مهر ریزد از کف مهیارش  
این گوهر از جناب رسول الله  
پاکست و داور است خریدارش  
کفوی نداشت حضرت صدیقه  
گرمی نبود حیدر کرارش  
جنات عدن خاک در زهرا  
رضوان ز هشت خلد بود عارش  
رضوان بهشت خلد نیارد سر  
صدیقه گر بحشر بود یارش

باکش ز هفت دوزخ سوزان نی  
زهرا چو هست یار و مدد کارش

دیوان ص ۲۰۹

گفتا که منم امام و میراث  
بستد ز نبیرگان و دختر  
صعبی تو و منکری گر این کار  
نزدیک تو صعب نیست و منکر  
ورمی بر وی تو با امامی  
کاین فعل شده است زو مشهر  
من با تو نیم که شرم دارم  
از فاطمه و شبیر و شبر

(ناصر خسرو. دیوان. مینوی و محقق ص ۹۴)

سنائی

مجدود بن آدم. از شاعران قرن پنجم و ششم هجری. متوفای اوائل قرن ششم (۵۱۸)  
ابوالمجد  
هجری).

نشوی غافل از بنی هاشم  
وز ید الله فوق ایدیهم  
داد حق شیر این جهان همه را  
جز فطامش نداد فاطمه را

(حدیقه. مدرس رضوی ص ۲۶۱)

در صفت کربلا و نسیم مشهد معظم

آل یاسین بداده یکسر جان  
عاجز و خوار و بی کس و عطشان

کرده آل زیاد و شمر لعین  
ابتدای چنین تبه در دین  
مصطفی جامه جمله بدریده  
علی از دیده خون بباریده  
فاطمه روی را خراشیده  
خون بباریده بی حد از دیده

(حدیقه.ص ۲۷۰)

قوامی رازی

قوامی از شاعران معروف نیمه اول قرن ششم. متوفی در نیمه دوم قرن ششم  
بدرالدین  
هجری.

در مرثیه سید الشهداء

زهرا و مصطفی و علی سوخته ز درد  
ماتم سرای ساخته بر سدره منتها  
در پیش مصطفی شده زهرای تنگدل  
گریان که چیست درد حسین مرادوا  
ایشان درین که کرد حسین علی سلام  
جدش جواب داد و پدر گفت مرحبا  
زهرا ز جای جست و به رویش در اوفتاد  
گفت ای عزیز ما تو کجائی و ما کجا  
چون رستی از مصاف و چه کردند با تو قوم  
مادر در انتظار تو دیر آمدی چرا  
حب یاران پیمبر فرض باشد بی خلاف  
لیکن از بهر قرابت هست حیدر مقتدا  
بود با زهرا و حیدر حجت پیغمبری  
لاجرم بنشانند پیغمبر سزائی با سزا

(دیوان.ص ۱۲۰۶-۱۲۷)

اثیر اخسیکتی

از شاعران سده ششم هجری و متوفی بسال ۵۷۷ یا ۵۷۹ هجری قمری.

سبزه فکنده بساط بر طرف آبگیر  
لاله حقه نمای شعبده بو العجب  
پیش نسیم ارغوان قرطه خونین بکف  
خون حسینیان باغ کرده چو زهرا طلب  
(دیوان رکن الدین همایون فرخ ص ۲۷)

خواجوی کرمانی

کمال الدین محمود مرشدی متولد به سال ۶۸۹ و متوفی بسال ۷۵۳ هجری قمری.  
ابو العطا

روشانان قصر کحلی گرد خاک پای او  
سرمه چشم جهان بین ثریا کرده‌اند  
با وجود شمسه گردون عصمت فاطمه  
زهرة را این تیره روزان نام زهرا کرده‌اند  
خون او را تحفه سوی باغ رضوان برده‌اند  
تا از آن گلگونه رخسار حورا کرده‌اند  
باز دیگر بر عروس چرخ زیور بسته‌اند  
پرده زر بفت بر ایوان اخضر بسته‌اند  
چرخ کحلی پوش را بند قبا بگشوده‌اند  
کوه آهن چنگ را زرین کمر در بسته‌اند  
اطلس گلریز این سیما بگون خرگاه را  
نقش پردازان چینی نقش ششتر بسته‌اند  
مهد خاتون قیامت می‌برند از بهر آن  
دیده بانان فلک را دیده‌ها بر بسته‌اند

دانه ریزان کبوتر خانه روحانیان  
نام اهل بیت بر بال کبوتر بسته‌اند  
دل در آن تازی غازی بند کاندر غزو روم  
تازیانش شیبه اندر قصر قیصر بسته‌اند

(دیوان.ص ۱۳۳-۱۳۴)

منظومه محبت زهر او آل او  
بر خاطر کواکب از هر نوشته‌اند  
دوشیزگان پرده‌نشین حریم قدس  
نام بتول بر سر معجز نوشته‌اند.

(دیوان.ص ۵۸۴)

از آن بوصلت او زهره شد بدلالی  
که از شرف قمرش در سراچه دربان بود  
چون شمع مشرقی از چشم سایر انجم  
ز بس اشعه انوار خویش پنهان بود  
نگشت عمر وی از حی<sup>(۶)</sup> فزون ز روی حساب  
چرا که زندگی او بحی حنان بود  
ورای ذروه افلاک آستانه اوست  
زمرغزار فردایس آب و دانه اوست  
بدسته بند ریاحین باغ پیغمبر  
که بود نیره برج قدس را خاور  
عروس نه تتق<sup>(۷)</sup> لاله برگ هفت چمن<sup>(۸)</sup>  
تذرو هشت گلستان<sup>(۹)</sup> و شمع شش منظر  
ز نام او شده نامی سه فرع<sup>(۱۰)</sup> و چار اصول<sup>(۱۱)</sup>  
بیمن او شده سامی دو کاخ و پنج قمر<sup>(۱۲)</sup>  
کهینه سوری<sup>(۱۳)</sup> بیت العروس او ساره<sup>(۱۴)</sup>  
کمینه جاریه خانه دار او هاجر<sup>(۱۵)</sup>

بمطبخش فلک دود خورده را در پیش  
ز مه طبقچه سیم و ز مهر هاون زر  
ز سفره انا املح<sup>(۱۶)</sup> طعام او نمکین  
ز شکر انا افصح<sup>(۱۷)</sup> کلام او شیرین

(دیوان ص ۶۱۵)

ابن یمین

بن یمین الدین فریومدی. از شاعران سده هشتم هجری و از ستایشگران خاندان  
محمود

سربداری و وابسته بدین خاندان. بسال هفتصد و شصت و نه هجری درگذشته است.

شنیدم ز گفتار کارآگهان  
بزرگان گیتی کهان و مهان  
که پیغمبر پاک والا نسب  
محمد سر سروران عرب  
چنین گفت روزی باصحاب خود  
بخاصان درگاه و احباب خود  
که چون روز محشر در آید همی  
خلایق سوی محشر آید همی  
منادی بر آید بهفت آسمان  
که ای اهل محشر کران تا کران  
زن و مرد چشمان بهم بر نهید  
دل از رنج گیتی بهم بر نهید  
که خاتون محشر گذر می کند  
ز آب مژه خاک تر می کند  
یکی گفت کای پاک بی کین و خشم  
زنان از که پوشند باری دو چشم  
جوابش چنین داد دارای دین

که بر جان پاکش هزار آفرین  
ندارد کسی طاقت دیدنش  
ز بس گریه و سوز و نالیدنش  
بیک دوش او بر، یکی پیرهن  
بزهر آب آلوده بهر حسن  
ز خون حسینش بدوش دگر  
فرو هشته آغشته دستار سر  
بدینسان رود خسته تا پای عرش  
بنالد بدرگاه دارای عرش  
بگوید که خون دو والا گهر  
ازین ظالمان هم تو خواهی مگر  
ستم کس ندیدست از این بیشتر  
بده داد من چون توئی دادگر  
کند یاد سوگند یزدان چنان  
بدوزخ کنم بندشان جاودان  
چه بد طالع آنظالم زشتخوی  
که خصمان شوندش شفیعیان او

(دیوان. حسینعلی باستانی راد ص ۵۸۹-۵۹۰)

ابن حسام

بن حسام الدین خوسفی از شاعران مشهور قرن نهم. شاعر مقتدر طبع و عالم بلند

محمد

عمر خود را به مدح خانواده پیغمبر گذراند، و مردمان را برای نواله ستایش نگفت

همت که

چنانکه گوید:

شکم چون به یک نان توان کرد سیر  
مکش منت سفره اردشیر

خاوران نامه و دیوان او مرکب از قصیده‌ها و ترجیع‌بندها و مخمس‌ها و دیگر انواع  
سراینده

شعر است. متوفی بسال هشتصد و هفتاد و پنج هجری قمری.

قصیده در مدح فاطمه زهرا

چنین گفت آدم علیه السلام  
که شد باغ رضوان مقیمش مقام  
که با روی صافی و با رای صاف  
زهرا جانبی می نمودم طواف  
یکی خانه در چشمم آمد ز دور  
برونش منور ز خوبی و نور  
ز تابش گرفته رخ مه نقاب  
ز نورش منور رخ آفتاب  
کسی خواستم تا بپرسم بسی  
بسی بنگریدم ندیدم کسی  
سوی آسمان کردم آنکه نگاه  
که ای آفریننده مهر و ماه  
ضمیر صفی از تو دارد صفا  
صفا بخشم از صفوت مصطفی!  
دلّم صافی از صفوت ماه کن  
ز اسرار این خانه آگاه کن  
ز بالا صدائی رسیدم بگوش  
که یا ای صفی آنچه بتوان بگوش!  
دعایی ز دانش بیاموزمت  
چراغی ز صفوت برافروزمت  
بگو ای صفی با صفای تمام  
بحق محمد علیه السلام  
بحق علی صاحب ذوالفقار



سپهدار دین شاه دلدل سوار  
بحق حسین و بحق حسن  
که هستند شایسته ذوالمنن  
بخاتون صحرای روز قیام  
سلام علیهم علیهم سلام  
کز اسرار این نکته دلگشای  
صفی را ز صفوت صفایی نمای  
صفی چون بکرد این دعا از صفا  
درودی فرستاد بر مصطفی  
در خانه هم در زمان باز شد  
صفی از صفایش سر انداز شد  
یکی تخت در چشمش آمد ز دور  
سرا پای آن تخت روشن ز نور  
نشسته بر آن تخت مر دختری  
چو خورشید تابان بلند اختری  
یکی تاج بر سر منور ز نور  
ز انوار او حوریان را سرور  
یکی طوق دیگر بگردن درش  
بخوبی چنان چون بود در خورش  
دو گوهر بگوش اندر آویخته  
ز هر گوهری نوری انگیخته  
صفی گفت یا رب نمی دانمش  
عنایت بخطی که بر خوانمش  
خطاب آمد او را که از وی سؤال  
بکن تا بدانی تو بر حسب و حال  
بدو گفت من دخت پیغمبرم  
باین فر فرخندگی در خورم  
همان تاج بر فرق من باب من

دو دانه جواهر حسین و حسن  
همان طوق در گردن من علی است  
ولی خدا و خدایش ولی است  
چنین گفت آدم که ای کردگار  
درین بار گه بنده راهست بار  
مرا هیچ از اینها نصیبی دهند  
ازین خستگیها طبیعی دهند  
خطابی بگوش آمدش کای صفی  
دلت در وفاهای عالم و فی که اینها به پاکی چو ظاهر شوند  
بعالم به پشت تو ظاهر شوند  
صفی گفت با حرمت این احترام  
مرا تا قیام قیامت تمام

مهمانی کردن فاطمه جناب پیغمبر را

باز بر اطراف باغ از چمن گل عذار  
مجمره پر عود کرد بوی خوش نو بهار  
مقنعه بر بود باد از سر خاتون گل  
برقع خضرا گشود از رخ گل پرده‌دار  
مریم دوشیزه بود غنچه ز آبستنی  
در پس پرده ز دلتنگی خود شرمسار  
سر و سهی ناز کرد سرکشی آغاز کرد  
سنبل تر باز کرد نافه مشک تتار  
گل چه رخ نیکوان تازه و تر و جوان  
مرغ بزاری نوان بر طرف مرغزار  
بر صفت حسب حال گشته قوافی سگال  
بلبل وامق عذار بر گل عذرا عذار  
ناله کنان فاخته تیغ زبان آخته  
سرو سرافراخته چون قد دلجوی یار

باد ریاحین فروش خاک زمین حله پوش  
لاله شده جرعه نوش در سر نرگس خمار  
برق ثواقب فروغ تیغ کشان از سحاب  
ز آتش دل میغ را چشم سیه اشکبار  
از پی زینت گری لعبت ایام را  
لاله شده سرمه‌دان گل شده آیینه دار  
از دل خارای سنگ آمده بیرون عقیق  
لاله رخ افروخته بر کمر کوهسار  
بوی بنفشه بباغ کرده معطر دماغ  
لاله خور زین چراغ در دل شبهای تار  
یا قلم من فشاند بر ورق گل عبیر  
یا در جنت گشاد خازن دار القرار  
یا مگر از تربت دختر خیر البشر  
باد سحرگه فشاند بر دل صحرا غبار  
مطلعة الکوکبین نيرة النیرین  
سیده العالمین بضعة صدر الکبار  
ماه مشاعل فروز شمع شبستان او  
ترک فلک پیش او جاریه پیش کار  
ریشه کش معجرش مفتخرات الخیام  
رایحه چادرش نفحه عود و قمار  
کسوت استبرقش اطلس نه توی چرخ  
سندس والای او شعری شعری شعار  
بردگی عصمتش پرده نشینان قدس  
کرده بخاک درش خلد برین افتخار  
رفته بجاروب زلف خاک درش حور عین  
طره خوشبوی را کرده از آن مشکبار  
آنچه ز گرد رهش داده برضوان نسیم  
روشنی چشم را برده حواری بکار

در حرم لایزال از پی کسب کمال  
خدمت او خالداًت کرده بجان اختیار  
مطبخیان سپهر هر سحری می‌نهند  
بر فلک از خان او قرصه گاور سه دار  
با شرف شرفه طارم تعظیم او  
کنگره نه فلک کم ز یکی کو کنار  
در حرم عرش او از پی زینتگری  
هندوی شب و سمه کوب صبح سپیداب کار  
زهره جادو فریب از سر دست آمده  
پیش کش آورد پیش هدیه او را سوار  
معجز سر فرقدین تحفه فرستاده پیش  
مشتری انگشتی داده و مه گوشوار  
زهره بسوی او رفت بدار السرور  
بست بمشاطگی در کف حوران نگار  
در شب تزویج او چرخ جواهر فروش  
کرد بساط فلک پر درر آبدار  
پرده نشینان غیب پرده بیاراستند  
گلشن فردوس شد طارم نیلی حصار  
بس که جواهر فشاند کوکبه در موکبش  
پرده گلریز گشت پر گهر شاهوار  
مشعله داران شام بر سر بام آمدند  
مشعله افروز شد هندوی شب زنده دار  
گشت مزین فلک سدره نشین شد ملک  
تا همه روحانیان یافت بیکجا قرار  
جل تعالی بخواند خطبه تزویج او  
با ولی الله علی بر سر جمع آشکار  
روح مقدس گواه با همه روحانیان  
مجمع کروبیان صف زده بر هر کنار

خازن دار الخلود خلد جنان در گشود  
تا بتوانند کرد زمره حوران نظار  
همچو نسیم بهشت خواست نسیمی ز عرش  
کز اثر عطر او گشت هوا مشکبار  
باد چو در سدره زد بر سر حورای عین  
لؤلؤ و مرجان بریخت از سر هر شاخسار  
خیمه نشینان خلد بسکه بچیدند در  
مر همه را گشت پر معجر و جیب و کنار  
اینت عروسی و سور اینت سرای سرور  
اینت خطیب و گواه اینت طبق با نثار  
ای بطهارت بتول لاله باغ رسول  
کوکب تو بی فضول عصمت تو بی عوار  
بابک بدر الدجا زوجک خیر التقی  
انک فخر النسا چشم و چراغ تبار  
مقصد عالم توئی زینت آدم توئی  
عفت مریم توئی اخیر خیر الخیار  
مام حسین و حسن فخر زمین و زمن  
همسر تو بو الحسن تازی دلدار سوار  
ای که نداری خبر از شرف و قدر او  
یک ورق از فضل او فهم کن و گوش دار  
بر ورقی یافتم از خط بابای خویش  
راست چو بر برگ گل ریخته مشک تثار  
بود که روزی رسول بعد نماز صباح  
روی بسوی علی کرد که ای شهسوار  
هیچ طعامیت هست تا بضيافت رویم  
نام تکلف مبر عذر توقف میار  
گفت که فرمای تا جانب خانه رویم  
خواجه روان گشت و شاه بر اثرش اشکبار

زانکه بخانه طعام هیچ نبودش گمان  
تا بدر خانه رفت جان و دل از غم فکار  
پیش درون شد علی رفت بر فاطمه  
گفت پدر بر در است تا کند اینجا نهار  
فاطمه دلتنگ شد زانکه طعامی نبود  
کرد اشارت بشاه گفت پدر را درار  
با حسن و با حسین هر دو به پیش پدر  
باش که من بنگرم تا چه گشاید ز کار  
خواند انس را و داد چادر عصمت بدو  
گفت ببازار بر بی جهت انتظار  
تا بفروشم بزرو ز ثمن آن برم  
طرفه طعامی لطیف پیش خداوندگار  
شد پدرم میهمان چادر من بیع کن  
از ثمن آن برم زود طعامی بیار  
چادر پشم شتر بافته و تافته  
از عمل دست خود رشته و را پود و تار  
چادر زهرا انس برد و بدلال داد  
بر سر بازار شهر تا که شود خواستار  
مرد فروشنده چون جامه ز هم باز کرد  
یافت از و شعله نور چو رخشنده نار  
جمله بازار از آن گشت پر از مشغله  
زرد شد از تاب او بالش خور برمدار  
یکدو خریدار خواست و آن سه درم خواستند  
وان سه درهم را نکرد هیچکس آنجا چهار  
بود جهودی مگر بر در دکان خویش  
مهتر بعضی یهود محتشم و مالدار  
چادر و دلال را بر در دکان بدید  
نور گرفته از و شهر یمین و یسار

خواجه بدو بنگریست گفت که این جامکک  
راست بگو آن کیست راست بود رستگار  
گفت که چادر انس داده بمن زو بپرس  
واقف این چادر اوست من نیم آگه ز کار  
گفت انس را جهود قصه چادر بگوی  
گفت تو گر میخری دست ز پرسش بدار  
گفت بجان رسول آنکه تو یارویی  
کین خبر از من مپوش راز نهفته مدار  
سر بسوی گوش او برد باهستگی  
گفت بگویم ترا گر تو شوی راز دار  
چادر زهراست این دختر خیر الوری  
فاطمه خیر النساء دختر خیر الخیار  
شد پدرش میهمان هیچ نبودش طعام  
داد بمن چادرش از جهة اضطرار  
تا بفروشم بزر و ز ثمن آن برم  
طرفه طعامی لطیف پیش خداوندگار  
خواجه دکان نشین عالم توریه بود  
دید بسوی کتاب دیده چو ابر بهار  
از صحف موسوی چند ورق باز کرد  
تا که بمقصد رسید مرد صحایف شمار  
رو بسوی انس کرد که این جامه من  
از تو خریدم بچار پاره درم یکهزار  
قصه این چادر پرده نشین رسول  
گفته بموسی بطور حضرت پروردگار  
گفته که پیغمبر دور پسین را بود  
پرده نشین دختری فاطمه با وقار  
روزی از آنجا که هست مقدم مهمان عزیز  
مر پدرش را فتد بر در حجره گذار

فاطمه را در سرا هیچ نباشد طعام  
تا بنهد پیش باب خواجه روز شمار  
چادر عصمت برند تا که طعامی خرنند  
وز سه درم بیش و کم کس نبود خواستار  
مخلص من دوستی چار هزارش درم  
بدهد و در وجه آن نقره بوزن عیار  
ذکر قسم میکنم من بخدائی خویش  
از قسمی کان بود ثابت و سخت استوار  
عزت آن چادر از طاعت کروبیان  
پیش من افزون بود از جهت اقتدار  
خاصه ترا یکهزار درهم دیگر دهم  
لیک مرا حاجتییست گر بتوانی برآر  
من چو نبی را بسی کرده‌ام ایذا کنون  
هست سیاه از حیا روی من خاکسار  
روی بدو کردنم، روی ندارد و لیک  
در حرم فاطمه خواهش من عرضه دار  
گر بغلامی خویش فاطمه بپذیردم  
عمر بمولائیش صرف کنم بنده وار  
رفت انس باز پس تا بحریم حرم  
بر عقب او جهود با دل امیدوار  
گفت انس را یهود چون برسی در حرم  
خدمت او عرضه کن تا که مرا هست بار؟

رفت انس در حرم قصه به زهرا بگفت  
گفت که تا من پدر را کنم آگه زکار  
فاطمه پیش پدر حال یهودی بگفت  
گفت پذیرفتمش گو انس او را درآر



شد انس آواز داد تا که در آید یهود  
یافته اندر دلش نور محمد قرار  
سر بنهاد آن جهود بر قدم عرش سا  
کرد ز خاک درش فرق سرش تا جدار  
لفظ شهادت بگفت باز برون شد ز کو  
طوف کنان بر زبان نام خداوندگار  
چون بغلامی تو معتقد و مخلصم  
در حرمت زان یهود حرمت من کم مدار  
تا که بود نور و نار روشن و سوزنده باد  
قسم محب تو نور قسط عدوی تو نار  
می شد و میگفت کیست همچو من اندر جهان  
از عرب و از عجم دولتی و بختیار  
فاطمه مولای من دختر خیر البشر  
من بغلامی او یافته این اعتبار  
بر سر بازار و کوی بود در این گفت و گوی  
تا که بگسترده شد ظلّه نصف النهار  
چار هزار از یهود هشتصد و افزون برو  
مؤمن و دین ور شدند عابد و پرهیزگار  
روح قدس در رسید پیش رسول خدا  
گفت هزاران سلام بر تو ز پروردگار  
موجب و مستوجب خشم خدا گشته بود  
چند هزار از یهود چند هزار از نصار  
برکت مهمانی دختر تو فاطمه  
داد ز نار سموم این همه را زینهار  
ای که بعصمت توئی مطلع انوار قدس  
از زلل و معصیت دامن تو بی غبار  
ورد زبان ساخته نعمت تو ابن حسام  
تا بودش در بدن مرغ روان را قرار

پی‌نوشتها:

از این شعرها شعرهائی است که نشان دهندهٔ مظلومیت آل پیغمبر باشد و گرنه

۱. مقصود

شعرهای مدحی از آغاز تاسیس حکومت اسلامی در مدینه سروده شد.

۲. کسائی مروزی.

۳. فردوسی.

۴. غضائری رازی.

۵. قصیده‌ای که این بیت‌ها جزء آن آمده در چاپ مینوی. محقق دیده نمی‌شود.

۶. اشارت است به سالیان عمر دختر پیغمبر، حی بحساب جمل هیجده است.

۷. نه افلاک.

۸. هفت سیاره.

۹. هشت بهشت.

۱۰. موالید سه گانه: حیوان. نبات. معادن.

۱۱. چهار آخشج: آب. باد. خاک. آتش.

۱۲. هفت افلاک.

۱۳. میهمان.

۱۴. زن ابراهیم (ع) و مادر اسحاق.

۱۵. مادر اسماعیل (ع).

۱۶. ماخوذ از حدیث «کان یوسف حسننا و لکنین املح» (سفینة البحار ج ۲ ص ۵۴۶).

۱۷. ماخوذ از حدیث «انا افصح العرب بیدانی من قریش (سفینه البحار ج ۲ ص ۳۶۱) .

فرزندان فاطمه (ع)

«ذریة بعضها من بعض» (آل عمران: ۳۴)

می‌دانیم و هر آشنا بتاریخ اسلام می‌داند، دختر پیغمبر را از علی علیه السلام  
چنانکه

است. دو پسر بنامهای حسن و حسین علیهما السلام. و دو دختر بنام زینب و ام  
فرزندی  
کلثوم.

از نویسندگان سیره و مؤلفان تاریخ در وجود این چهار فرزند تردیدی ندارد. حسن  
هیچیک

ماه رمضان سال سوم هجری و حسین (ع) در شعبان سال چهارم متولد شده  
(ع) در نیمه  
است.

نویسان شیعه و گروهی از علمای سنت و جماعت فرزند زیننه دیگری را برای دختر  
تذکره

محسن نوشته‌اند. مصعب زبیری نویسنده کتاب نسب قریش که در دویست و سی  
پیغمبر بنام

مرده از محسن نامی نبرده است. اما بلاذری متوفای سال دویست و هفتاد و نه  
و شش هجری

برای علی (ع) حسن و حسین و محسن را زاد. محسن در خردی در گذشت<sup>(۱)</sup> و  
نویسد: فاطمه

چون محسن متولد شد پیغمبر از فاطمه پرسید او را چه نامیده‌اید گفت حرب  
نیز نویسد

او محسن است.<sup>(۲)</sup> علی بن احمد بن سعید اندلسی (۳۸۴-۴۵۶) مؤلف کتاب جمهرة  
فرمود نام

انساب العرب نیز نویسد: محسن در خردسالی مرد<sup>(۳)</sup> .

فرزندان علی علیه السلام را از فاطمه چنین می‌شمارد: حسن و حسین و زینب  
شیخ مفید  
صغری که کنیه او ام کلثوم است<sup>(۴)</sup> و در پایان این باب می‌افزاید: و از شیعیان  
کبری و زینب  
فاطمه پس از پیغمبر پسری را سقط کرد، هنگامی که او را در شکم داشت محسن  
گفته‌اند که  
نوشته است «گویند فاطمه را از علی پسری دیگر بنام محسن بود که در  
نامید<sup>(۵)</sup>. طبری  
گذشت.» در روایات شیعی و نیز بعض کتب اهل سنت و جماعت آمده است که این  
خردی در  
آسیبی که در روزهای پر گیر و دار پس از رحلت پیغمبر (ص) بر دختر او وارد آمد  
فرزند بر اثر  
سقط گردید<sup>(۶)</sup>.

هر یک از آن چهار فرزند کتابها و مقاله‌ها بزبانهای گوناگون نوشته شده است.  
درباره زندگانی  
محترم این سلسله کتاب، شرح حال مبسوط و مفصل دو فرزند بزرگوار او امام  
خوانندگان  
حسن و حسین بن علی علیهم السلام را خواهند خواند.

زینب (ع)

قوی تولد زینب (ع) در ششمین سال از هجرت پیغمبر بوده است. اگر این احتمال  
باحتمال  
از آنروز که پیرامون خود را نگریسته و با محیط زندگانی آشنا شده با مصیبت  
درست باشد، وی  
برو بوده است. مرگ پیغمبر (ص) در پنجسالگی او و حادثه‌های رقت‌انگیزی که در  
و فاجعه رو  
و برون خانه وی رخ داد. سپس بیماری مادرش، ناله‌ها و اشک‌های وی در مصیبت  
آن روز، درون

که از ستم‌ها و رنج‌ها داشت، و سرانجام مرگ وی و دلخراش‌تر از آن، هاله‌ای  
پدر و شکوفه‌هائی  
پنهان‌کاری که گروه کوچک مصیبت زده را فراگرفت. گویا طفلان هم رخصت  
از ترس و  
بانگ شیون را بلند کنند، مبادا همسایگان بشنوند و خبر بگوش این و آن برسد و بر  
نداشتند  
(ع) حاضر شوند و سفارش دختر پیغمبر عملی نگردد. تقدیر الهی تربیت مادر و  
جنازه زهرا  
همانند خواسته بود. او نیز باید دوره‌های سخت آزمایش را یکی پس از دیگری  
دختر را  
و برای تحمل روزهای دشوارتر و مصیبت‌بارتر آماده شود. چون به سن رشد رسید،  
بگذراند  
پسر جعفر بن ابی طالب وی را بزنی گرفت. عبد الله از تولد یافتگان حبشه است. و  
عبد الله  
که پیغمبر (ص) درباره او دعای خیر فرموده است <sup>(۷)</sup> همه نویسندگان سیره او را به  
کسی است  
و عزت نفس و مخصوصاً بخشش فراوان ستوده‌اند. زینب از عبد الله صاحب  
بزرگواری  
شد. مصعب زبیری فرزندان او را سه پسر و یک دختر نوشته است: پسران: جعفر و عون  
فرزندانی  
از آنان نماند و علی که اعقاب عبد الله از این پسراند. و دختری بنام ام کلثوم  
اکبر که فرزندانی  
می‌خواست او را برای پسر خود یزید بزنی بگیرد. عبد الله کار ام کلثوم را به حسین  
که معاویه  
و او وی را به قاسم بن محمد بن جعفر بن ابی طالب به زنی داد <sup>(۸)</sup> نیز طبرسی  
(ع) وا گذاشت  
فرزندان عبد الله را همین چهار تن نوشته است <sup>(۹)</sup> اما مشهور است که پسران او  
در اعلام الوری  
علی، محمد، عون و عباس بودند.

آنکه زن عبد الله بود و در خانه او بسر می برد و از وی فرزندی داشت، همچون مادر  
زینب با  
پدر را از یاد نمی برد. چون علی علیه السلام برای نشان دادن فتنه طلحه و زبیر  
خویش پرستاری  
شد زینب و شوهرش عبد الله نیز به کوفه رفتند و در آن شهر اقامت کردند و زینب  
عازم عراق  
شاهد پیش آمدهای شگفت بود. درگیری پدرش با سپاهی که در بصره فراهم شد و  
در عراق  
عثمان از جانب کسی که تا پیش از کشته شدن او، ویرا به یهودی مدینه (نعثل)  
خونخواهی  
صفین و نیرنگ دنیا طلبانی که بظاهر در اطاعت علی بودند و در نهان از  
همانند می کرد. نبرد  
فرمان می بردند، و سپس قیام خشک مقدسان و قاریان قرآن و سرانجام فاجعه روز  
معاویه  
رمضان و شهادت پدرش در محراب مسجد کوفه و پس از آن بیعت مردم کوفه با  
نوزدهم  
(ع) و نافرمانی کردن او را و بر سر او ریختن و خیمه اش را بغارت بردن و ران او  
برادرش حسن  
شکافتن و ناچار شدن او از بستن پیمان آستی با معاویه و زخم زبانها که از دشمنان  
را با کلنگ  
دوست نما پس از این آستی شنید. (۱۰)

این تاریخ سالیانی بیش از سی را پشت سر گذاشته بود. بگفته مادرش «روزگار چه بو  
زینب در  
پس پرده دارد و چه بازیچه یکی از پس دیگری بروی می آرد» بازیچه ها یکی از پس  
العجب در  
می شد. توانی چون فولاد و سنگینی چون کوه باید که این غمها را تحمل کند و او  
دیگری پدید  
نمونه بردباری بود.

علی از کوفه به مدینه بازگشتند. دیری نکشید که زینب برادر بزرگش را دید،  
سرانجام خانواده  
از سوز زهر بخود می پیچید. و روز دیگر شاهد منظره‌ای دلخراش تر بود. آنان که  
در بستر مرگ  
محبت‌آمیز محمد (ص) را بر روی دخترش تحمل نکردند، هنوز کینه زهر را از دل  
لبخند  
انتقام مادر را از فرزند بگیرند، تا آنجا که گذاشتند فرزندزاده در  
نزدوده بودند. می خواستند  
کنار جدش بخاک سپرده شود.

سخت دیگر سپری شد. سالهائی که دست نشانندگان حکومت دمشق شیعیان علی را  
دهسال  
عراق و حجاز دنبال می کردند. دشنام می دادند، می زدند، بزدان می افکندند  
در شهرهای  
آنکه روزی خبری رسید که برای عراق از دیگر ایالت‌ها شادی بخش تر بود.  
می کشتند. تا  
مرد! در کوفه انجمن‌ها بر پا می شود. خطیبان بر پا می ایستند تا آنجا که می توانند  
معاویه  
گردن را پر می کنند تا سخنانشان بیشتر در دلها بنشیند: «باید نگذاریم یزید بر  
رگ‌های  
امارت کند باید حق بخداوندش برگردد. تا نوه پیغمبر را داریم به نوه ابو سفیان چه  
مسلمانان  
نیازی است؟».

پی در پی از کوفه به مدینه می رود: «فرزند پیغمبر هر چه زودتر نزد ما بیا! اگر نیایی  
نامه‌های  
مسئولی» حسین (ع) از مکه روانه عراق می شود. روز برون شدن او عبد الله شوی  
نزد خدا  
تلاش می افتد. از یکسو می بیند پسر عمو و برادر زنش در این شهر امنیت ندارد و از

زینب به

سوی دیگر می‌ترسد عراقیان با او همان کنند که با پدر و برادرش کردند.

شهر عمرو بن سعید می‌رود. از او برای حسین امان نامه‌ای می‌گیرد که متن آن

نزد حاکم

است. «شنیده‌ام عازم عراق هستی. از خدا می‌خواهم از تفرقه افکنی بپرهیزی چه من

چنین

در این راه کشته شوی. من عبد الله بن جعفر، و یحیی بن سعید برادرم را نزد تو

بیم دارم

تا بتو بگویند در امان من هستی و از صله و نیکوئی و مساعدت من بهره‌مند

می‌فرستم

خواهی بود» عبد الله و برادر حاکم مکه این امان نامه را به امام می‌رسانند.

پیداست که پاسخ چنین امان نامه‌ای از جانب امام چه خواهد بود:

که مردم را بطاعت خدا و رسول بخواند و نیکوکاری را پیشه گیرد، هرگز تفرقه افکن

«کسی

و مخالفت خدا و پیغمبر را نکرده است. بهترین امان امان خداست. کسی که در این

نیست

نترسد در روز رستاخیز از او در امان نخواهد بود. از خدا می‌خواهم در این جهان

جهان از خدا

از او بترسم تا در آن جهان از امن او بهره‌مند شوم»<sup>(۱)</sup>.

زینب با آن همراه است، از مکه بیرون می‌رود. عبد الله چون دانست امام آماده رفتن

کاروان که

است و از این سفر چشم نمی‌پوشد فرزندان خود عون و محمد را همراه او کرد.

به عراق

از ماهها پیش جنب و جوش عراق را زیر نظر داشت. یا بهتر بگوئیم، موقع شناسان

دمشق

از آنان که امام را به شهر خود خواندند- او را از طوفانی که در پیش است آگاه



عراق-دسته‌ای  
بودند. یزید پیش‌بینی‌های لازم را کرده بود. حاکمی بی‌اصل و نسب، سختگیر و  
ساخته  
بکوفه فرستاد. عبیدالله، فرستاده‌ی امام مسلم بن عقیل و مهماندار او هانی پسر عروه  
بی‌تقوی را  
و چشم مردم شهر را ترساند. سربازان مسلح وی راه‌های حجاز به عراق را زیر نظر  
را کشت  
امام اندکی پس از حرکت از منزل شراف با حر پسر یزید ریاحی فرستاده‌ی  
داشتند، چنانکه  
روبرو شد و حر با رسیدن دستور تازه او را در سرزمینی که کربلا نام دارد فرود  
حاکم کوفه  
آورد.

پرهراس که هنوز لااقل برای دسته‌ای راه امید بسته نشده بود و از آخرین  
از آنروزهای  
روز نهم محرم تا پسین روز دیگر، کم و بیش آگاهید. نیز در کتاب زندگانی امام  
ساعت‌های  
که جزء این سلسله کتابهاست، تفصیل بیشتری خواهید دید. در آن گیر و دار زینب  
حسین (ع)  
داشته و شخصیت خود را چگونه نشان داده، چیزی نیست که بر شما پنهان  
(ع)، چه وظیفه‌ای  
ماموریت اختصاصی او از پسین روز دهم محرم سال شصت و یک هجری آغاز شد.  
باشد. اما

آخر روز دهم محرم سپری گردید. دیوانه‌هایی که دوستی مال و جاه یا حس کینه و  
ساعت‌های  
درون و برونشان را کور کرده بود، بخود آمدند. چه کردند؟ کاری بزرگ! کاری زشت!  
انتقام دیده‌ی  
عرب همانند آنرا بخاطر نداشت. مهمان‌کشی که برای این قوم ننگی بدتر از آن  
که تاریخ

آن هم با چنان بی‌رحمی! چه بدست آوردند؟ هیچ‌انه، چرا هیچ؟ از این مهمان کشی  
نیست  
بزرگ داشتند. چه بود؟ خواری و زبونی کوفه برابر شام، نه برای نخستین بلکه  
دست آوردی  
بار. چه کنند و بکجا بروند؟ همه راهها بروی آنان بسته بود، جز یک راه. راه ننگ!  
برای چندمین  
ناچار باید آنرا تا پایان به پیماید. راهی که از غاضریه آغاز می‌شد و به قصر حاکم  
که این کاروان  
به کاخ سبز دمشق پایان می‌یافت. کاروان عراقی باید پیشانی مذلت را برابر  
کوفه و سپس  
تباری روشن نداشت بر زمین بساید، سپس همچنان سرافکنده و بینی بر خاک پیش  
مردی که  
آستانه پسر هند بایستد و بگوید «سر مرا بجز این در حواله گاهی نیست» دیروز داغ  
رود تا در  
پدرت را پذیرفتیم و امروز حلقه بگوش توایم «لطف آنچه تو اندیشی حکم آنچه تو  
غلامی  
سوغات کاروان عراق بود. اما مانده کاروان حجاز نیز با دست خالی نمی‌رفت دستی  
فرمائی» این  
گشاده به فراخی سراسر عراق و حجاز نه، به پهنای شبه جزیره عربستان و  
پر داشت. دستی  
پر از متاعی گرانبها. متاع شرف، افتخار، آزادگی و کرامت انسانی: متاع شهادت اما  
دنیای اسلام  
این کالا نه کوفه بود و نه دمشق، آنجا از مرد و مردمی نشانی دیده نمی‌شد. و خریدار  
خریدار  
مردانند که بگفته پیر میهنه «چوب به عیاران چرب کنند بنامردان چرب  
کالای شهادت  
که درون آن دو کاخ می‌زیستند و کسانی که گرد کاخ نشینان را فرا گرفته  
نکنند»<sup>(۱۲)</sup> آنان  
بودند از نامردان بودند نه از عیاران.

گران‌بها را گروهی زن و فرزند خردسال بدرقه می‌کرد دستها بر گردن بسته و این کالای

زنجیر بر پا نهاده. با کاروان سالاری که بحق شیر زن کربلا<sup>(۱۳)</sup> لقب گرفته است.

خواهیم خواند کاروان سالار متاع قافله را در هر دو کاخ (کوفه و دمشق) بمعرض چنانکه

گذاشت نه برای آنکه آنروز خریداری یابد، چه می‌دانست مشتریان او آنان نیستند. نمایش

تا پس از پنج‌سال گرم شود. نخست در شهر کوفه سپس در مدینه، شام، بازاری ساخت

و سرانجام کافر کوب‌های خراسانیان سزای نامردان را در کنارشان نهاد. خوزستان، خراسان

سردار نمی‌روند مردار زیر پا پایمال می‌شوند. آنروز بود که بحکم خلیفه عباسی بر نامردان بر

جان امویان گستردنی افکندند و خوان‌ها چیدند و خلیفه تازه بخوردن نشست<sup>(۱۴)</sup>. لاشه‌های نیم

کاروان سالار به بازار کوفه در آمدند. حاکم کوفه می‌خواست با نمایش این صحنه، کاروان و

علی و خاندان هاشم را برخ مردم شهر بکشد، تا بدینوسیله قدرت خود را بدانها خواری دختر

بیشتر بنمایاند که:

و کسان حاکم پیشین شهر شمایند! امروز بحکم من پیش چشم شما اسیر و اینان فرزندان

دست و گردن بسته در کوچه‌های شهر شما رانده می‌شوند و تازیانه می‌خورند!

بود، اما خدا چیز دیگری می‌خواست. مردم شهر پیر و جوان در کوچه‌ها این خواست‌حاکم

مثلی معروف است «تب تند عرق تند خواهد آورد» مردمی که زود بخشم می‌آیند

انبوه شدند  
زود هم پشیمان می شوند.

دره فرات از حد اعلاى این خصوصیت برخوردارند. با شنیدن سخنی می خروشدند و  
و مردم

دشمن می شوند و با سخنی دیگر از برادر مهربان تر می گردند!

را خوب می شناخت. زنانی که در آن روز سی سال و بیشتر داشتند، حشمت او را  
کوفه زینب

در دیده مسلمانان و عزت وی را در چشم پدر دیده بودند.

زینب و اسیران به بازار کوفه و حالت رقت انگیز آنان خاطرات گذشته را زنده کرد.  
در آمدن

سر دادند و مردان را بگریه افکندند و گریه زنان و مردان کودکان را به نوحه در  
زنان شیون

نال و فغان از هر سو برخاست. اکنون بایست این هیجان به نقطه اوج برسد تا  
آورد و یکبار

دیده مردم شهر گشوده شود تا بدانند چه کردند و چرا کردند.

اسیران چه کسی می توانست این وظیفه را تعهد کند. دختر علی بود، کدام یک از دو  
در جمع

یا ام کلثوم. دیرینه ترین سند که خطبه را ضبط کرده، گوینده آنرا ام کلثوم  
دختر او؟ زینب

هم در یکی از کتاب های خود<sup>(۱۵)</sup> بحکم امانت همان نام را نوشتم. اما  
نوشته است. نگارنده

این کتاب نوشته ام، ام کلثوم در این تاریخ زنده نبوده است. این تخلیط از آنجا پیدا  
چنانکه در

از کنیه های زینب (ع) ام کلثوم است. او را ام کلثوم کبری و خواهرش را ام کلثوم  
شده که یکی

می خوانده اند. بهر حال آنکه در بازار کوفه با سخنان خود درسی فراموش نشدنی

صغری

بمردم این شهر داد، زینب بود که پس از حمد خدا چنین گفت:

مکار فریبکار! مردم خوار و بیمقدار. بگریید که همیشه دیده‌هاتان گریان و

مردم کوفه! مردم

بریاد! زنی رشته‌باف را مانید که آنچه را استوار بافته است از هم جدا سازد.

سینه‌هاتان

شما دروغ است و چراغ ایمانتان بی فروغ. مردمی هستی لاف زن و بلند پرواز! خود

پیمان‌های

کش و دشمن نواز! چون سبزه‌پارگین، درون سوگنده و برون سوسبز و

نما و حیل‌ساز! دوست

رنگین، نابکار! چون سنگ گور نقره آگین<sup>(۱۶)</sup>.

کاری کردید! خشم خدا را خریدید، و در آتش دوزخ جاوید خزیدید. می‌گریید؟! چه

زشت

سزاوار گریستید نه در خور شادمان زیستن. داغ ننگی بر خود نهادید که روزگاران

بگیریید! که

بر آید و آن ننگ نزداید!

را چگونه می‌شوئید؟ و پاسخ کشتن فرزند پیغمبر را چه می‌گویید؟ سید جوانان

این ننگ

چراغ راه شما مردم زشت که در سختی یارتان بود و در بلاها غم‌خوار. نیست و نابود

بهشت. و

شوید ای مردم غدار<sup>(۱۷)</sup>.

باد در دست دارید، و در معامله‌ای که کردید زیانکار! و بخشم خدا گرفتار، و خواری و

هر آینه

باد. کاری سخت زشت کردید که بیم می‌رود آسمانها شکافته شود و زمین کافته

مذلت بر شما

و کوهها از هم گداخته.

چگونه جگر رسول خدا را خستید؟ و حرمت او را شکستید! و چه خونی ریختید؟ و  
می دانید  
بر سر بیختید؟ زشت و نابخردانه کاری کردید که زمین و آسمان از شر آن لب ریز  
چه خاکی  
مدارید که چشم فلک خونریز است. همانا عذاب آخرت سخت تر است و  
است، و شگفت  
زیانکاران را نه یار و نه یاور است <sup>(۱۸)</sup>.

را فریفته نگرداند! که خدا گناهکاران را زودا زود بکیفر نمی رساند و سرانجام  
این مهلت، شما  
را می ستاند. اما مراقب ما و شماست و گناهکار را بدوزخ می کشاند <sup>(۱۹)</sup>. سپس  
خون مظلوم  
را از آنان برگرداند. و همه را انگشت بدهان در حیرت نشانده. مردی پیر از بنی جعفری  
روی خود  
که ریش خود را از گریه تر ساخته بود گفت:

پسران آنان بهترین پسرانند  
و دودمان ایشان سر بلندترین دودمان <sup>(۲)</sup>

را به کاخ پسر زیاد بردند. وسیله قدرت نمائی هر چه بیشتر در این مجلس از پیش  
اسیران  
بود. قدرت نمائی برابر خاندان پیغمبر و بخاطر زهر چشم گرفتن از مردم کوفه.  
فراهم شده  
بگمان خود راه پیروزی را تا پایان آن پیموده بود. حسین را کشته زن و فرزند او را  
پسر زیاد  
و پوزه شیعیان عراق را بخاک مالیده است. از این پس چه کسی جرات دارد نام علی  
اسیر کرده  
(ع) را بر زبان آرد!

ای زن کیست؟

-زینب دختر فاطمه!

را شکر! دیدید خدا چگونه شما را رسوا کرد و دروغ گفته هاتان را آشکار ساخت؟  
-خدا

بقدرت خویش می‌بالید و برای قدرت و برای قدرت نما دردی بدتر از این نیست، که  
پسر زیاد

نشمزند و پیش روی مردمان تحقیرش کنند. دختر علی به سخن آمد. گوئی هیچ  
او را بچیزی

نداده. نه برادر و کسانش را کشته‌اند و نه او و خویشاوندانش را دست و گردن بسته  
اتفاقی رخ

مردی پست و خونخوار نگاه داشته‌اند. گوئی برای مناظره علمی بدین مجلس  
پیش روی

خوانده شده است:

را که ما را به محمد (ص) گرامی داشت. فاسقان دروغ می‌گویند و بدکاران رسوا  
-سپاس خدا

می‌شوند و آنان ما نیستیم دیگرانند!

حیرت کرد. نه تنها گردنی را که می‌خواستند خم کند، راست تر ایستاد. سرهای  
پسر زیاد

افکنده بیجان را نیز بی آنکه خود بخواهند بر افراشت. ناچار از راه دیگر در آمد:

-دیدید خدا با برادرت چه کرد؟! -

جز خوبی ندیدم! برادرم با یاران خود براهی رفتند که خدا می‌خواست. آنان شهادت  
-از خدا

و با افتخار بدین نعمت رسیدند! اما تو ستمکار به پاسخ آنچه کردی گرفتار خواهی  
را گزیدند

زیاد خرد شده. بود از شنیدن این پاسخ پامال شد. آخرین سلاح در مانده چیست؟  
بود! پسر

دشنام!

-با کشته شدن برادر سرکش و نافرمان تو خدا دلم را شفا بخشید.  
ما را کشتی! از خویشانم کسی نهشتی! نهال ما را شکستی! ریشه ما را از هم  
-پسر زیاد! مهتر  
گستی! اگر درمان تو اینست؟ آری چنین است!  
-سخن به سجع می گوید. پدرش نیز سخن های مسجع می گفت<sup>(۲۱)</sup>.

پی نوشتها:

۱. انساب الاشراف ص ۴۰۲.
۲. همان کتاب ص ۴۰۴.
۳. ص ۱۶.
۴. ارشاد ج ۱ ص ۳۵۵.
۵. همان کتاب ص ۳۵۶ و رجوع شود به کشف الغمه ص ۴۴۰-۴۴۱ ج ۱.
۶. رجوع شود به الملل و النحل ج ۱ ص ۷۷.
۷. الاصابه ج ۴ ص ۴۸.
۸. نسب قریش ص ۸۲.
۹. اعلام الوری ص ۱۰۲۰۴. رجوع شود به تحلیلی از تاریخ اسلام. از نگارنده ج ۲.
۱۱. نگاه کنید به پس از پنجاه سال ص ۱۴۷ چاپ دوم.
۱۲. اسرار التوحید ص ۵۸.
۱۳. نام کتابی درباره زینب (ع) ترجمه و تحشیه نگارنده.
۱۴. رجوع کنید به تحلیلی از تاریخ اسلام بخش دوم حوادث سال ۱۳۲.



١٥. رجوع كنيد به پس از پنجاه سال ص ١٨٢ چاپ دوم.

الكوفة يا اهل الختر و الخذا، لا، فلا رقات العبرة، و لا هدايات الرته، انما مثلكم كمثل  
١٦. يا اهل

غزلها من بعد قوة انكاثا. تتخذون ايمانكم دخلا بينكم الا و هل فيكم الا الصلف و  
التي نقضت  
ملق الاماء و غمز الاعداء و هل انتم الا كمرعى على دمنة، او كفضة على ملحودة.  
الشف، و

ما قدمت لكم انفسكم ان سخط الله عليكم. و فى العذاب انتم خالدون، اتبكون؟ اى و  
١٧. الا ساء

انكم و الله احرياء بالبكاء، فابكوا كثيرا، و اضحكوا قليلا فلقد فزتم بعارها و شنارها. و  
الله فابكوا، و

بغسل بعدها ابداء، و انى ترحضون قتل سليل خاتم النبوة، و معدن الرسالة و سيد  
لن ترحضوها

شبان اهل الجنة، و منار محجتكم، و مدرة حجتكم، و مفرح نازلتم فتعسا و نكسا.

السعى و خسرت الصفقة و بوتم بغضب من الله و ضربت عليكم الذلة و المسكنة  
١٨. لقد خاب

شيئا اذا. تكاد السموات يتفطرن منه و تنشق الارض و تخر الجبال هدا. ا تدررون اى  
لقد جئتم

الله فريتم و اى كريمة له ابرزتم و اى دم له سفكتم؟ لقد جئتم بها شوها خرقاء،  
كبد لرسول

الارض و السماء افعجتكم ان قطرت السماء دما و لعذاب الاخرة اخزى و هم لا  
شرها طلاع

ينصرون.

المهل، فانه لا تحفزه المبادرة، و لا يخاف عليه فوت الثار. كلا ان ربك لنا و

١٩. فلا يستخفنكم

لهم لبالمرصاد.

۲۰. كهولهم خير الكهول و تسلمهم  
اذا عد نسل لا يبور و لا يخزى

النساء. چاپ نجف ص ۲۳، جمهرة خطب العرب ج ۲ ص ۱۲۴-۱۲۶ اعلام النساء ج ۲  
(بلاغات  
ص ۲۵۹).

كهلى. و ابرت اهلى. و قطعت فرعى. و اجثت اصلى، فان يشفك هذا فقد اشتفيت  
۲۱. لقد قتلت  
(طبرى ج ۷ ص ۳۷۲)

واپسين منزل كاروان

سال سيزدهم هجرى بدست سپاهيان مسلمان و بفرماندهى خالد بن وليد گشوده  
شام در  
نگذشت كه در خلافت عمر، معاويه حكومت آن ايالت را يافت و همچنان تا پايان  
شد. و چيزى  
زندگى در اين سمت باقى بود.

آئين مسلمانى را در رفتار مردمانى چون خالد و معاويه و پيرامونيان او مى ديدند. و  
مردم شام  
پيغمبر و تربيت مهاجر و انصار آگهى نداشتند. در سال شصت و يكم هجرى گروهى  
از سيرت  
تن بيش از يكصد نفر) از كسانى كه رسول خدا را ديده بودند در شهرهاى شام  
(شايد چند

كه ساليان عمرشان از شصت گذشته بود و ترجيح مى دادند بگوشه اى  
مى زيستند. مردمانى

و آنچه را مى گذرد نه بينند. شگفت نيست كه پس از سال يكصد و سى و دوم چون  
بنشينند

خاندان عباسى بدين شهر رسيد، مردم گفته باشند ما نمى دانستيم محمد (ص) را

حاکم

خویشاوندانی جز بنی امیه بوده است تا آنکه شما بر سر کار آمدید<sup>(۱)</sup>.

نویسان نوشته‌اند، هنگام در آوردن اسیران به دمشق مردم، شهر را آئین بسته بودند،

اگر مقتل

دور نمی‌نماید، و اگر یزید در مجلس خود سروده باشد که:

من که در جنگ بدر کشته شدند، حاضر بودند و می‌دیدند چگونه انتقام آنان را

«کاش بزرگان

محمد (ص) گرفتم» بعید نیست. امروز در مجلس وی گرد یزید را کسانی گرفته

از فرزندان

که اسلام و پیغمبر آنرا وسیله رسیدن بحکومت کرده بودند نه سبب قربت به خدا.

بودند

که مجلس‌ها یکسان است و گفتگوها همانند. در کوفه پسر زیاد شادمان بود که

می‌بینید

را انجام داده و مایه قوت عراقیان را از دست آنان گرفته و در شام یزید بر خود

ماموریت خود

می‌بالید که خون ریخته پدرانش در جنگ بدر بهدر نرفته است.

جا پایان می‌یافت، او برنده بازی بود. اما زینب نگذاشت یزید، شهید این پیروزی را

اگر کار بهمین

را مایه شیرینی کام خود می‌دانست در دهانش تلخ‌تر از شرنگ ساخت. در سخنانی

بمکد، آنچه

فهماند چه کسی بر آنان حکومت می‌کند، و بنام که حکومت می‌کند، و اینان

کوتاه بمجلسیان

نهاده پیش تخت او ایستاده‌اند چه کسانند! و سخنان او را از روی دیرینه‌ترین

که زنجیر بگردن

در دست دارم (بلاغات النساء) نوشته احمد بن ابی طاهر که یکصد و چهل سال پس

متنی که

متولد شده آورده‌ام. و در مصادر متاخر اختلاف‌ها در ضبط کلمات دیده می‌شود:  
از حادثه

کسانی که بدی کردند، بدتر (دوزخ) بود. چه آنان آیت‌های خدا را دروغ خواندند، و  
پس پایان  
بدان فسوس کردند.<sup>(۲)</sup>

اکنون که زمین و آسمان بر ما تنگ است، و چون اسیران شهر بشهرمان می‌برند،  
یزید! پنداری  
خدا ما را ننگ است؟ و ترا بزرگواری است و آنچه کردی نشانه‌ی سالاری؟ بخود  
در پیشگاه  
و از کرده‌ی خویش خوشحالی که جهان تو را بکام است و کارهایت به نظام<sup>(۳)</sup>.  
می‌بالی

است. این شادی تو را عزاست. و این مهلت برای تو بلاست و این گفته‌ی خدا است:  
نه چنین  
کافر شدند می‌پندارند، مهلتی که بدانها می‌دهیم بر ایشان خوبست، همانا مهلتشان  
«آنانکه  
می‌دهم تا بر گناهان بیفزایند و بر ایشان عذابی دردناکست.»

<sup>(۴)</sup> این آئین دادست که زنان و کنیزانت را در پرده‌ی نشانی و دختران پیغمبر را  
پسر آزاد شدگان  
بدان سو برانی؟ حریم حرمتشان شکسته! و نفسهایشان در سینه بسته! نژند بر پشت  
از این سو  
اشتران! و شتربانان آنان دشمنان<sup>(۵)</sup>.

سویی، و هر روز بکویی، نه تیمار خواری دارند، نه یاری. نه پناه و نه غمگساری، دور و  
از سویی به  
نزدیک بانان چشم دوخته و دل کسی بحالشان نسوخته.

خوار می‌شمرد، و بچشم کینه و حسد در ما می‌نگرد، نشگفت اگر دشمنی ما را از یاد  
آنکه ما را

چو بدستی بدنجان جگر گوشه پیغمبر می زنی؟! او جای کشتگان را در بدر، خالی  
نبرد با

کاش بودند و مرا می ستودند! آنچه را کردی خرد می شماری؟ و خود را بی گناه  
می کنی؟ که  
می پنداری<sup>(۶)</sup>؟

نباشی؟ که دل ما را خستی. و از رنج سوزش درون رستی. و آنچه ریختی خون جوانان  
چرا شاد  
عبدالمطلب بود، ستارگان زمین و فرزندان رسول رب العالمین<sup>(۷)</sup>.

بر آنان خواهی در آمد، در پیشگاه خدای متعال. و دوست خواهی داشت که کاش کور  
و بزودی  
نمی گفتمی «چه خوش بود که کشتگان من در بدر، اینجا بودند و مرا خوش باش  
بودی و لال. و  
می گفتند و شادی می نمودند.»

ما را بستان! و کسانی را که بر ما ستم کردند به کیفر رسان! یزید! بخدا جز  
خدایا حق  
را ندریدی! و جز گوشت خویش را نبریدی! و بزودی و بنا خواست بر رسول خدا در  
وست خود  
که خویشان و کسان او در بهشت غنوده اند و خدایشان در کنار هم آورده است و  
می آئی! روزی  
آسوده اند. این گفته خدای بزرگ است که «مپندار آنان که در راه خدا کشته  
از بیم پریشانی  
شده اند مرده اند که آنان نزد پروردگار خود زنده اند و روزی خورنده اند»<sup>(۸)</sup>.

تو را بر این مسند نشانده و گردن مسلمانان را زیر فرمان تو کشانده، خواهد  
بزودی آنکه  
زیانکار کیست و خوار و بی یار چه کسی است. آنروز داور خدا و دادخواه مصطفی و  
دانست که  
گواه بر تو دست و پاست.

و دشمن زاده خدا. من هم اکنون تو را خوار می دارم و سرزنش تو را بچیزی  
اما ای دشمن  
نمی شمارم اما چه کنم که دیده ها گریانست و سینه ها بریان.

ما را بجمع سفیهان<sup>(۱۰)</sup>  
تا مال خدا را بپاداش هتک حرمت خدا بدو دهند. این دست جنایت است که بخون  
می فرستد  
گوشت ماست که زیر دندان می خایند. و پیکر پاک شهیدانست که گرگان بیابان  
ما می آلاینند.  
ما را به غنیمت می گیری غرامت خود را می گیریم. در آنروز جز کرده زشت  
از هم می ربایند. اگر  
تو پسر مرجانه را به فریاد می خواهی! او از تو یاری می خواهد. با یارانت در کنار  
چیزی نداری.  
چون سگان بر آنان بانگ می زنی و آنان بروی تو بانگ می زنند. و می بینی که  
میزان ایستاده  
توشه ای که معاویه برای تو ساخت کشتن فرزندان پیغمبر بود که بگردنت انداخت.  
نیکوترین  
جز از خدا نمی ترسم و جز بدو شکوه نمی برم. هر حيله ای داری بکار دار. و از هر  
بخدا که  
که توانی دست مدار. و دست دشمنی از آستین بر آر. که بخدا این عار بروزگار از تو  
کوشش  
شسته نشود.

را که پایان کار سادات جوانان بهشت را سعادت و آمرزش مقرر داشت و بهشت را  
سپاس خدا  
برای آنان واجب انگاشت.

که پایه قدر آنان را والا و فضل فراوان خویش بایشان عطا فرماید که او  
از خدا می خواهیم  
مددکار تواناست<sup>(۱۲)</sup>.

مردم دمشق از حقیقت آنچه در عراق رخ داده بود آگاه شدند. و دانستند آنکه  
اندک اندک  
و بدست سپاهیان کوفه کشته شده است، ماجراجویی عصیان‌گر نبوده بلکه دختر  
بامریزید  
خدا و این زنان و کودکان را که باسیری بدمشق آورده‌اند خاندان پیغمبر  
زاده رسول  
کسی است که یزید بنام جانشینی او بر آنان و بر دیگر مسلمانان، حکومت  
نهادست خاندان  
روی داده‌های آن مجلس و خرده‌گیری چند تن بر یزید و سخنان امام علی بن  
می‌کند. از  
در مسجد دمشق در متن‌های متاخر گزارش‌هایی دیده می‌شود. همه این گزارش‌ها  
الحسین  
بطور اجمال واقعیتی را نشان می‌دهد:

مردم از آنچه بر خاندان پیغمبر رفته است، پس از این ماجراها بود که یزید  
-ناخرسندی  
ندید اسیران را نزد خود نگاه دارد. نخست در صدد دلجوئی از ایشان بر آمد و کوشید  
مصلحت  
را در عراق رخ داده است بگردن پسر زیاد بیندازد. بهر حال کاروان رخصت بازگشتن  
تا آنچه  
و روی به حجاز نهاد. اما کی؟ در چه ماهی و در چه سالی؟ بدرستی روشن نیست!  
یافت

مستقیماً از دمشق به مدینه رفته است؟ آیا راه خود را طولانی ساخته و به کربلا  
آیا کاروان  
تا با مزار شهیدان دیداری داشته باشد؟ آیا یزید با این کار موافقت کرده است؟ و اگر  
آمده است  
کربلا بازگشته، آیا درست است که در آنجا با جابر بن عبد الله انصاری که او نیز برای  
کاروان به  
بود دیداری داشته؟ آیا در آنجا مجلسی از سوگواران بر پا شده؟ و چگونه حاکم

زیارت آمده  
هموار کرده است که در چند فرسنگی مرکز فرمانفرمائی او چنین مراسمی بر پا  
کوفه بر خود  
فرض که این روی دادها را ممکن بدانیم این اجتماع در چه تاریخی بوده است؟  
شود؟ و بر  
از حادثه کربلا؟ مسلماً چنین چیزی دور از حقیقت است. رفتن و برگشتن مسافر  
چهل روز پس  
به کوفه و از آنجا بدمشق و بازگشتن او، با وسائل آن زمان بیش از چهل روز وقت  
عادی از کربلا  
تا چه رسد به حرکت کاروانی چنان و نیز ضرورت دستور خواهی پسر زیاد از یزید  
می خواهد  
آنان بدمشق و پاسخ رسیدن، که اگر همه این مقدمات را در نظر بگیریم دو سه  
درباره حرکت  
ماه وقت می خواهد.

کاروان در اربعین سال دیگر (شصت و دوم) به کربلا رسیده نیز درست نیست،  
فرض اینکه  
ماندن آنان در دمشق برای مدتی طولانی، چنانکه نوشتیم به صلاح یزید نبود. بهر  
چرا که  
از ابهام گرد پایان کار را گرفته است و در نتیجه دستکاری‌های فراوان در اسناد  
حال هاله‌ای  
گفت حقیقت را جز خدا نمی‌داند. آنچنانکه پایان زندگانی شیر زن کربلا نیز  
دست اول، باید  
است که زینت پس از بازگشت از شام مدتی دراز زنده نبود. چنانکه  
روشن نیست. مسلم  
شصت و دوم از هجرت بجوار حق رفته است. در کجا؟ مدینه؟ دمشق؟ قاهره،  
مشهور است سال  
یک از نویسندگان سیره برای درستی رای خود دلیلی و یا دلیلهائی آورده است.  
هر



بنام سستی زینب «سیده زینب» در شهر قاهره بر پاست. و شب و روز - بخصوص شبها و مزاری که

جمعه - زیارت کنندگان بسیاری دارد، همتای مشهد دیگری است که بنام «راس روزهای

این شهر ساخته است. گویا فاطمیان که در سده چهارم هجری بر قاهره الحسین» در

ست یافتند می خواستند با بنای این دو زیارتگاه توجه عامه را جلب کنند.

بسیاری از مورخان و نقادان حدیث اصالت مزار دمشق را نیز منکرند و نگارنده آنچنانکه

قاهره که چند سال پیش در مجله یغما منتشر شد<sup>(۱۳)</sup> نوشت: این زیارتگاهها از ضمن سفرنامه

است که نام خدا در آنها به بزرگی یاد می شود و دوستداران اهل بیت با خلوص مصادیق بیوتی

مراتب ارادت خود را بکسی که آن مزار بنام او برپاست بیان می دارند و با پیغمبر نیت فراوان

خود و خانواده او تجدید عهد می کنند.

پی نوشتها:

۱. الهفوات النادرة ص ۳۷۱.

کان عاقبة الذين اساءوا السواى ان كذبوا بايات الله و كانوا بها يستهزون (روم: ۱۰) ۲. ثم

يزيد انه حين اخذ علينا باطراف الارض و اكناف السماء فاصبحنا نساق كما يساق ۳. اظننت يا

بنا هوانا على الله و بك عليه كرامة. فشمخت بانفك و نظرت في عطفيك جدلان السارى، ان

فرحا. حين رايت الدنيا مستوسقة لك. و الامور متسقة عليك.

رسول خدا مکه را گشود بزرگان قریش نزد او حاضر شدند. پرسید گمان می برید با  
۴. آنروز که

رفتاری خواهم کرد؟ گفتند آنچه در خور عموزادهای بزرگوار است. فرمود بروید! شما  
شما چه  
آزادید و از آن روز قریش به ابناء الطلقاء معروف شدند.

و نفثت و قول الله تبارک و تعالی و لا يحسبن الذين كفروا انما نملى لهم خير  
۵. و قد امهلت

انما نملى لهم ليزدادوا انما و لهم عذاب مهين. (آل عمران: ۱۷۸). امن العدل يا بن  
لانفسهم  
نساءك و اماءك و سوقك بنات رسول الله صلى الله عليه قد هتكت ستورهن و  
الطلاق تخديرک  
اضحلت صوتهن مکتئبات تخدی بهن الابعار و يحد و بهن الاعادی.

الى بلد. لا يراقبن و لا يؤوين. يتشوفهن القريب و البعيد. ليس معهن ولى من رجالهن.  
۶. من بلد

يستبطا فى بغضنا من ينظر الينا بالشنف و الشنآن و الاحن و الاضغان. ا تقول «ليت  
و كيف  
اشياخى ببدر شهدوا» غير متائم و لا مستعظم؟ و انت تنكت ثنايا ابى عبد الله.

تكون كذلك؟ و قد نکات القرحة و استاصلت الشاقة باهراقك دماء ذرية رسول الله  
۷. و لم لا  
صلى الله عليه و نجوم الارض من آل عبد المطلب.

على الله و شيكا مورد هم و لتؤدن انك عميت و بکمت و انک لم تقل: «فاستهلوا و  
۸. و لتردن

خذ بحقنا، و انتقم لنا ممن ظلمنا، و الله ما فريت الا فى جلدك، و لا حضرت الا  
هاوا فرحا» اللهم

و سترد على رسول الله صلى الله عليه و برغمك، و عترته و لحمته فى حظيرة  
فى لحمك

يجمع الله شملهم مالمومين من الشعث، و هو قول الله تبارک و تعالی و لا تحسبن

القدس، يوم

الذين قتلوا فى سبيل الله امواتا بل احياء عند ربهم يرزقون. (آل عمران: ١٦٩).

٩. عبيد الله پسر زياد و سپاهيان او.

١٠. يزييد و كسان او.

من بواك و مكنك من رقاب المؤمنين- اذا كان الحكم الله، و الخصم محمد صلى

١١. و سيعلم

جوارحك شاهدة عليك، فبئس للظالمين بدلا- ايكم شر مكانا و اضعف جندا، مع

الله عليه، و

يا عدو الله و ابن عدوه، استصغر قدرك، و استعظم تقريمك، غير ان العيون عبرى و

انى و الله

حرى، و ما يجرى ذلك او يغنى عنا؛ و قد قتل الحسين عليه السلام، و حزب الشيطان

الصدور

حزب السفهاء، ليعطوهم اموال الله على انتهاك محارم الله، فهذه الايدى تنطف من

يقربنا الى

هذه الافواه تتحلب من لحومنا، و تلك الجثث الزواكى، يعتامها عسلان الفلوات، فلئن

دمائنا، و

اتخذتنا مغنما لنتخذن مغرما، حين لا تجد الا ما قدمت يداك.

بابن مرجانة، و يستصرخ بك، و تتعاوى و اتباعك عند الميزان، و قد وجدت افضل

١٢. تستصرخ

معاوية فتلك ذرية محمد صلى الله عليه، فو الله ما اتقيت غير الله، و لا شكواى الا الى

زاد زودك

كيدك، و واسع سعيك، و ناصب جهدك، فو الله لا يرحض عنك، عار ما اتيت الينا ابدا، و

الله، فكذ

الذى ختم بالسعادة و المغفرة لسادات شبان الجنان، فواجب لهم الجنة اسال الله ان

الحمد لله

يرفع لهم الدرجات و ان يوجب لهم المزيد من فضله فانه ولى قدير.

النساء ص ۲۱-۲۳ جمهرة خطب العرب ج ۲ ص ۱۲۶-۱۲۹) اعلام النساء ج ۲ ص  
(بلاغات  
۹۵-۹۷)

۱۳. مجله یغما سال بیست و چهارم (۱۳۵۰) شماره پنجم ص ۲۸۲.

ام کلثوم:

صغری دومین دختر امیر المؤمنین علیه السلام از فاطمه (ع) است. در اینکه علی  
ام کلثوم  
از فاطمه صاحب دو دختر بوده است، بین مورخان و تذکره نویسان اختلافی دیده  
علیه السلام

آنجا که فرزندان امام را بر می شمارد نویسد: و زینب کبری و ام کلثوم کبری<sup>(۱)</sup>

نمی شود. طبری

فرزندان آنحضرت را از زنان دیگر جز فاطمه (ع) نام می برد گوید از آنهاست زینب  
و آنجا که

کلثوم صغری<sup>(۲)</sup> و مفید گوید فرزندان امیر المؤمنین از دختر و پسر بیست و شش  
صغری و ام

و حسین و زینب کبری و زینب صغری که کنیه او ام کلثوم است مادر اینان

فرزنداند: حسن

فاطمه بتول... است<sup>(۳)</sup>.

آنان در این است که ام کلثوم کنیه دومین دختر علی (ع) است و یا نام اوست.

تنها خلاف

بیشتر تاریخ نویسان نام او را ام کلثوم نوشته اند.

پس از سال هشتم هجری متولد شد و سال هفدهم به عمر بن الخطاب شوهر کرد

ام کلثوم

کشته شد نخست عون و پس از مرگ او برادرش محمد بن جعفر بن ابی طالب او

و چون عمر

تذکره نویسان نوشته اند ام کلثوم پس از مرگ و یا کشته شدن محمد<sup>(۴)</sup>

را بزنی گرفت. بیشتر  
اختیار نکرد، اما ابن حزم نویسد: عبد الله بن جعفر بن ابی طالب پس از طلاق زینب  
شوهری  
(ع) او را بزنی گرفت<sup>(۵)</sup>.

نویسان و مورخان نوشته‌اند، ام کلثوم از عمر دارای پسری بنام زید بوده است،  
عموم تذکره  
با اینکه خود بدین موضوع تصریح کرده است<sup>(۶)</sup> در جای دیگر نویسد: زید بن  
تنها ابن حجر  
خواهر عبد الله مادر آنان ام کلثوم دختر جرول است که نزول آیه «لا تمسکوا  
عمر بن خطاب  
<sup>(۷)</sup> میان آنان جدائی انداخت<sup>(۸)</sup> این گفته مسلماً اشتباه است. چه اولاً زید چنانکه  
بعصم الکوافر»  
دیگران نوشته‌اند فرزندان ام کلثوم دختر علی (ع) است و دیگر اینکه مادر عبد الله  
خود او و  
زینب دختر مظعون بن حبیب است<sup>(۸)</sup> و الله اعلم).

در چه سالی زندگانی را بدرود گفته، معلوم نیست. احمد بن ابی طاهر طیفوری  
ام کلثوم  
سال ۲۸۰ و نویسنده کتاب بلاغات النساء روایتی از امام صادق (ع) و آن بزرگوار به  
متوفای  
خود نوشته است که ام کلثوم در بازار کوفه مردمان را اشارت کرد تا خاموش  
نقل از پدران  
و سپس خطبه‌ای با چنان بلاغت خواند که گوئی علی بن ابی طالب است سخن  
شدند  
رضا کحاله در اعلام النساء<sup>(۱۰)</sup> آن خطبه را بنقل از احمد بن ابی طاهر آورده  
عمر  
است.

روایت را بدین صورت نمی‌توان پذیرفت چه مورخان و تذکره نویسان هر دو فرقه  
اما این  
ام کلثوم و فرزندش زید در یک روز در مدینه در گذشتند و درباره مرگ زید  
نوشته‌اند  
بین بنی جهم جنگی در گرفت. زید داخل معرکه شد تا نزاع را بر طرف سازد  
نوشته‌اند. شبی  
لیکن در تاریکی ضربتی خورد که بر اثر آن در گذشت.  
و عبد الله بن عامر بن سعید در باره او گفته است:

ان عدیا لیلۃ البقیع  
یفرجوا عن رجل ضریع  
مقابل فی الحسب الرفیع  
ادر که شوّم بنی مطیع<sup>(۱۱)</sup>

با یکدیگر مردند و مردم ندانستند کدامیک زودتر مرده و بدین جهت هیچیک  
زید و مادرش  
از دیگری ارث نبرد<sup>(۱۲)</sup>.

نوشته است: زید و مادرش ام کلثوم هر دو در یک روز مردند و عبد الله بن عمر بر  
ابن سعد  
خواند و در روایت دیگر که از عمار بن ابی عمار مولای بنی هاشم آورده است<sup>(۱۳)</sup>  
آنان دو نماز  
بن عاص که در این وقت امیر مدینه بود بر آن دو نماز خواند<sup>(۱۴)</sup> سعید بن عاص در  
گوید سعید  
و یک تا پنجاه و شش در مدینه حکومت داشته است<sup>(۱۵)</sup> اگر این روایت بالا را  
سالهای چهل  
ام کلثوم پس از بازگشت او از کوفه بمدینه و بین سالهای چهل و دو تا  
درست بدانیم، مرگ  
شش است و چون در روایتی دیگر نویسد: حسن و حسین دنبال جنازه او بودند پس  
پنجاه و

از سال پنجاهم که سال شهادت امام حسن علیه السلام است نیست و بین  
مرگ او دیرتر  
سالهای چهل و دو تا پنجاه محدود می شود.

پی نوشتها:

۱. ج ۶ ص ۳۴۷.

۲. همان کتاب ص ۳۴۷۲-۳۴۷۳.

۳. ارشاد ص ۳۵۵ ج ۱.

صورت را نوشته اند. رجوع شود به مقاتل الطالبین ص ۲۱ و قاموس الرجال ص ۹۶ ج  
۴. هر دو  
۸.

۵. جمهرة انساب العرب ص ۳۶.

۶. الاصابه ص ۲۷۵-۲۷۶ ج ۸.

۷. سورة ممتحنه آیه ۲۰.

۸. ابن سعد ص ۵ ج ۴.

۹. بلاغات النساء.

۱۰. ص ۲۵۹ ج ۴.

۱۱. شومی بنی مطیع سبب شد که مردی والا تبار در شب رزم بخاک و خون بغلطد.

۱۲. نسب قریش ص ۳۵۲-۳۵۳ و رجوع به جمهره انساب العرب ص ۳۸ و ۱۵۸ شود.

که شیخ طوسی در خلاف ص ۲۶۶ ج ۱ از عمار یاسر در این باره آورده ابی عمار را  
۱۳. روایتی

همان است که ابن سعد نوشته است و در سندی که شیخ در دست داشته عمار بن

باشتباه  
ياسر نوشته‌اند.

۱۴. طبقات ج ۸ ص ۳۴۰.

۱۵. معجم الانساب ج ۱ ص ۳۵.